

هفته نامه

# فردوسی امروز

U.S. Price \$4.50

Wednesday, November 16, 2011 Issue No: 77

**FERDOSI EMROOZ**

سال دوم، شماره ۷۷، چهارشنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۹۰



آخرین کلام  
مبارزه با  
آنهاست!

رژیم لب گور!

دبیر شورای نگهبان

رئیس مجلس خبرگان

# کلام آخر، رژیم در حال احتضار!

به دیدن هموطنی «آمریکایی شده» - یعنی صد در صد و این که عضو حزب «دموکرات» آمریکاهم شده و فعال هم - رفته بودم که یکی از اهالی کانادا را هم نزد او بود که دست بر قضا چندی پیش از ایران می رسید.

طبق معمول با آن هموطن صحبت از ایران شد و شایعات و تهدید نظامی و ناراضیتی مردم و این که می خواهند تلافی غوره را سر کوره در بیاورند! و مثل همیشه بالاخره این که: اوضاع چی می شه؟ در این حیص و بیص دوست کانادایی او که گپ و گفت نه چندان پر شور ما را دید، آمد وسط قضایا ما - و نه مثل خرمگس معرکه، تلپی بیفتند وسط - مثل این که از گفتگوی ما بویی برده و کنجکاو شده بود که در چه مقوله ای است که پس از مقدماتی راجع به سفرش گفت: در ایران چندین و چند دسته برای خودشان حکومت می کنند یک حکومت هم مال مردم کوچه و خیابان است که قدرتش را پنهان کرده اند ولی یک روز کلام آخر را آنها، یعنی جوانان و زنان ایران می زنند!

این سخنان آی ما را خوش آمد! آن هم واقعیتی از زبان یک فرد خارجی بی طرف! به قول ایرج میرزا از «مخبر صادقی» شنیده شد این حرف او شد یک ور روی جلد این شماره!

اما عکسی هم دیدم از حاکمان بعی تهران در کنار هم: آیت الله محمدرضا مهدوی کنی رییس مجلس خبرگان و آیت الله جنتی دبیرکل شورای نگهبان. هر دو فقره ای که در امورات مملکتی اعم از رهبری و مجلس (با اجازه رهبر)، بالاخره نقش مهمی دارند.

نمی دانم چرا خوشم آمد که این دو فرتوت را مظهر و یا سمبل رژیم معرفی کنم: به عینه بیمار محتضری دم دست عزرائیل با آن رنگ و رویی که به قول تهرانی ها ی قدیمی: مثل میت امانتی می مانند. (مرده هایی که در قدیم در جایی امانت می گذاشتند که بعد آنها را به کرپلا و یا نجف ببرند) و نه حکومت را در شکل و شمایل چاق و چله هاشمی رفسنجانی و گردن ستبر و شکم گنده او و روی برافروخته اش مشاهده کنم که انگار هر لحظه می خواهد که بجهد و رهبر را مثل

موش عبید زاکانا به نیش بکشد چوشیر غرانا! صد البته برای آن دو پیرمرد (هم شیخ مهدوی کنی و شیخ احمد جنتی) این بنده نفوس بد نمی زند. سلامت باشند! عمر دست خداست و هیچ کس نباید طالب مرگ کسی باشد و هنوز آن شعر حضرت اجل سعدی دوران دبیرستان شعبه ادبی یادمان هست که:

شبی گردی از درد پهلونخفت

طبیعی در آن ناحیه بود و گفت:

از این دست کو برگ رز می خورد

عجب دارم ارشب به پایان برد

که در سینه پیکان تیر تبار

به از ثقل ماکول ناسازگار

گر افتد به یک لقمه در روده پیچ

همه عمر نادان برآید به هیچ

قضا را طیب اندر آن شب بمرد

چهل سال ازین رفت و زندست گرد

این هم یک ور قضیه روی جلد و در هر حال این

دو شیخ جلمبر زنده هم بمانند ولی به یقین

رژیم یک پایش لب گور است!

برای خالی  
نبودن عریضه...!

عباس پهلوان



## از حمله نظامی تا عاشورای سیاسی آن سال‌ها!

این «گزینه نظامی» روی میز مدعیان رژیم جمهوری اسلامی هم (که هر چند صباحی به آن اشاره می کنند) از شما چه پنهان باعث یل للی، تل للی خوانی، «ملی نمایی» و حتی رگ گردن باد کردن و توپ و تشر از سوی بعضی از مخالفان رژیم شده است که به هر دلایلی موافق یا مخالف حمله نظامی به تأسیسات اتمی و پادگان‌ها و «جایی» های دیگری از «نشستگاه» های «آقایان» هستند! اغلب هم در مجالس و محافل و میهمانی‌ها رجز خوانی می کنند.

اما اهل قلم حساب دیگری دارند که آن هفته حرف های دوست روزنامه نگارمان «شهرام همایون» را خواندید و این هفته هم اوقات تلخی های سفت و سخت دوست دیگر دست به قلم ما «ناصر شاهین‌پر» را می خوانید.

با مخالفان جنگ و یا موافقان حمله

نظامی به ایران، جرو منجری ندارم از جمله «جناب شاهین‌پر» که می بینید که تیتیر خیلی کت و کلفتی برایش انتخاب کردم که: با حمله نظامی به کشورم، مخالفم! که ته دلش خنک شود و مقاله اش مثل بقیه همکاران تمام و کمال چاپ شده است.

ناصر خان را این بنده بیش از حدود چهل و چندین سال است که می شناسد: ملی است از ملی های سفت و سخت، وطن پرست، عاشق ایران و ضمناً مثل جماعت دیگری پشتیبان بی قید و شرط «دکتر مصدق» است اما بدون انتقادی از گفته استادمان خلیل ملکی که روزهای آخر دولت دکتر مصدق به «نخست وزیر ملی» گفته بود: راه شما به جهنم است ولی ما حاضریم تا جهنم نیز همراه شما باشیم! دوست ما نیز حاضر بوده است که همین راه را برود و حالا هم با همین

احساسات است و نوشته اش را هم می خوانید.

این بنده هم (بدون موافقت با بخشی از آن) حرفی ندارد. ولی در جایی این دوست عزیز به قول معروف: مستی را بهانه کرده و دریا گریسته و گریز به صحرای کرپلا و عاشورای ۲۸ مرداد زده و مثل افرادی که دستی از دور بر آتش داشته اند (و ناصر خان نداشته است و در متن وقایع بوده است) ضمن این که خدمت آمریکایی ها در همه جا رسیده و در شمات آنها بابت دولت مصدق نیز نوشته است: «آن چه که امروز در ایران می گذرد حاصل براندازی یک حکومت ملی است که می خواست با قطع دست استعمار انگلیس در کشورش دموکراسی برقرار کند. اگر امروز این گروه از جهان بی خبر و از خدا بی خبر (حکومت اسلامی) بر ملت ما مسلط

شده اند نتیجه مستقیم کودتایی است که در سال ۵۲ دستگاه جاسوسی آمریکا و انگلیس ترتیب دادند».

یکی دو دهه است که این استدلال خلاف و فرمولی را، از توده ای ها می شنوید. فدایی خلقی ها و مجاهدین خلقی ها هم می گویند. ملی / مذهبی ها هم ادعا دارند و عجب که بعضی از کسانی که از نظام گذشته متمتع بوده اند نیز ظاهراً به همین نتایجی نه چندان درست، رسیده اند که دوست عزیز ما «شاهین پر» - آن هم در بازخواست از دولت آمریکا - مطرح کرده است.

در حالی که این دوست اهل کتاب و اندیشمند ما خوب می داند که «تغییر یک نظام» - آن هم به «بهانه انقلاب مردمی» - صد جور چم و خم دارد که نمی توان این طور قضا قورتکی (آن را هم فقط به یک جریان

خاص و مجهول، وصلش کرد) چه بسا اگر این طوری عقب عقبی برویم می توان آن را حتی به رگ زدن امیرکبیر و به توپ بستن لیاخوفی مجلس زمان محمدعلی شاه را هم به عاشورای ۲۸ مرداد ربط داد!

صد البته این بنده هنوز هم نمی خواهد درباره ۲۵ تا ۲۸ مرداد (پیش و بعد از آن واقعه - آن هم در حین جنگ و جدل با حکومت جهل و جنون و خون برکشورمان - حرف و حدیث دیگری مطرح کند). با تمام این که خود جزو دوندگان، نعره کشان و قلم زنان آن صف: جبهه ملی، نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق و از یاران خلیل ملکی بوده است! اگر چه سفارش پیر «بوستان» ما سعدی می گوید:

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن / هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش /

# ارتش به این خوش غیرتی؟!؟!



گذشتیم و چه مهره ای رو از دست بچه های ساواک نجات دادی؟! این مقدمه کمی طولانی بابت این بود که وقتی آخوند عمامه ای را میان ارتشی ها (به هر جورش به هر حال انیفورم آنها نظامی است) می بینیم - عینهو پشکل توی کاسه فرنی توی ذوق می زند و آدمیزاد دردش می آید. در حالی که خود این به اصطلاحات روحانیت در یک میهمانی کوچک هم حتی یک کت و شلوار را میان خودشان تحمل نمی کردند و نمی کنند.

چه برسد به آخوند خامنه ای با این همه تشریفات نظامی و سوء استفاده از نظام ارتشی، (دیسپلین نظامی) از این جریان، هم تفاخر می کند و هم نظامی ها را - گیریم عده ای از سرداران پاسدارهای سپاه «ذوب در ولایت» باشند - تحقیر می کند، این تخم لقی که گویا زمانی کشیش ماکاریوس در قبرس توی دهان ها شکست و رییس حکومت شد ولی او دیگر فرمانده کل قوا را یدک نمی کشید و مراسم سان و رژه ردیف نمی کرد که نیروهای سه گانه به مناسبت های گوناگون به این غیرارتشی مذهبی احترام بگذارند و از همه زشت تر و کریه تر این که آخوند بیسواد که در فقه و مدرسه مذهبی رفوزه شده و دروس خود را ناتمام گذاشته، در دانشکده افسری فخر می فروشد، پز می دهد به فرماندهان نظامی ارتش و سپاه «چُسی» می دهد که انگار: مارشال رومل است و ژنرال آیزنهاور!

نه این که این فرماندهان کنونی (ارتش و سپاه) هم «مالی» هستند و چیزی بارشان باشد ولی «طرف مربوطه» - که اگر «ولی مطلقه فقیه» به دم عبایش می چسبد - ولی فرمانده کل قوا به عبا و لباده و عمامه اش زار می زند. مشکل که همان نظامی «عاشق ولایت» هم

بنده هیچ گاه در عمرم ارتش دوست نبوده و نیستم و زمانی در فروکش جنگ و بحث خلع سلاح، موافق آن گفته خروشچف رهبر افشاگر اتحاد جماهیر شوروی سابق بودم و حالا هستم که می گفت: به جای خلع سلاح باید دانشگاه های جنگ را منحل کرد تا «فکر جنگ» از کله زمامداران جهان بیرون برود! وگرنه هر روز یک سلاح جدید و نوع عملکرد دیگر... (یک همچو چیزی).

کس و کار و فامیل نزدیک ارتشی هم نداشته ام ضمن این که بارها از شجاعت ارتش خودمان حظ کرده ام و از زخم هایی نظیر سوم شهریور ۱۳۲۰ و متلاشی شدن ارتش و بعدها (با شایعه پراکنی و سپس کشاندن ارتشی ها به خیابان های غوطه ور در شورش و بلوای انقلاب ۵۷ و در نتیجه اعلامیه «بی طرفی ارتش») همیشه غصه دار و غمگین بوده ام و از تیرباران چندین امیر ارتشی که به سبب هایی به ایشان احترام می گذاشتم، خیلی غصه دار شدم که با چند نفری از آنها خاطره داشته ام. از جمله «تیمسار مهدی رحیمی» - سوای صلابت ارتشی - درست مثل اصغر آقا قصاب که به خواستگاری دختر دایی من آمده بود - گیلان عرق را بالا می انداخت و مثل او مردانه به یک الف جوان که من باشم! احترام می گذاشت. اصغر آقا می خواست دامادمان شود و می دانست که دایی جان چقدر به من علاقه دارد و نگران که بابت این که شغل اش (با وجود پنج دکان قصابی و درآمد خوب) از او ایراد بگیرد!

همین طور وقتی بابت مادر نگران و وزن جوان دلواپسی که تلفن زدند برای زندانی اشان، که به «مهدی خان» تلفن زدم و گفتم: تا غروب توی خانه اش است! آن وقت همان شب خوشحالی مادر و آن خانم جوان و بعد گله تیمسار: عباس خان خبر داری که ما ریش گرو

نیستند گرچه لشکر اسلامند! و بیرکده آنها، ولی فقیه مسلمانان!؟ این حدیث ام چه خوش آمد که سحرگه می گفت/ بر در میکده با دف و نی ترسایی./ گر مسلمانی از این است که حافظ دارد/ وای اگر از پس امروز بود فردایی./

سید علی خامنه ای را در این شکل و شمایل در مقابل خود قبول داشته باشد. کسی که حتی نمی داند (مسلسل) را با «سین» می نویسند یا با «ث» سه نقطه و یا با «صاد»؟! بالاخره باید نظامی ها روزی به این بازی، به این خیمه شب بازی خاتمه دهند و اسلحه اشان را به روی کسان بگیرند که از قماش و قواره آنها

## وصل سیم رهبری به امام زمان؟!؟

در مسابقه این که چه کسی بهتر می تواند «دم آقا» را توی بشقاب بگذارد و در مدهانه و تملق، گوی سبقت از مابقی جیره خواران - بلکه کاسه لیسان رهبری - برآید، آن عده از آخوندهایی که توسط واسطه ها و دلال های نهاد رهبری شناسایی و با حکم «رهبر مسلمانان جهان» خاصه شیعیان پخش و پلا در ایران و سایر بلاد - از گمنامی به مقامی و آلف و اولوفی می رسند، گوی رقابت را از سایرین ربوده اند. گرچه هنوز هم شیخ مصباح یزدی با دستمال ابریشمی اش و همت و حمیت نامبرده در بیضه مالی مقدس، مقام والایی دارد با حواله های هنگفت تر و بسته اسکناس های کلفت تر. اما در این میان چهره های تازه در تعظیم و تکریم و لاف و گزاف از رهبر هیچ فکر نمی شد که حجت الاسلام کاظم صدیقی امام جمعه موقت تهران (پس از کنار رفتن هاشمی رفسنجانی) این همه از خود استعداد دستمال مالی نشان دهد که به قول معروف یک پرده از همه بالاتر بگیرد.

در جمعه ای که گذشت شیخ کاظم در خطابه خوانی خود در استعداد و نبوغ ولی فقیه و رهبر معظم در فن فتبله پیچ سرکوبی گفته بود که: «سیمی از رهبری به امام زمان وصل شد و آتش فتنه ۸۸ را خاموش کرد». از آن جهت که «سیمی از رهبری به امام زمان وصل شده، ظاهراً باید «پریز» آن طرف مقابل باشد وگرنه می گفت امام زمان، سیم اشان را به رهبری وصل کردند! که ظاهراً معقولانه تر است چون امام زمان جا و محل مشخص و معلومی ندارد که «آقا» هر موقع دلشان خواست «سیم» را به ایشان وصل کند. ولی علی ایحال نامبرده در مقام «عظمت اتصال» آقا به امام زمان، سنگ تمام گذاشته است. بنده خدایی در بار عام حاکمی پیدا شد و شعر مزخرف و بی وزن و قافیه ای در عظمت حاکم خواند که حال همه را به هم زد مگر جناب حاکم که دستور داد صد اشرفی به او بدهند. رییس خزانه داری حاکم گفت: این بابا مزخرف گفته و شعرش به دو درهم هم نمی ارزد! حاکم جواب داد: می دانم مزخرف گفته ولی خوب مزخرف گفته!



## حال و احوال...

### آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای فصولی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟

#### سخن دوست:

#### مگه خونه خاله اس؟!

«مثل این که هر کس هر چه بخواد می نویسد و برای شما می فرستد و چاپش می زیند؟»

● مثل این که تصور می فرمائید اینجا خونه خاله اس؟ گردو خونه قاضی هم زیاده ولی حساب داره!

#### یک اخلاق غیر انسانی!

«این طور پیداست شما از قتل عام در ایران، استقبال می کنید.»

● کشتار به هر شکل، از هر گروه حاکم و مردم زشت و قابل تقبیح است ولی گاهی اوقات خود کرده را تدبیر نیست! (مثل قذافی)!

#### مردان یک نفس

«جمع آوری در اویش - اینهایی که مادر ایران دیده ایم - که قابل دفاع نیست که شما از لج نظام ایران سنگ در اویش را سینه می زیند!!»

● ماهیت رژیم، مردم آزاری است و حضرات در اویش - نه آنان که در خیابانند - موضع اشان درست مقابل

#### دکانداری دینی آقایان علماء! است! آن کس که نداند و نداند...

«آنقدر ذکر مصیبت نکنید. همه ماهیت رژیم تهران را می دانیم. بگوئید چه بکنیم؟»

● می بخشید ها! ریش این جور استدلال ها هم درآمده است. هنوز خیلی از ایرانی ها خیلی از جنایات رژیم را نمی دانند و نمی خواهند بدانند و آن کس که نداند و نخواهد که بداند...!؟

#### گپ و گفت:

۱ - «اسم چهار نفر از پولدارهای شهر را برایتان فرستادم. حتماً مشترک مجله شما نیستند. لاقلاً حسابشان را داشته باشید.»

- ما اهل پرونده سازی و حسابرسی و این جور حرف ها نیستیم. لابد دارندگی است و برزندگی؟! xxx

۲ - «ما بالاخره با وجود روی جلد هفته قبل نفهمیدیم موافق حمله نظامی به ایران هستید یا مخالف؟!»

- حضرتعالی مثل این که می خواهید

سر سفره عقد از عروس «بله» بگیرید آن هم سه دفعه؟! با این حال صفحه ۶ این شماره و باقی مطالب را بخوانید.

xxx

۳ - «به طور اتفاقی در منزل دوستی چند شماره مجله را خواندم. می توانم از شماره یک آن را داشته باشم؟»

- با دفتر «فردوسی امروز» تماس بگیرید با تخفیف بابت پول پست برایتان ارسال می شود!

۴ - «از سردبیر بابت رایج کردن ادبیات و فرهنگ و فولکلور خیابان های ری و مولوی متشکریم!!» (بچه های ایستگاه تیردوقلو!؟)... خودتی!

- به امید روزی که یک دانشکده فرهنگ مردمی هم در ایران به راه بیندازیم!

#### خارج از محدوده!؟

#### جیمز باند به جای حمله نظامی!

● «انگلستان و آمریکا و اسرائیل به جای حمله هوایی «جیمز باند» های دو صفر ۷ خود را به سراغ تأسیسات اتمی و پادگان های سپاه بفرستند!»

- مگر نشنیده اید که می گویند همه «گزینه» ها روی میز آنها قرار دارد؟ خوب یکی هم جیمز باند بازی! اتحاد رسانه ها

● «والله به پیرو به پیغمبر ما به اتحاد و یک دلی مدیران رسانه های لس آنجلس هم راضی هستیم. شاید این طوری به جایی برسیم.»

- یک بار تمرین کردیم. شاید یک بار دیگر هم آزموده را بیازمائیم!

#### از دواج پیرانه سر!

● «دوکلمه برای این رفیق ما در مورد «عشق پیری» ایشان و زبان ازدواج های سن بالا بنویسید که سر به رسوایی می زند.»

- نخیر! سر به پیسی و پیفوزی و بدبختی و ببخشید ممکن است سر به فرم ساقی بزند!

#### به چه قیمتی؟

● «چقدر می گیرید که از خر شیطان خصومت با نظام روحانیت ایران پایین بیاید؟»

- همانقدر که آنها می گیرند که سوار خر شیطان خصومت با مردم شده اند!؟

#### مشکی های ظریفانه!

شهرزاد نیوز: در یک مرکز آموزشی به دو دختر دانشجو به عنوان نمونه عفاف و حجاب دو قواره چادر مشکی اعطا شد.

- امیدواریم سفیر رژیم در فرانسه مابقی جایزه «عفاف و حجاب» مورد لزوم را از مرکز مد، «ایوسن لوران» پاریس (البته از نوع رنگ مشکی) برای آنها ارسال بفرماید!

#### خواب جنگی دیگر!

دستیار مشاور عالی فرمانده کل قوا گفت: درس «دفاع مقدس» در دانشگاه های کشور اجباری می شود.

- مثل این که آخوند ها هنوز خواب یک جنگ پر برکت الهی ۸ ساله دیگری را می بینند!؟

#### مدال افتخار

محمود ذوقی دادستان انقلاب مشهد گفت: در زندان این شهر وارد و گاه های دیگر که سه هزار نفر ظرفیت دارد ولی ۱۵ هزار و ۹۵۳ نفر زندانی را در خود جای داده است.

- مدال افتخار» را نه به ایشان باید داد و نه به رییس زندان های کشور (که گفته بود هم اکنون از ۳ تا ۸ برابر ظرفیت زندان های ایران، زندانی داریم) این مدال حق «رهبر معظم» رییس زندان ایران است.

معظم گرگ» در دانشکده افسری «سان» می دیدند!

#### زاغه یا پادگان!؟

بیانیه سپاه (در انفجار مهیب مرکز موشکی ملارد): این انفجار در جابجایی مهمات در یکی از زاغه های سیاه روی داد.

- از کی تا حالا توی زاغه ها (هلفدونی) موشک ها ۳۰، ۴۰ متری جا می گیرد!؟

#### پرهیز جنسیت!

آیت الله صافی گلپایگانی گفت: کسی حق ندارد با تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها مخالفت کند.

- حضرت آیت الله خودشان و حتی مرغ و خروس های منزلشان را هم از هم تفکیک جنسیتی کرده اند!

#### آزمون سلیقه ای!

آیت الله حسن ممدوحی عضو مجلس خبرگان گفت: طلبه ها را خدا انتخاب می کند!

- البته «سلیقه» اندازه پسند مدرسین و آیت الله های حوزه و خوش و بر روی داوطلب ها هم در «پسندیدن طلبه» ها و انتخاب آنها بی تأثیر نیست!

#### فقط امام زمان!

روزنامه «یالثارات» ارگان سپاه (خطاب به احمدی نژاد): نمی شود شما درباره بیداری اسلامی صحبت نکنید.

- نامبرده به این عنوان گذاری ها تا «امام زمان» به ایشان اشاره نکند، اعتنا بی ندارد!

گفت: پادشاهان را در کتب درسی محاکمه می کنیم!

- همه مقامات جمهوری اسلامی خودشان را در پست دادستانی انقلاب اسلامی می بینند و ادای خلخال را در می آورند!

#### اطمینان به غیر خودی!

روزنامه «اقتصاد پویا» نوشت: هواپیمایی قطر پروازهای داخلی ایران را به جای «ایران ایر» به عهده گرفت.

- بالاخره روز فرار «قطر» ی ها «خودی» تر هستند تا «ایران ایر» ی ها! غداهای خوشمزه!

روزنامه «راه مردم» نوشت: مردم باید غذاهای خوشمزه کمتر بخورند.

- «مردم» روزنامه «راه مردم» همان دزدهای سرگردنه حکومت آخوندی هستند که از فرط سیری دارند می ترسند!

#### مراقبت از «خود» ی ها

روزنامه «سیاست روز» نوشت: مخالف شدید روسیه و چین با تهدید نظامی و رودررویی با قدرت های غربی بر سر حق طلبی ایران.

- رفقا مراقب سلامت و حقوق «کمونیسست های توبه کرده» داخل حکومت اسلامی هستند!

#### مقام معظم گرگ

روزنامه «رسالت» نوشت: گرگ در تله افتاده است.

- تا به حال که نخیر! تا پریروز «مقام

مهدی جهرمی» رییس کل بانک صادرات را معرفی کرد.

- فردوسی امروز در شماره ۲۰ مهرماه امسال این جناب داماد حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری، رییس بازرسی نهاد رهبری را به عنوان «دزد اصلی» و «سارق عتیقه» و آثار باستانی ایران، معرفی کرده بود!

#### نمد مالی روحانیت!

آیت الله واعظ طبسی تولید امام رضا گفت: تضعیف روحانیت بزرگ ترین خسارت است.

- این روزها مملکت به یک امیر تیمور احتیاج دارد و وزیرش خواجه نصیرالدین طوسی که «روحانیت» را مثل آخرین خلیفه عباسی در «نمد» بمالد!

#### خط و نشان!

علی لاریجانی رییس مجلس گفت: ایران میدان «بزن درو» نیست!

- عالیجناب! میدان «بردار و ورمال» هم نیست!

#### دست پخت انتخاباتی!

روزنامه «ابتکار» نوشت: انتخابات خوب با نتیجه بد، یا انتخابات بد با نتیجه خوب.

- هر جور دست پخت «مقام معظم رهبری» بیخ ناف هر چه روزنامه نگار مزدور در ایران است!

#### خود خلخالی بینی!

یک مقام وزارت آموزش و پرورش

## تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه های تهران

#### سیلی با دست معلول؟

روزنامه شرق نوشت: مقام رهبری گفتند که تجاوز را با سیلی محکم پاسخ خواهیم داد.

- جناب رهبر هنوز خیال می کند با طلبه ها و آخوندهای حوزه دعوا و مرافعه دارد!

#### خوب دزد دیدید؟ برید!

روزنامه فرهیختگان نوشت: آیت الله هاشمی رفسنجانی در مورد «اختلاس سه هزار میلیارد تومانی آن را یک «مفسده و بلیه» بزرگ خواند.

- پس چه مرگتان است؟ با این «مفسده و بلیه بزرگ» گورتان را گم کنید!

#### ظهور امام زاده؟

دادستان کل کشور گفت: قاچاق کالا ۲۰ میلیارد دلاری شده است.

- دیگر امام زمان معطل چه مانده است؟! آخوندها در چپاول دلارهای نفتی انگار: «سگ به شکمبه افتاد، آتش به پینه افتاد!

#### حق معرفی دزد؟

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: بانک مرکزی به عنوان متهم ردیف اول اختلاس سه هزار میلیارد تومانی «سید



شهرام همایون  
روزنامه نگار

کمتري کسی است که اين روزها در جريان تغيير و تحولات مربوط به صدای آمریکا نباشد. با اين حال شرح مختصری از آنچه که شنیده ام را می نویسم که بگویم آنچه «در صدای آمریکا» می گذرد، صدای آمریکا نیست.

در پی تغيير سردبیر صدای آمریکا و از زمانی که «آقای سجادی» صندلی سردبیری خود را به «آقای عسگر» تحویل داد. حوادثی در اين تلویزیون روی داده است که البته بخشی از آن به ما مربوط نیست و بخشی دیگر چرا.

ماجرای آن جا آغاز می شود که یکی از روزها - درست مانند مثل روزهای قبل - که همکار روزنامه نویس ما جمشید چالنگی به محل کار خود مراجعه می کند ولی به دفتر آقای سردبیر کل راهنمایی می شود و در آنجا با حضور سرکار خانم درخشش - که به تازگی، گویا پست بالاتری هم در صدای آمریکا گرفته بودند - با ذکر دلائلی (که جای بحث اش اینجا نیست) جمشید چالنگی را همراه یک مأمور به سوی در خروجی صدای آمریکا، راهنمایی می کنند. پس از آن، در روز جمعه ای که قرار بوده است مثل هر جمعه «آقای محسن سازگارا» مهمان برنامه تفسیر خیر باشد به او نیز خبر می دهند که برخلاف چهار سال گذشته، وی دیگر مهمان برنامه نیست و همزمان با اين رویدادها، چند تن از دانشجویانی (که سابقه مبارزاتی در ایران داشته اند و به صورت قراردادی در صدای آمریکا فعالیت می کردند)، به کارشان خاتمه داده می شود مانند: احمد باطبی، کورش صحتی و ...

خوب، اين که تلویزیونی بخواهد، کسی را در خدمت داشته باشد یا خیر، البته که به خود آن سازمان مربوط می شود، اما می توان پرسید که

چرا تلویزیونی که ظاهراً برای «آزادی ملت ایران» میلیون ها دلار بودجه مالیاتی مردم آمریکا را هزینه می کند، چگونه به خود اجازه می دهد که با یک ژورنالیست با سابقه ی ایران که چهار سال تمام بر صفحه اين تلویزیون بوده است چنین برخوردی شود؟ آیا نمی شد اين تغيير را محترمانه تر انجام داد؟ آیا ما نمی توانیم و نباید توهين به یک همکار ایرانی خود را توهين به ملت ایران - از سوی یک ارگان آمریکایی - تلقی کنیم؟! از سوی دیگر چند دانشجوی مبارز را به کارشان خاتمه می دهند و همزمان یکی دیگر را که در آن مجموعه دانشجویی، روزی همه آنها با یکدیگر هم سلولی بوده اند و همه آنها برای مردم محترم - اما در درون خود دچار سوء تفاهات جوانی هستند - جلوی دوربین می برند تا در میدان دعوای چند جوان، آتش بیار معرکه باشد.

آیا اين سياست دولت آمریکاست که با چنین ترفندهایی در جمع مبارزان جوان اختلافات را دامن بزند؟

اساساً اين که سازمانی بخواهد از شخصیتی استفاده بکند یا نه، به ما مربوط نیست اما آنچه که باعث آزرده گی همه ی ما شده است «نوع رفتار» ی است که با هموطنان ما در صدای آمریکا

شده است. از «احمد رضا بهارلو» پایه گذار صدای آمریکا بگیريد تا «سیاوش آذری» و از «جمشید چالنگی» بگیريد تا «کورش صحتی» و «رودی بختیار» و بالاخره ظاهراً پس از اين که - به همه ی اين هموطنان ما به نحو و نوعی فهمانده شده که خانم «ستاره درخشش» باعث همه ی اين دگرگونی هاست - خود وی را نیز از سمت اش برکنار کردند.

دولت آمریکا باید بداند، مردم ایران، اعم از تماشاگران تلویزیون صدای آمریکا یا ما که نزدیک تر با اين رویدادها برخورد داریم نمی توانیم آنچه را که صدای آمریکا با هموطنان ما می کند: اعم از بی احترامی، توهين، تفرقه افکنی و ... را سياست ایالات متحده آمریکا و مردم آمریکا بدانیم.

که اگر جز اين باشد جای بسی تأسف که پس از سی و یکی دو سال که ملت ایران، ریشه های عمیق اخوت بين دو ملت را بهتر دریافته است، نابخردها، در صدای آمریکا، اين طور به مردم ایران القاء کنند که دولت آمریکا، در رابطه با ملت ایران همان می کند که صدای آمریکا با همکاران ایرانی خود.

شما می توانید به کار هر کس که می خواهید

خاتمه بدهيد، فقط کافی است که محترمانه برخورد کنید اما شما کسی را کنار می گذاريد و به گونه ای عمل می کنید که مثلاً در اخراج «احمد باطبی»، فخرآور دخيل است و در اخراج جمشید چالنگی اين ستاره درخشش بوده است که موش دوانده!

اين روش البته که بیشتر روش دوستان انگلیسی آقايان بوده است که به نظر نمی رسد روش موفقى بوده باشد.

به هر حال اميدوارم اولاً همه ی دوستانی که در اين ماجرا آسیب دیده و آزرده خاطر شده اند بدانند که همه ی آنها ایرانی هستند و مورد علاقه مردم ایران.

اما در رویدادهای اخير به جای آن که بقیه جانب همکاران ایرانی خود را بگیرند و بدانند که هیچ کس از اين آقايان - تا زمانی که سياست مشخصی به آنها ابلاغ نشده باشد، قادر نیستند و نخواهند بود که کاری انجام دهند - و اجازه ندهند «بعضی ها» با روش های شناخته شده آنها را به جان هم بیندازند.

فراموش نکنيد، دولت ها فقط زمانی که نیاز داشته باشند چک حقوق آنها را امضاء می کنند.



# «کینگ کنگ»

## مذهبی بر فراز آسمان خراش اتمی!

و جلوگیری از هرگونه اعتراض مردمی، ارباب وحشت دستگیری و زندان و اعدام را در ابعاد هراس انگیزی در جامعه ایران برقرار و پایدار ساخته است.

تا اینجای قضایا «کینگ کنگ» کذابی ما حتی در فیلم نیز چون سوء سابقه ای ندارد که آن طور به کشتن اش برخاستند. در حالی که جرائم ضد انسانی و نامردمی حکومت جمهوری اسلامی، به طور مسلم واکنش های جوامع و دولت های غربی را می طلبد که متأسفانه تاکنون در این موارد چشم پوشی شده است و تنها یک تخلف آشکار حکومت اسلامی در زمینه گسترش فعالیت اتمی - آن هم به کمک کارشناسان روسی، کره شمالی و پاکستانی - سمت و سودادن به غنی کردن اورانیوم برای تهیه و تولید بمب اتمی است که موجب وحشت و دهشت دول غربی و از جمله آمریکا و اسرائیل شده و شدت خطر تجهیزات اتمی حکومت اسلامی، موجب تهدید حمله هوایی به تأسیسات اتمی در ایران را به صورت یک گزینه ناگزیر پیش کشیده است.

اما رژیم آخوندی نیز این «گزینه» را به ریش

ترورهای متعدد سیاسی، در اروپا و دیگر کشورهای جهان انفجارهای پرکشتار علیه نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت و ظهران و مرکز فرهنگی یهودیان آرژانتین و چند کشور آفریقایی زده و در کشورهای کویت، بحرین و عراق و افغانستان و چند کشور اروپایی بمب گذاری کرده است. در همین حال حدود صد هزار نفر از مردم ایران به اتهام های مختلف از جمله مخالفت با حکومت اعدام شده اند و حدود سیصد هزار نفر در زندان های وزارت اطلاعات و دوایر امنیتی و اطلاعاتی - سپاه، بسیج، وزارت کشور، تحت آزار و شکنجه اند و تعداد مخالفان سیاسی رژیم که در اروپا و دیگر کشورهای ترور شده اند خود یک پرونده قطور و شوم و سیاه رژیم تهران است.

در قرن پیش دیکتاتورهای کمونیستی و فاشیستی، ایجاد ارباب و وحشت و سرکوب را تحت ایدئولوژی های حکومتی علیه مردمان روا می دانستند اکنون این تنها حکومت اسلامی ایران در جهان است که به نام نماینده الله در ایران و ایدئولوژی دینی، با سرکوب، دستگیری و بازداشت و اعدام های بی وقفه، سانسور و خفقان

نازکدل ها، اشکی می ریختند! شاید این یادآوری به خاطر این است که جمهوری اسلامی هم خیالات می کند که با بمب اتمی به اوج می رسد و یک نیروی برتر خواهد شد.

این «کینگ کنگ» سیاه و زشت و انترکیب حکومتی در ایران - در میان مردمان وطن که هیچ! در جهان هیچگونه ارزش و اعتباری ندارد و هیچ رقت قلبی و احساسات موافق و نودوستانه ای را به خود جلب نمی کند که نامحسوس او مثنوی هفتاد من کاغذ است و یا به زبان سیاسی بابت نقض مستمر و فاحش حقوق بشر یک پرونده کت و کلفت دارد و از این بابت چندین و چند بار در مراجع بین المللی محکوم شده است.

در واقع هزار و یک سند و مدرک آشکار در مجامع بین المللی و آرشیو کشورهای غربی و آمریکا وجود دارد که واقعیت، ماهیت تروریستی و مخرب حکومت جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم تروریست پرور، پشتیبان مالی و حمایت کننده لجستیکی و تسلیحاتی سازمان ها و گروه های تروریستی است. رژیم تهران طی سه دهه در این زمینه به دست عوامل خود اقدام به

نمی دانم چرا بی اختیار افزایش شایعه «حمله هوایی» به تأسیسات اتمی جمهوری اسلامی مرا به یاد فیلم معروف «کینگ کنگ» انداخت - بدون هیچ گونه مشابهاتی - جز حضور کینگ کنگ - که بر فراز آسمان خراشی رفته بود و با غنیمتی که در اختیار داشت (یک زن خوشگل) و هواپیماهایی که او را به رگبار می بستند.

در آن فیلم، «کینگ کنگ» خود را در جنگل آسمان خراش های نیویورک در همان حال و وضعی می دید که بر فراز درختی بلند، همه جنگل و موجودات آن را زیر پای خود می دید. البته بدون وز وز هواپیماهایی که موی دماغش شده بودند و تن او را با گلوله های مسلسل، نیش می زدند.

گفتم هیچ شباهتی بین «کینگ کنگ» بر بالای آسمان خراش (گویا) «امپایر استیت» و جمهوری اسلامی و تولید بمب اتمی و تهدیدات حمله هوایی موجود نیست به خصوص بابت «کینگ کنگ» - که برعکس «حکومت اسلامی» - که در حالتی مورد حمله هوایی قرار گرفته بود و همه تماشاچیان سینما، دلشان برای او می سوخت و

گرفته و بابت آن خود را باد می کند و باد به غبغب می اندازد و حکومت آخوندی خود را - گیریم با چند بمب اتم گوزکی - برتر و بالاتر و پر قدرت تر از همه قدرت های جهانی می بیند و مدیریت جهانی را هم آرزو که خیر! بلکه طلب می کند. یاد حکیم توس به خیر «تفویر تو چرخ گردون تفو!» همین جاست که رژیم - مثل همان «کینگ کنگ جنگلی» وقتی می تواند با تمرین و تبحر در بالا رفتن از درخت های بلند در جنگل، با چنگال های خود از آسمان خراش بالا برود و بر نوک آن بنشیند و «دختره» را هم در مشت داشته باشد!! احساس در خود اوج بینی می کند و او را از هر نظری که تهدیدش می کند غافل می سازد.



علیرضا میبدی

در تهدید هوایی یا به قول غربی ها «گزینه» - که تداعی باد، بد بو و صدا داری را می کند - بیشتر جای نگرانی بابت غنیمت عزیز و گرانبهایی است که در دست این «کینگ کنگ» جمهوری اسلامی قرار دارد: یعنی وطن ما و منافع ملی میهن ماست، جهان و مردمان کشورمان است که در معرض خطر قرار دارند.

همچنان که در آن فیلم کوشش می شد که «کینگ کنگ» را از بلندایی (که فکر می کند در اوج است) بدون خطری و ضیعتی فرد بکشند و دست آخر این که هواپیماها را به سراغش می فرستند. جهان غرب و آمریکا و اسرائیل هم با تمهیداتی سعی دارند که حکومت اسلامی را از آن اوج خیالات و خوش خوشان «بمب اتمی» به زیر بیاورند و صحبت از تحریم هایی است که ظاهراً در این چند سال «فرستی» برای حکومت اسلامی بوده که خرت و پرت تأسیسات اتمی خود را با خرید شندره پنده های بازار سیاه از دست دلال های درجه صدم، آن هم چندلا پهنا خریداری کند. یعنی هنوز رژیم آخوندی در منگنه «تحریم» آن چنان در فشار نگذاشته اند که دردش بیاید. مانند: این که نفتی نفت و گاز را نخرند.

تحریم دیپلماسی: فراخواندن سفری اروپای غربی و اتحادیه اروپا از تهران و بیرون راندن نمایندگان جمهوری اسلامی. در جاسوس خانه ها و پناهگاه های تروریستی رژیم به اسم سفارت و خانه های فرهنگی، همزمان با اخراج نمایندگان حکومت آخوندی از سازمان ملل متحد و کمیسیون های وابسته و سایر مجامع بین المللی، هم چنین اختصاص برنامه های تلویزیونی و رادیویی در مراکز پخش و نشر رسانه ای مانند «دویچه وله» آلمان، «بی بی سی» انگلستان، صدای آمریکا و برنامه فارسی رادیو فرانسه، به برنامه ی ویژه ای از سوی مخالفان رژیم که که هوادار مردمسالاری و خواستار استقرار یک رژیم سکولار و دموکراسی در ایران هستند.

به یقین با یک چنین تحریم ها و برنامه های اساسی، طی سه تا شش ماه می توان حکومت پوشالی اسلامی را فلج ساخت و نیازی به حملات هوایی به این خرسکی که خود را در اوج خیال می کند نیست و سپس ضربه نهایی فردپاشی رژیم با مردم ایران است، چرا که هنوز «کینگ کنگ» کذایی ما، به آن اوجی از قدرت اتمی نرسیده که با

انجام تهدید هوایی و بمباران تأسیسات اتمی و سایر پایگاه های جنگی و غیر جنگی، آن را سرنگون کرد. برای بار دیگر سروده زنده یاد دکتر «خسرو

۱

## لای یک جلد کتاب

قصه ای گمشده پنهان شده بود

وسط قصه تو با من بودی

ته این قصه ترا گم کردم.

۲

## صد سال پیش

بچه ها در کارگاه های زیرزمینی

تفنگ ها را روغن می زدند

و امروز تو!

در خیابان های میهن

ستاره های سوخته را تعمیر می کنی.

و اینک

هر پرنده ستاره ای را به منقار می برد.

۳

وسط این همه نور

من ترا یافته ام

نی لبک ها همه،

در من به نوا آمده اند

من معطر شده ام، پر از ماهورم

مثل یک ساز قدیمی،

به صدا آمده ام.

فرشیدورد» را بخوانیم:

این شب تاریک سرانجام سحر خواهد شد / کاخ

بیداد و ستم زیر وزیر خواهد شد /

دور تاریکی و ظلمت به سر آید آخر / مهر رخشان

ز پس ابر به در خواهد شد /

عصر پیروزی و فخر و شرف و آزادی / دور فرزانیگی

و فتح و ظفر خواهد شد /

((پندار))

# با حمله نظامی به کشورم، مخالفم!



## راه نجات مردم ایران حمله نظامی و دخالت خارجی نیست!

### محاصره اقتصادی و گرسنه ماندن را به امید رهایی و آزادی را بپذیریم!

آنچه که امروز در ایران می‌گذرد. حاصل براندازی یک حکومت ملی است که می‌خواست با قطع دست استعمار انگلیس در کشورش دموکراسی ملی برقرار کند. اگر امروز این گروه از جهان بی‌خبر و از خدا بی‌خبر بر ملت ما مسلط شده‌اند، نتیجه‌ی مستقیم کودتایی است که در سال ۵۲ دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس ترتیب دادند.

ما ایرانی‌ها باید روزی به این پختگی فکری برسیم و بدانیم که دموکراسی یک کالای وارداتی نیست. کشورهای قدرتمند جهان به دنبال منافع خود هستند و تمام حرکاتشان در گوشه و کنار دنیا با شعار حمایت از دموکراسی است. تا آنجا که این شعار، پوششی بر جنایات بین‌المللی شده است.

حقیقت امر این است که امروز حکومت فاسدی در ایران حکم فرماست و از سویی با اقداماتی ممکن است خطراتی برای منطقه و جهان ایجاد کند. داشتن بمب اتم برای چنین حکومتی وسیله‌ایست که با دست بازتر در کشورهای اسلامی دست به ترور بزند. اما

جنگ و اشغال عراق برای مردم عراق چه تحفه‌ای به بار آورد. آیا بمب‌ها و موشک‌های آمریکا برای عراق و دموکراسی به ارمغان آورد؟ هم چنین در افغانستان، این ارتش آمریکاکه در این جنگ‌های منطقه‌ای به تمامی دست‌خالی به خانه برگشت، پیش از این‌ها چه‌گونه عمل می‌کرد؟ مگر نه این‌که با پشتیبانی نیروی دریایی در شیلی کودتا کردند. رئیس‌جمهور منتخب مردم را کشتند و دیکتاتور پینوشه را، بر قدرت گذاشتند.

این‌گونه کودتاها با کمک ارتش آمریکا در چندین کشور آمریکای جنوبی انجام شد و مردم آن سرزمین‌ها را از حق رأی و اداره‌ی سرزمین خود محروم کرد. اما پیوسته دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکایی دم از «دموکراسی و حمایت از دموکراسی» می‌زدند. با پانصد هزار سرباز می‌خواستند یک دیکتاتور را در ویتنام حمایت‌کنند که البته نتوانستند. با هزاران دلیل دروغ به عراق حمله کردند و منابع ملی این کشور را نابود کردند که بعد کمپانی‌های آمریکایی و شرکاء جنگ بازسازی کنند.

ما مردم نیاز داریم که بر تمام جنگ‌ها و تجاوزات نظامی، ارتش‌های کشورهای میلیتاریستی از بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز نگاهی دوباره بیاندازیم.

من پارافراتر از آن می‌گذارم و با نگاهی تاریخی به رشد و برآمدن نیروهای نظامی مغرب‌زمین می‌اندیشم که از قرون هجدهم به بعد هدفی به جز استعمار جهان و بهره‌برداری از ثروت ملی و نیروی مردمی کشورهای کوچک نداشته‌اند.

بعد از جنگ جهانی دوم نیز میلیتاریسم آمریکا به صورت علنی از دیکتاتورها حمایت کرد، در مقابل خواسته‌های ملی مردم مناطق مختلف جهان ایستاد و با بمباران و کشتارهای بی‌پروایی مردم بی‌سلاح، خواست که به اهداف منطقه‌ای و جهانی خود برسد. ارتش آمریکا در ویتنام چه می‌خواست که هشت سال مزارع مردم فقیر را به آتش کشید؟ میلیون‌ها آدم بی‌گناه را که می‌خواستند سرنوشت خود را خود تعیین کنند به دیار نیستی فرستاد؟



عکس از: قاسم بیگزاده

### ناصر شاهین پر

این روزها، در کلیه‌ی رسانه‌های جهان صحبت احتمال حمله‌ی نظامی به ایران است. نشریات فارسی‌زبان و سایر وسایل انتشاراتی مانند رادیوها و تلویزیون‌های ایرانی هم این شایعه یا این احتمال را بازگویی کنند. آن‌هم بدون هیچ‌گونه اظهار نظری و هیچ‌گونه مخالفتی با «راه حل نظامی» که در واقع راه حلی نیست.

میزان تنفر ایرانیان از حکومت اسلامی مسلط بر ایران ظاهراً به کسی امان نمی‌هد که کمی فکر کنند و به این نتیجه‌ی مسلم برسند که راه به آزادی و دموکراسی، بمباران و موشک‌اندازی ارتش‌های بیگانه به خاک و وطن نیست.



## چکه! چکه!

### نماد مریخ و آناهیتا

در «ریاضه السیاحه» آمده است: شهر باستانی بامیان که میان هرات و بلخ بود، از کانون های بزرگ مغانی و سپس بودایی به شمار می رفت. در دل صخره های کوه، شش هزار خانه کنده کاری شده و پیکره هایی که دوتا از آنها به گونه مردوزن به بلندای ۶۰ ذرع (۶۲ متر) و پهنای ۱۶ ذرع (۱۶/۵ متر) چشمگیری می نمودند. این دو پیکره نامدار «سرخ بت» و «خنک بت» خوانده می شدند. (خنک به معنای سپید) که نماد ایزد آناهیتا (ناهید) و سرخ بت نماد ایزد بهرام (مریخ) بودند در فرهنگ ها نوشته اند که این دو عاشق همدیگر بودند.

### آبونه روزنامه ها

اوراق دفتر محاسبات دکتر محمد مصدق نشان می دهد که دبیر الوزراء معین دیوان و میرزا لقمان از مباحثان کارهای ملکی دکتر مصدق بوده اند. در یک صفحه از این دفتر حساب آبونه روزنامه ها ضبط شده است که مصدق در سال ۱۳۲۵ روزنامه های: مجلس، حبل المتین، صوراسرافیل، صبح صادق، حقوق و ندای وطن را آبونه بوده است.

### فاجعه بزرگ

گزارش از ابعاد فاجعه حکومت طالبان (در بخش فرهنگی) از نابودی کامل موزه ملی کابل و نابودی تمام میراث فرهنگی در موزه های مزار شریف، غزلی، جلال آباد و هرات خبر می دهد و انفجار و تخریب مجسمه های بی نظیر بودا در بامیان (بودای بزرگ - ۵۳ متری) و (بودای کوچک - ۳۵ متری) جزو شاهکارهای تمدن بشری بودند.

### نابودی مجسمه های بودا

طالبان همه معابد، بناها، و سموچ ها و مجسمه های متعلق به دوهزار سال قبل - از جمله دو مجسمه بزرگ بودا و مجسمه های بسیاری رادر موزه کابل - نابود کردند از جمله مجسمه منحصر به فرد بودا در این موزه که یکی از شاهکارهای بی نظیر بود که بیشتر دانشمندان برای دیدن این بودا (بودای نیروانا به طول ۸ متر به کابل سفر می کردند) و بودای ۱۶ متری دیگری در «تپه ریگی» بود. بودای نشسته - به دست طالبان نابود شد.

### اولین حکومت دموکراسی

دموکراسی و حکومت دموکراسی در قرن پنجم پیش از میلاد (۴۵۰ ق. م) و در زمان اقتدار فرمانروای صلح جویی به نام «پریکلس» در یونان (آتن) شکل گرفت و هر شهروند آتنی سهمی در تصمیم گیری های دولتی داشت.

زندگی مدنی واقف شویم. به این دانش برسیم که همیشه همه ی حق با ما نیست، بلکه طرف مخالف ما هم ممکن است کمی حق بگوید. به حرفش با دقت گوش بدهیم. آن وقت است که همه حاضر خواهند شد در کنار یک دیگر دور یک میز بنشینند. این اتحاد است که راه را برای رسیدن به آزادی باز می کند. اگر خدای نکرده خیال کرده اید که راه نجات وطن از جنگ می گذرد، روزی باید به خاکستر وطن با حسرت نگاه کنید.

امروز ایرانی ها باید صدای خود را به گوش جهانیان برسانند که اگر صدقاتی در کارشان هست و اگر واقعا از عملیات اتمی ایران نگران هستند، جنگ راه پایان این مشکل نیست. این دزدان خانگی وقتی پولی در بساطشان نباشد، خود به خود سقوط می کنند. ما با ادامه ی محاصره ی اقتصادی ایران با این دیدگاه موافق بوده و زحمت حرمان آن را برای هم وطنانمان، بهایی می دانیم که در راه نجات از مظالم این حکومت باید پرداخت کنند. ادامه ی این راه ممکن است برای ملت ایران به قیمت گرسنه ماندن تمام شود. اما این بهایی است که باید بپردازیم. زیرا هر کدام مادر استقرار اوضاع امروزی به سهم خود مسئول بوده ایم. هر گلوله ای که به سوی ایران شلیک شود فاصله ی این ملت را با آزادی و استقلال سال های سال بیشتر می کند.

جنگی» چند دهه ی بیشتر در قدرت سیاه خود ماندگار شوند و پایه های دیکتاتوری مذهبی را محکم تر کنند. ما باید بدانیم که بمب و موشک کشورهای خارجی برای ما دموکراسی و آزادی به ارمغان نخواهد آورد. هرگز هیچ کشوری به مدد بمب های خارجی به استقلال به آزادی و به دموکراسی نرسیده است. ما ایرانی های خارج از وطن وظیفه ای سنگین در این لحظات تاریخی به دوش داریم که در مقابل این زمزمه ها و یا احتمالاً این تصمیمات خاموش نباشیم. اگر جنگی آغاز شود، آنچه از بین می رود ما مردم ایران هستیم. این ما هستیم که علاوه بر از دست دادن بسیاری از تأسیسات مانند پل ها، سدها، راه ها و هزاران منابع دیگر، باید در انتظار یک دیکتاتوری سیاه تر و مخوف تر از امروز باشیم برای زمانی بلندتر. آنچه این حکومت سیاه را سرنگون خواهد کرد بمب خارجی نیست فساد حکومت گران است که از حد تصویری گذشته است. آنچه این حکومت را سرنگون خواهد کرد، مبارزه ی یک یک افراد ایرانی است با ذات دیکتاتوری. ما زمانی به آزادی عدالت و دموکراسی خواهیم رسید که مطمئن باشیم که در نهاد خود، «دیکتاتور» را کشته ایم. این ما مردم هستیم که باید سر از خاکستر خود بیرون آوریم. به تعهدات خود نسبت به جامعه و

همه ی این شرایط نباید اجازه دهد که ما نظاره گری طرفی باشیم در مقابل حمله ی نظامی چند کشور به ایران و نابودی بیشتر مردمان - و نابودی همه آنچه که با مال مردمان بر خاک ایران احداث شده است. از نگاه دیگری می توان به این موضوع پرداخت. اگر یادتان باشد در جنگ عراق و ایران خمینی چندین بار تکرار کرد که «جنگ نعمت است!» او به خوبی می دانست چه می گوید. او جنگ را وسیله ای برای بسیج طبقات پایین جامعه و خفقان صد در صد منتقدین به حکومت می شناخت. او می دانست که اداره ی یک کشور پهناور با دانش های فقهی او و هم کارانش میسر نیست بنابراین با جنگ می توانست همه را خفه نگهدارد و به این ترتیب آخرین نشانه ها و امکانات مشارکت مردم در امور، به فراموشی سپرده شد. امروز نیز جنگ برای این هیأت حاکمه یک مائده ی بهشتی قلمداد می شود. بمب ها و موشک های مهاجم شاید بتوانند تأسیسات اتمی و یا نظامی ایران را نابود کنند و به خانه بازگردند، که این خود می شود یک فتح بزرگ برای جماعت آخوند: از یک سودستشان باز می شود که با هر مخالف و منتقدی با شدت بیشتری رفتار کنند و به هر کس که خواستند انگ «جاسوس و دشمن» بزنند و دستگاه های آدم کش را توسعه بدهند و از «موهبت چنین

## «خمینی» جنگ را یک «نعمت الهی» می دانست و اکنون جانشینان او در انتظار چنین «موهبتی» هستند!



# سرنوشت بدی در انتظار ملت ایران است!



سعید قاسمی نژاد  
مبارز سیاسی

**باید به غرب نشان داد که هنوز امیدی به «تغییر» در ایران هست!**

ساخت سلاح هسته ای را متوقف می کنند، حمایت از تروریسم را قطع می کنند و ایران را به یک کشور مسئول و دموکراتیک بدل می کنند.

بدین منظور البته نیروهای سیاسی ایران ابتدا خود باید متوجه بشوند که ایران ما وقت چندانی ندارد و این نکته را برای مردم نیز روشن سازند.

افسانه حرکت های گام به گام و شرمنده کردن حکومت سرکوبگر (با سکوت زیبای سه میلیونی و نجابت ایرانی) اگر چه با نیت بد روایت نشده و نمی شوند، اما حتما نشانه فقدان درایت یا مسئولیت سیاسی است. خواب و خیال اصلاح این حکومت را باید به کنار گذاشت و صریح خواست و گفت که این حکومت باید برود.

نیروهای سیاسی ایرانی می بایست بتوانند به مردم ایران اطمینان بدهند که این بار اگر مردم به صحنه بیایند جامعه جهانی تمام قد پشت آنان خواهد ایستاد و اجازه نخواهد داد جمهوری اسلامی هر چه می خواهد بکند.

شرط لازم رسیدن به چنین وضعیتی متشکل شدن مجموعه ای به قدر کافی گسترده از نیروهای سیاسی مختلف است که اولاً خواهان تغییر رژیم باشند و ثانیاً با برنامه هسته ای حکومت اسلامی مخالف باشند تا بتوانند اعتماد مردم و جامعه جهانی هر دورا بدست آورند...»

«جامعه جهانی در ایران با حکومتی مواجه است که مردم خود را می کشد، اثر انگشتش در عمده وقایع تروریستی مهم جهان به چشم می خورد، بی مسئولیت است، ایدئولوژی آخر الزمانی دارد و اسرائیل را تهدید به نابودی می کند.

این حکومت می خواهد بمب هسته ای هم داشته باشد و جامعه جهانی می کوشد اجازه ندهد این اتفاق بیفتد. آنچه حکومت ایران سخت به آن حساس است حفظ رژیم در عین حفظ سیستم دیکتاتوری و بدون تن دادن به تغییرات دموکراتیک است.

فعالین سیاسی و روشنفکران ایرانی باید به مردم صریح بگویند که اگر این حکومت را سرنگون نکنند سرنوشت بدی در انتظار ملت ایران است.

سرنوشتی که یا جنگ است یا از یاد جهان متمدن رفتن و اسارت در چنگال حکومتی قرون وسطایی که با تکیه بر سلاح اتمی اش و مصنویتی که خریده است هر چه خواهد بامردمش خواهد کرد، و مردم ما را به حجاز ۱۴۰۰ سال پیش پرتاب خواهد کرد.

آنانکه بیش از همه از اتفاقاتی که در پیش است زبان می بینند مردمی هستند که داخل ایرانند. باید به غرب نشان داد که هنوز امیدی برای «تغییر» در ایران هست: «تغییر»ی که از پی آن نیروهایی به میدان می آیند که برنامه



# در سراسر اشپی سقوٹ اخلاقی و معنوی!

**شبهات سرنوشت حکومت اسلامی  
و فرمان جهاد با روس منحوس!**

در آن زمان، همانند امروز، طایفه علمابر آن شدند که ملت ایران را به جنگ جهادی برانگیزند. هدف جنگ، ادب کردن «روس منحوس» و کوتاه کردن دست «کفار متجاوز» روس بود از سر مسلمانان بود.

علم رهبری جنگهای جهادی را نیز جناب سید محمد بن سیدعلی طباطبایی معروف به «سید مجاهد» بر دوش می کشید که در کربلا می زیست و از آنجا نامه‌ای به شاه ایران (فتحعلی شاه قاجار) نوشت و جهاد را تکلیف شرعی دولت و ملت دانست و چون سایر مجتهدین هم با وی همعقیده بودند به ایران آمدند.

که «بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت» جویند و «با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربت» پویند.

خلاصه این که می گفتند «تکلیف شرعی» ما و ملت مسلمان، جهاد با کفار است و نتیجه آن، چه فاتح شویم یا شکست بخوریم، اهمیتی ندارد. البته در خطبه‌ها و فتاوی علمای جهادگر، به تکرار و تأکید اظهار می شد که که خداوند وعده پیروزی داده است و وعده خدا نکول بردار نیست.



احمد احرار  
نویسنده و روزنامه‌نگار  
سر دبیر هفته‌نامه کیهان - لندن

«سید مصطفی تاج‌زاده، معاون پیشین وزارت کشور که از دو سال و نیم قبل در زندان انفرادی به سر می برد، نامه‌ای به «مقام محترم ولایت فقیه و رهبری جمهوری اسلامی ایران» نوشته و با طرح این سؤال آن را پایان داده است: «... من به این می اندیشم نظامی که به این سرعت در سراسر اشپی سقوٹ اخلاقی و معنوی حرکت می کند چه سرنوشتی خواهد یافت و این ملت چه توان سنگینی از این بابت خواهد پرداخت؟»

نیم‌نگاهی به تاریخ، و آنچه که نزدیک به دو قرن پیش در ایران و بر ایران گذشت، راه آسانتری برای رسیدن به جواب است.

است: بر اثر وضوی جناب ایشان متبرک شده است تا قطره آخر در شیشه می کنند و به خانه می برند تا تیماران را با نوشاندن آن شفا بخشند.

در بازگشت از این سفر، لشکر اسلام شکست خورده و از برابر دشمن گریخته و روس منحوس تا پشت دروازه تبریز پیش آمده است.

جناب مجتهد العصر والزمان در پیشاپیش لشکر شکست خورده و از هم پاشیده به شهر وارد و با تف و لعنت اهالی استقبال می شود. نوشته اند آنقدر آب دهان به روی او انداختند که عبا بر سر گرفت و از میان معرکه گریخت تا خود را به قزوین رساند.

پایان کار سید در روضه الصفا چنین آمده است: «هم از واقعات این سال، وفات عالی جناب فخرالمجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریم و در عرض راه به مرض اسهال ارتحال جست و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی به سوی عالم جزا نهاد!»

در کتاب «ریحانه الادب» نیز آمده است: «... عاقبت به اقتضای تقدیر ازلی، (مردم) آن رسوخ و خلوص عقیده که نسبت به سید داشتند فتور یافته و سید با دلی پر ملال که از اقوال ناشایست و نابایست آن جماعت بی خبر از اسرار غیبیه الهیه داشته در قزوین اقامت کرده در همانجا وفات یافت.»

متحمل شد و چه قرارداد منحوسی را پذیرفت و از دست داد. اما دو روایت شنیدنی، یکی در استقبال و دو دیگر از بدرقه علمدار جهاد، قابل ذکر است: «آقا سید محمد بن آقا سیدعلی، «سید مجاهد» و ریاست فرقه ناجیه امامیه، چنان قبول عامه آن بزرگوار بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت. اهالی آن شهر جمیع آب حوض را به طرفه العین برای تبرک و تیمن و شفاء بردند، به نحوی که یکسر آن حوض بی آب ماند...»

این مربوط به زمانی است که «سید مجاهد» به اتفاق سایر علما عازم جهاد بود و در مسجد شاه قزوین وضو می گیرد. اهالی آب حوض مسجد را که



# ایران واقعی کجاست؟!

## چند هزار سال است که فقط «موجودیم» فقط «هستیم»!

ببندیم، گنده بگوییم و بیافیم. در مورد گذشتگانمان که بدتر! مانده‌ام کلمه‌های به نام «حرکت» یا «جنبش» چرا در مرام و مسلک ما محلی از اعراب ندارد؟ حرافی‌هایمان را به عنوان «مانیفست اخلاقی» برای دیگران در نظر می‌گیریم اما موقع شکار که می‌شود (از اینجا به بعد، گلاب به رویتان) اولین نفری که گذرش به توالی خواهد افتاد (شک نکنید) خودمان هستیم...

«ما» با «خودمان» چه کردیم؟ به نام «خونسردی» چقدر «بی‌غیرتی»؟ جواب دور شدنمان از آدمیت منتسب به ایرانی‌ها را چطور خواهیم داد؟ همان ایرانی که به خاطر سالروز تولد بزرگ‌ترین امپراطور سر تا سر فضای مجازی را پر کردیم از نام کوروش و ایران... آیا ما از آن سلاله‌ایم؟ قطع به یقین، اینجا «ایران» نیست. این «ایران واقعی» کجاست؟ آن «مردمان مهربان» و «همسایگان دلسوز» و «دوستان واقعی» کجا هستند؟!»

نخیر... چند هزار سال است که فقط «موجودیم»، بهتر بگوییم فقط «هستیم» و بس، وگرنه با این همه ادعا درباره آن تمدن، مگر می‌شود چنین مردمانی باشیم که در داخل کشور سر به زیر برف «بی‌تکلیفی، بی‌تکلفی و بی‌خیالی» فرو برده‌ایم و خوشحال از این که بالآخره لقمه نانی هست و شکم گرسنه سر به بالین نمی‌گذاریم و در خارج از کشور نیز فقط و فقط بلدیم دور هم بنشینیم و عین پیرمردهای بازنشسته‌ای که شاهد حضورشان روی نیمکت پارک‌ها هستیم، در مورد جوانی‌مان خالی

ساعت‌ها حاضریم در صف بایستیم و سرما و گرما را به جان بخریم و با خرید تخمه و هزار کوفت و زهرمار دیگر، جان دادن یکی از هم‌نوعان خودمان را ناظر و شاهد باشیم و در آخر هم بگوییم «حقش بود».

مضحک اینجاست که اگر همین مقدار ساعت را صرف ایستادن در صف یکی از انواع مایحتاج اولیه زندگی‌مان می‌کردیم، زمین و زمان و بود و نبود بشریت را به فحش می‌کشیدیم. فقط ادعاییم و الدرمد بلدرم که چند هزار سال سابقه تمدن داریم و... خیر...

«کشته شدن در میدان کاج سعادت‌آباد را به نظاره می‌ایستیم و حتی با موبایل خودمان فیلم هم می‌گیریم از آن لحظات و دقیقاً اما دریغ از قدمی پیش گذاشتن جهت جلوگیری از اتفاقی که کم‌عقل‌ترین ما هم انتهایش را می‌داند که قطعاً با مرگ فردی که در حال دریافت ضربات چاقوست، پایان می‌پذیرد. بی‌جربگی ماموران نیروی انتظامی در جلوگیری از این قتل که دیگر گوش فلک را نیز کر کرد. برای به دار کشیدن فلانی و فلانی (حتی در صورتی که مجرم بوده باشند و حقتان اعدام)

# رژیم تهران و فشارهای جهانی!

## منازعه جهانی یا تسلیم و گشودن باب بده و بستان!



بیژن صف‌سری  
روزنامه نگار و چهره سیاسی

# نشانه‌های آشکار سقوط حکومت اسلامی!

## رژیم دروغ و چپاول با زماندارانی زشت و نفرت‌انگیز!

«اکنون نشانه‌های سقوط رژیم جمهوری اسلامی آنقدر آشکار و پیداست که دیگر حاشای آن جز از مردگان خفته در گور بر نمایم که نیستند و نمی‌بینند که حتی سینه چاکان این نظام ولایی چون احمد توکلی در مجلس اسلامی فریاد می‌کشند «قرار بود مزه عدالت به همه مردم چشیده شود و دکان مافیای بسته گردد اما کار را به جایی رسیده که اکنون از جواب دادن به مردم خجالت می‌کشیم».

در طی سال‌های حاکمیت جمهوری اسلامی آنچه به مرور تا به امروز در اذهان عمومی از حکومت افرینان دینی نقش بسته، جز دروغ و چپاول و غارتگری نیست، و زماندارانش، در نگاه مردم، به چهره‌های زشت و نفرت‌انگیز بدل گشته‌اند و در نهایت پایگاه اجتماعی، که تنها در همان سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب در بین مردم خوش باور وجود داشته، اکنون هم چون «کوه یخ» آب می‌شود و در حال فروریختن است و این همه نیست جز نشانه‌هایی از یک واقعیت انکار ناپذیر از سقوط رژیم که هر روز با بر ملا شدن جنایت‌ها و غارتگری‌ها و چپاول ثروت ملی این کهنه دیار، حکما بنا بر جبر تاریخ محکوم به نابودی است.

در نظامی که همه چیز تحت فرمان ولی فقیه به سامان می‌رسد و کسی را جرات جنبیدن بی‌اذن و اجازه او نیست، چه کسی پاس‌خگوی «ظلم و بی‌عدالتی» است؟ وزیر و وکیل‌هایی که همه تحت فرمان امر مسلمین جهانند؟ یا ولی فقیه؟

اکنون با توجه به ابعاد فساد موجود در ماجرای تخلف بانکی اخیر، که در نوع خود بزرگترین و بی‌سابقه‌ترین اختلاس جهان شناخته می‌شود، ولی فقیه خود را میرا از مسئولیت بزرگ و سنگین آن می‌داند، مقامی که برای غصب و احرازنا بجای آن، بارها به فرمان حضرتش در قانون اساسی دست برده تا قبایی به زور در خور قامت وی دوخته شود.»

## مرتضی کاظمیان - فعال سیاسی



«وضع ناگوار جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌المللی و فشارهای جهانی علیه حاکمیت اقتدارگرا در ایران، به موقعیت حداکثری نزدیک می‌شود.

این در حالی است «بهار عربی» و امواج دموکراسی به سوی رسیده و جمهوری اسلامی تا انزوای بی‌سابقه، (یا تسلیم) راه زیادی در پیش ندارد.

در روزهای اخیر، موج جدید (و غریب و کم‌سابقه‌ای) از احضار و تهدید و ارباب مخالفان و ناراضیان رژیم در ایران شروع شده است. شمار قابل توجهی از اعضای سازمان‌های که سابقه

فعالیت سیاسی در ایران اسلامی داشته‌اند توسط نهادهای امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، احضار شده و نسبت به هرگونه اقدام و کنش سیاسی گروهی و نشست تشکیلاتی، مورد تهدید قرار گرفته‌اند.

همین دور جدید سرکوب و تهدید اپوزیسیون، به قدر لازم واجد پیام و سخن ناگفته است که صاحبان تمامیت‌خواه قدرت در جمهوری اسلامی نیز، به چه میزان تهدیدهای جدید را جدی و مهم ارزیابی کرده‌اند. هرچند که متاسفانه، بجای پاسخ و مواجهه‌ی منطقی و خردمندانه و مدبرانه با وضع پرخطر، همان مشی پیشین توسل به ارباب و وحشت و سرکوب را برگزیده‌اند.

حاکمیت جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر، هر هنگام که در موقعیتی دشوار به جهت مناسبات‌اش با غرب قرار گرفته، سرکوب مخالفان و دگراندیشان را در دستور کار قرار داده است. به نظر می‌رسد تمامیت‌خواهان ترجیح می‌دهند چه برای رفتن به سوی منازعه و کوبیدن بر طبل مخاصمه، و چه برای گشودن باب بده و بستان و مذاکره، هیچ صدای منتقد و مستقلاً از متن جامعه مدنی ایران برنخیزد و «مزا»ی وجود نداشته باشد.»

# غارت شدگان جهان متحد شوید!

## جنبش مسافران لخت شده و دزد زده ای است که در بیابانی پهراس سرگردانند!



بکنند. چه فکری؟ روی شعارهای تظاهرات شهر این حرف حساب رامی خوانید: «پیش از پول به فکر مردم باشید». اما آیا این رهبران به راستی استطاعت آن را دارند که به فکر مردم باشند. و رشکستگی جهانی گریبان همه را گرفته است. خنده ات می گیرد وقتی می خوانی که اروپای متمدن یکپارچه با آن همه فیلسوف و فلسفه باف قرن ها، دست دراز کرده است که از جمهور خلق چین کمکی بگیرد که شاید دوای درد و رشکستگی اش باشد.

بیچاره یونان گاهواره تمدن غرب نمی حساب دخل و خرج را نداشته اند. نه آنها که همه دست دراز کرده های کره ارض و شگفت آن که کسی به فکر آهسته کردن خرج نیست و صدای شیخ اجل رانمی شنود که:

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن  
که می خوانند ملاحان سرودی:

اگر باران به کهساران نبارد  
به سالی دجله گردد خشک رودی

و حالا «بیست اعظم» جهان می خواهند برای این دجله خشک شده چاره ای بیندیشند. آیا باورتان می شود؟

**چرا ما کنار خیابانیم؟!؟**

هیچ کس از ایده آل سخن نمی گوید. اصلاً ایده آلی در کار نیست. آن همه انقلاب ها که با جانبازی ها جهانی را به لرزه در آورده بود و آن نعره های خشم و فریادهای اعتراض به خود کامگی در برابر تازه خداوندگار بزرگ، با شعار «من پول دارم پس هستم!» خاموش شده اند. کسی دیگر نمی گوید: «من فکر می کنم، پس هستم!»

هفته پیش در جریان اعتراض ها، شعری چاپ شده بود از دخترکی هشت ساله از اهالی مینه سوتا. دخترکه با پدر و مادر و دیگر بچه ها کارشان به کنار خیابان کشیده شده است، در شعرش می نویسد:

«در مدرسه ما تمام مداد رنگی ها شکل ازدها شده اند.

در مدرسه ما تمام آبخوری ها شکسته اند.

در مدرسه ما تمام معلم ها فکر می کنند و درس نمی دهند.

در مدرسه ما در آخر هر کلاس دفترها سفید می ماند.

و مادرم اصلاً از من نمی پرسد که در مدرسه چه یاد گرفته ام.

همچنان که من از او نمی پرسم چرا سه هفته است که کنار خیابان زندگی می کنیم.

و بدینگونه است که ما فقر و آوارگی را تجربه می کنیم و به فکر آن نیستیم که همسایه گرسنه

است و شاید فردا خودمان هم گرسنه بمانیم.»

**جنبش بی طبقه!**

● در پایان این رنگ های بی رنگ است که من فکر می کنم باید به جنبش تازه ای که در جهان به راه افتاده، فکر کرد.

حالا دیگر کارگران جهان، دهقانان جهان، پیشه وران جهان، روشنفکران جهان نمی توانند انقلاب طبقاتی بکنند، زیرا که «طبقه ای» در کار نیست، حکایت از بر خاستنی است که با مشت و خنجر و خون بیگانه است. تظاهرکنندگان مال طبقه یا طبقاتی نیستند.

اصلاً شکل و رنگی ندارند. خوب به آنها خیره می شوید، مسافران لخت شده و دزد زده ای را می بینی که در بیابانی همه سر هراس، هراسان و

سرگردانند. دنبال شعار وحدت بخشی در پیچ و خم خیابان ها حرکت می کنند. دنبال رهبر، ناجی، فریادرس نمی گردند. حال سنگ انداختن ندارند، حتی فریادهایشان یکصدا و یکسان نیست. به خاطر می آورید که شعار انقلاب های چپ و انقلاب های طبقاتی چقدر روشن بود. آنها می نوشتند و می گفتند: «رنجبران جهان متحد شوید!»

اما حالا جهانی خود در رنج است و بار خدایی که بر همه جا سایه انداخته است امکان نفس کشیدن را از همه سلب کرده است.

در پایان فقط اشاره به این دزد زده ها و غارت شده ها یک شعار پیشنهاد کنم:

«غارت شدگان جهان، متحد شوید!»



عکس از: مرتضی فرزانه

## دست از دست:

### دکتر صدرالدین الهی

● هفته پیش در بوق و کرناهای خبری دمیدند: دختری که در تایلند چشم به جهان گشود، جمعیت جهان را به هفت میلیارد تن رساند و باید منتظر بود که پنج سال دیگر یک میلیارد تن دیگر به ساکنان کره ارض افزوده شود!

آمار شناسان جهان از وحشت این انفجار نان خورهای جهانی به خود می لرزند و مردان و زنان رنگ و وارنگ به کار تولید نسل ادامه می دهند: تا کجا؟ دهان ها باز و دست ها دراز است و سؤال اصلی این که «روزی» اینها را که خواهد داد و از قعر قرون شاعری می فرماید:

رزق را روزی رسان پُر می دهد

و پشت سرش، استاد می گوید:

هر آن کس که دندان دهد نان دهد!

آیا جهان می تواند با این استدلال ها به کارخانه آدم سازی دستور ادامه کار بدهد یا این که باید به مردم بفهماند که الزاماً هر آن کس که دندان دارد، نان ندارد! چنانچه بچه سومالیایی از گرسنگی می میرد و بچه فرانسوی از ننه اش قهر می کند که: من این غذا را دوست ندارم و مامان ظرف غذا را سرازیر سطل می کند و در پی تهیه غذایی دیگر برمی آید.

هفت میلیارد عدد کمی نیست. همچنان که بر متوسط سن آدم ها در سی سال گذشته پانزده سال افزوده شده است. با این انفجار غیرقابل مهار چه خواهیم کرد؟

**تدبیر بیست اعظم جهان!؟**

● بزرگان ۲۰ مملکت اعظم دنیا که به آنها «G20» یعنی «بیست اعظم» گفته می شود در ساحل لاجوردی نیس گرد هم آمدند که فکری به حال دنیایی که رهبری اش به دست آنهاست،



بهار سال ۱۹۶۸ در پاریس بودم حتی شعارها برخلاف آن روزگار، سیاسی مردمی که در برابر شهرداری شهر «اوکلند» که در نیم ساعتی خانه من قرار دارد، می نگریدم و حرف های گرسنگان غارت شده را می شنیدم ناگهان نزدیک شصت سال به عقب برگشتم و یک شعر معروف شاعر همیشه دوست داشتنتی ..... سایه (هوشنگ ابتهاج) را زیر لب خواندم: عشق من و تو آه / اینهم حکایتی است / اما ... / در این زمانه که در مانده هر کسی / از بهر نان شب / دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست /

اما پیش از پرداختن به هر گزارش دیگری، فکر می کنم یادداشتی را که در تعریف این حرکت بادو

## «جنبش اشغال»، بی نشانی از خشونت و شعار سیاسی با یک زندگی بیابانی / خیابانی!

استعمار و استعمار نو هم گران قیمت است و هم جنجال برانگیز و هم گاهی به خون آلوده؛ اما کورپورالیسم چنین نیست. اصلاً چطور است معادل فارسی این کلمه را بگذاریم «شرکتمداری» مثل این که خوب است.

شرکتمداری یعنی این که شما می آید و در دستگاه رهبری یک مملکت فقیر، فرضاً «زامبیا»، به رهبران تفهیم می کنید که محصولات شرکت شما، هم بهتر است و هم ارزان تر است و هم به صرف جیب رهبران محترم است. اگر قبول کردند فیها وگرنه بلافاصله می روید به سراغ مخالفان هیأت حاکمه زامبیا و به آنها می گوید که قصر رئیس جمهوری و خانه بیلاقی نخست وزیر در چشم به هم زدنی از آن شما خواهد شد اگر به خیابان بریزید و فریاد آزادی سر دهید و یواشکی از پول و اسلحه ای که به شما داده می شود استفاده کنید، و تازه اگر پول و اسلحه خوب کار نکرد از ژاندارم بین المللی کورپورالیسم که طیاره و موشک و بمب دارد، کمک بخواهید.

کورپورالیسم در این مرحله با احتساب درآمدهای بعدی خرجی می کند و انقلابی به راه می اندازد و بدون آن که مثل استعمار یا استعمار نو، خود به زامبیا لشکر بکشد و سرباز بفرستد، هیأت حاکمه موجود را سرنگون می سازد و هیأت جدید را سرکار می آورد و بعد در بوق و کرنا می دم که: مردم آزاده زامبیا به استقلال واقعی و حاکمیت ملی رسیده اند! حالا فقط باید پرچم جدیدی درست کنند! رئیس جمهور محبوب خود را به سازمان ملل بفرستند! که در مجمع عمومی نطق هیجان انگیز «رحمت الهی شرکتمداری» را از رو بخواند و با خبرنگاران رادیو و تلویزیون ها مصاحبه کند!؟

در استعمار خدا بیمارز، شما چهره ارباب کلاه لگنی به سر را که سوار اتومبیل استعماری بود و یک گارد تفنگ به دست همه جا به دنبالش حرکت می کرد، می دیدید و می توانستید به این اشغالگری آبرو دشنام بدهید. اما حالا رهبر شما از خودتان است و باید دنبالش راه بیفتید و سینه بزنید که:

نهضت ما حسینیه / رهبر ما خمینیه!

اصلاً نمی خواستم جسارت کنم. سر قلم رفت و شد. العفو... العفو!

در هر حال، این بود کورپورالیسم و کورپورالیسم. حالا چطور است!؟

یک کارمند مخالف را از پنجره انحلال و اخراج به بیرون پرتاب می کنند و خود را قائل حرف اول و آخر می دانند.

کورپورات ها می توانند آمریکایی باشند، چینی باشند، روسی باشند، برزیلی باشند، هندی باشند و به این که استفاده شرکت در چیست، بیندیشند! و هر که را برخلاف میل آنان عمل کرد، روانه دیار فراموشی کنند.

سابقه خدمت، ساعت کار، حق مرخصی، اجازه اعتراض در شیوه کورپوراسی چیزی ناشناخته است و ناگزیر شما برای آن که شاه باشید، رئیس جمهور باشید، سناتور باشید، وکیل یا وزیر باشید باید به حقانیت کورپوراسی و عملکرد شیوه های مدیریت آن ایمان بیاورید و گرنه کودتای کم خرج و غیر خونین یا یک انقلاب پر از بهار آزادی شما را به زباله دانی تاریخ می فرستند و به فروش تانک و لباس دوخته و طیاره و میوه تازه و کاپوت و زیرشلواری و کفش صندل ادامه می دهند.

اصلاً وجود و عدم شما و رفاقت و سابقه سال های سال شما به چیزی گرفته نمی شود. کورپوراسی حد و مرزی ندارد و اگر لازم باشد مهندس متخصص اتمی دموکرات را در چشم به هم زدنی با یک غیر مهندس کورپورات عوض می کند و به کارش ادامه می دهد. این اشارات برای آن بود که بدانید کورپوراسی یعنی چه؟ اما...  
دوم: نوشته ایم که «کورپورالیسم خلف صدق کلونالیسم» یا به تعریف فارسی خودمان، استعمار است.

این تعریف من در آوردی هم باز درست است و به قول معروف مو، لای درزش نمی رود.

کلونالیسم یا استعمار، واژه کهنه شده ای است حتی نئوکلونالیسم یا استعمار نو هم دیگر کاربردی ندارد. چرا؟ برای این که شیوه های

«اصطلاح من در آوردی» نوشته ام برایتان بیاورم: رؤسای کشورها باید حقانیت کورپوراسی را بپذیرند وگرنه با یک کودتای کم خرج و یا یک انقلاب برای آزادی طرفند!

DEMOCRATIE در برابر CORPORATION و CORPORALISME خلف صدق COLONIALISM، بله، عرض کردم «دو اصطلاح من در آوردی» برای تعریف و تفهیم این جنبش پیدا کرده ام. خوشبختانه این بنده از خانواده تئورسین های سیاسی و واضعان اصطلاحات محیر العقول متفکران بزرگ معاصر نیست و به هیچ وجه آقای «رنار هانری لوی» را دوست ندارد. اما این دو اصطلاح من در آوردی می تواند به فهم جان مطلب کمک کند به این صورت:

اول: «کورپوراسی» به سرعت دارد در برابر دموکراسی معمول و متداول و شناخته شده قد برمی افرازد.  
کورپوراسی یک ابزار سیاسی نو ساخته است که به روزگار ما در برابر دموکراسی ایستاده و هل من مبارز می طلبد.

کورپوراسی شیوه مدیریت و رهبری شرکت های بزرگ است صرف نظر از این که در کدام نقطه روی زمین وجود دارند و تابع چه نوع ایدئولوژی هستند.

کورپوراسی می تواند در یک نظام توتالیتر، یا دموکرات یا مذهبی و یا حتی لامذهب به وجود بیاید. او با بی اعتنائی لغتنامه، واژگانی چون دموکراسی، لیبرالیسم، لائیسیتته، سکولاریسم را پاره پاره می کند و به سطل فراموشی می ریزد. در شیوه کورپوراسی تصمیماتی که در سطح عالی مدیریت شرکت ها گرفته می شود، غیر قابل تغییر و معامله و چانه زدن است.

«کورپورات ها» به راحتی، یک شرکت کوچک یا

اشاره ای داشتیم به حرکت تازه ای که در جهان آغاز شده است و من آن را «جنبش اشغال» میخوانم. این جنبش برخلاف تصور عام، از «وال استریٹ» نیویورک و شهرهای آمریکا سرچشمه نگرفته و در نفس خود از سر خوردگی و نفرت انسان قرن بیستم از غارت بی دریغ زندگی روزمره اش توسط صاحبان ثروت های بزرگ منبعت شده است.

جنبش اشغال در حقیقت نزدیک به هشت، نه ماه پیش در هندوستان شکل گرفته است و رهبر آن با نام «آنا هزار» شهرت دارد. «آنا» که در زبان مهارتی به معنای «برادر ارشد» یا «برادر مهتر» گفته می شود، لقبی است که پیروان «کیسان بابور اتو هزار» به این مرد معترض داده اند و امروز در هندوستان «آنا هزار» را «گاندی دوم» تلقی می کنند. او در جنبش اعتراضی خود که با یک روزه طولانی و ممتد آغاز گردید به شیوه غارت متداول از سوی ثروتمندان هندوستان خرده گرفت و گروه کثیری از کسانی را که به پیروی از او برخاسته بودند به اشغال مؤسسات، بانک ها و شرکت های بزرگ، به صورت مسالمت آمیز تشویق کرد و به زودی این رهبر ۷۴ ساله پیروان فراوانی برای خود به دست آورد.

خبر این اشغال اعتراض آمیز ماه ها پیش در مطبوعات انگلیس و بعد آمریکا منعکس شد و حالا با اشغال وال استریٹ از نیویورک و سپس گسترش اشغال در دیگر شهرهای بزرگ و کوچک آمریکا و سپس اروپا به صورت یک جنبش یا نهضت در خور تأمل در آمده است.

گردانندگان سازمان های سیاسی در آغاز، جنبش اشغال را یک امر زودگذر و موقت تلقی کردند اما اکنون که من این یادداشت را می نویسم در آمریکا سخت در شوق و اینک در غرب که من ساکن آن هستم گسترش معنی داری یافته است و لازم است که درباره اش بیشتر نوشته شود.

معترضان را برخلاف روزگاران گذشته طبقه سنتی و یا اجتماعی خاصی تشکیل نمی دهند بلکه این اشغال کنندگان کسانی هستند که از نایه

هنجاری زندگی روزمره خود و دست اندازی بورس بازها و بانک ها به ابتدایی ترین حقوق انسانی به ستوه آمده و علاج کار را در تظاهراتی دیده اند که

صورت «اشغال» دارد. اما این اشغال به معنای آن نیست که معترضان به دفاتر و تشکیلات مورد اعتراض خود وارد شوند و آنجا را اشغال کنند، نه، اینان با ترتیب دادن حضور گسترده مردم در جلو ساختمان ها و تشکیلات اقتصادی عملاً راه ورود به این اماکن را می بندند و حضور کارکنان و کارمندان را غیر ممکن می سازند. آنها با خود «چادرهای کوچک اردو زنی» می آورند و در جلوی ساختمان ها چادر می زنند. در یک چادر بساط آشپزی به راه می اندازند و نوعی زندگی بیابانی - خیابانی را در پیش می گیرند.

شعارهای ضد غارت بلند می کنند و سرودها و تصنیف هایی در این باب می سازند و می خوانند و آنها که می توانند ساز بزنند معترضان را همراهی می کنند.

تا این لحظه هر چه من نگاه کرده ام هیچ نشانه ای از خشونت در این تظاهرات ندیده ام و مهم تر از همه آن که چون این بنده خود گزارشگر انقلابات

# هشیار بر موقعیت زمانه و روزگار!

## نه آمریکا و نه اسرائیل غافل از شرایط حمله نظامی به ایران نیستند!



## جنگ جنگ تا ویرانی کامل فلسفه پیدایش و بقای حکومت اسلامی است، که دستش را خوانده اند!

«لیبرمن» بتوانند ژنرالها را راضی به زدن ضربه‌ای به ایران کنند باید مطمئن بود که راستهای «تل آویو» نه سقوط بشار الاسد را طالبند و نه سرنگونی جمهوری ولایت فقیه را. شعارها و تهدیدهایی که در ۶ سال اخیر از سوی رژیم، اسرائیل را نشانه رفته است، بزرگترین خدمت به دست راستی‌ها و سنگین‌ترین ضربه‌ها را برای ملت فلسطین به همراه داشته است.

به مناسبت عید قربان پیامی برای ابومازن رئیس دولت خودمختار فرستادم و پیروزی او را در عضویت یافتن دولت فلسطین در یونسکو نیز تبریک گفتم. پاسخ او بسیار دلنشین بود خاصه وقتی اشاره می‌کرد، بهار عربی که به خانه‌های ما آمده هدیه ملت ایران به ما بوده است. انتفاضه سبز به ملت‌های ما یاد داد بادست خالی می‌توان به جنگ دیکتاتورهای فاسد و خونریز رفت و پیروز شد.

### بی‌نیازی به بهانه جنگ

جنگ در یک صورت دیگر هم می‌تواند واقعیت پیدا کند، زمانی که جنبش بار دیگر احیا شود و رژیم مثل بشار اسد دست به کشتار و حشایشانه مردم بزند، مردم هرروز شعار دخالت خارجی را سر دهند و سران جنبش در داخل و نه خارج کشور مستقیماً از شورای امنیت خواستار محاصره آسمان و دریا شوند و... در آن صورت اگر وتوی روسیه و چین در میان نباشد (که خواهد بود) می‌توان انتظار داشت که نوعی عملیات نظامی علیه تاسیسات اتمی، نظامی و امنیتی رژیم انجام گیرد.

یادمان نرود که سوریه‌ها روزی سی چهل کشته می‌دهند، خواستار دخالت ناتو هستند و رهبران اوپوزیسیون هم با مردم همصدا می‌باشند با این همه دبیرکل ناتو همین چندروز پیش در طرابلس اعلام کرد هیچگونه طرحی برای انجام عملیات نظامی علیه رژیم سوریه در دستور کار ناتو قرار ندارد.

بنابراین دوستان عزیز، سینه چاک ندهید و زیاد هیزم بر آتش رژیم نریزید، حضرات در روضه خوانی استاندند و نیاز به روضه عاشورا برای وطن در شرف ویران شدن به دست «آمریکای جهانخوار» و «اسرائیل صهیونیست»، ندارند. بار دیگری می‌گویم حمله‌ای در کار نیست.

رژیم طرح کشتن سفیر سعودی را با همه احمقانه بودن طرح در دستور کار داشت و قرار هم نبود دست پنهانش در این جنایت دیده شود و همانطور که قبلاً نوشتیم شعبه‌ای از القاعده ظاهراً قرار بود اعلامیه پذیرش مسئولیت را بر عهده گیرد. آمریکا نیازی به بهانه برای حمله به ایران ندارد. ۳۲ سال پیش همان گروگانگیری مشروع‌ترین زمینه را برای حمله به ایران فراهم کرده بود. بعد کشتارهای لبنان، گروگانگیری شهروندان، طراحی و یا مشارکت در قتل دیپلمات‌های پاکستان و... طرح تروریستی انفجار در برج‌های مسکونی الخبر سعودی و مسئولیت مستقیم در قتل حداقل نیمی از کشته شدگان

رژیم ولایت فقیه چه می‌کردید؟ آیا جز این بود که بر دولت فشار می‌آوردید تا هر چه زودتر، تا فاجعه‌ای به بار نیامده شرّ این دشمن خطرناک را از سرش کم‌کنند؟ با اینهمه ۴۲ درصد از اسرائیلی‌ها مخالف جنگ هستند. آن روزی که این نسبت به ۶۰ درصد برسد هر دولتی در اسرائیل روی کار باشد اقدام نظامی علیه ایران را در دستور کار قرار خواهد داد.

### یک واقعیت قابل اعتنا

از سوی دیگر آمریکا برای به زانو در آوردن رژیم راه‌های بسیاری پیش رو دارد که یکی از آنها، جلوگیری از فروش نفت ایران - قادر است رژیم را بدون شلیک گلوله‌ای از پای در آورد.

در عین حال آمریکا در حال بیرون بردن نیروهای خود از عراق است، البته یادمان باشد که بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نظامی و غیرنظامی آمریکایی به عنوان (دیپلمات، کارشناس، مستشار و مربی نظامی و امنیتی) در عراق می‌مانند، در چنین شرایطی آمریکا به دنبال حمله نظامی به ایران نیست.

اما هر نوع حمله نظامی به ایران، حتی در روایی محدود و منحصر به تأسیسات اتمی، فقط می‌تواند عمر رژیم را طولانی کند و رژیم در حال سقوط بشار الاسد را نجات دهد. نه «اوباما» از چنین واقعیتی غافل است و نه اسرائیل. پس اگر راستهای اسرائیل و در اسشان وزیر خارجه‌اشان

تشویق آمریکا برای حمله به ایران پرداخته‌اند و باید هر چه زودتر جلوی حمله نظامی را گرفت و... توگویی آمریکا و اسرائیل منتظر نشسته‌اند که چهار تا و نیمی همکار سابق رژیم چه می‌گویند تا بر اساس توصیه‌های آنها وارد کارزار شوند.

پرداخت استراتژی جنگ، بستری مناسب می‌خواهد که این بستر در ایران امروز فراهم نیست. پس آنها که می‌کوشند جنگ را به عنوان واقعیتی زمانبندی شده تصویر کنند خواسته یا ناخواسته با دست رژیم بازی می‌کنند.

رژیم هر دو سه ماه یکبار - با اضافه و کم کردن آلیاژ فلزات مرکبی که در ساخت موشک‌هایش به کار می‌رود - دستاوردهای خود را در عرصه ویرانی و مرگ، جشن می‌گیرد. نباید انتظار داشته باشیم که در مملکت نایب امام زمان، دستاوردهای پزشکان و ریاضیدانان و ادیبان و فلاسفه و حتی مهندسان و معماران و... با افتخار اعلام شود. اینجا کشور امام زمان است و جنگ جنگ تا ویرانی کامل، فلسفه پیدایش و بقای این رژیم است.

در مانورهای نظامی رژیم می‌بینیم که روی بدنه موشک‌ها مرگ بر اسرائیل و آمریکا و امحای اسرائیل و... نوشته شده است. شما اگر یک شهروند اسرائیلی بودید که در پرتو دموکراسی در کشورتان می‌توانستید حزب حاکم را از دایره قدرت بیرون اندازید، با مشاهده نمایشات رزمی



دکتر علی‌رضا نوری‌زاده

### جنگ جنگ تا نابودی!

توهم حمله نظامی آمریکا به خانه پدری (و آنطور که گاردین خبر داده است با همکاری بریتانیا) همراه با نمایشات نظامی اسرائیل در هفته گذشته، کار را به جایی رساند که نه فقط جمهوری ولایت فقیه بلکه حتی بعضی از مخالفان رژیم نیز در پرتو این «وهم» موضع‌گیری کردند و برای کوبیدن رقیبان خود مدعی شدند شماری به

# MOVING & DELIVERY

# TOM, INC

Local & Long Distance Up to 600 Miles

## خدمات اسباب‌کشی خانه آپارتمان دفتر

TRUCKING

اسباب‌کشی

DUMPING

جمع‌آوری لوازم منزل  
دور ریختن وسایل اضافی منزل

## هفت روز هفته ۲۴ ساعته

### Tel:(818) 419-7148

### Fax:(818)-239-8801



## «بچه پرو»ی بیت رهبری بابتی چاک ودهنی به فاش کردن اسرار «رهبر معظم» واعوان و انصارش او را چهارشاخ کرد!

نماز انجام گرفت و در نتیجه، لاریجانی جلسه عصر را کوتاه کرد و شخصاً سرو ته قضیه را با معذرت خواهی جناب وزیر به هم آورد. این نکته گفتنی است که احمدی‌نژاد در آن سه روزی که وزارت اطلاعات را بعد از عزل محسنی اژه‌ای در دست داشت، آنقدر سند خارج کرد که به قول بقائی معاونش در یک نشست با چند تن از روزنامه‌نگاران طرفدار دولت، اگر بخواید، بالا و پایین رژیم را به آتش خواهد کشید. بالاتر از این، اطلاعات دقیقی در دست است که احمدی‌نژاد از طریق یکی از وابستگان خود اسرار طرح قتل سفیر سعودی و هویت «منصور ارباب سیر» و همدستش «غلامعلی شکوری» سرهنگ سپاه قدس و رئیس دفتر اطلاعات سپاه در کاراکاس را به دست آمریکائی‌ها رسانده است.

خامنهای به خوبی دریافته است که: احمدی‌نژاد، شرم حضور خاتمی و ادب موسوی و ملاحظه‌کاری رفسنجانی را ندارد.

دهان که باز کند همان بچه جنوب شهری می‌شود که خواهر و مادر سرش نمی‌شود. در عین حال ولی فقیه چگونه می‌تواند مردی را که می‌گفت از برادر به او نزدیکتر است و افکارش - حتی از نقطه نظرهای هاشمی رفسنجانی نیز با آراء و مواضع او انطباق بیشتری دارد - به جنگ بطلبد؟

آنچه خامنهای می‌خواهد یک احمدی‌نژاد مطیع و آرام در زمان باقیمانده از ریاست اوست. جناب پرزیدنت اما به این راحتی تن به نوکری نمی‌دهد، بنابراین جدال در انتخابات مجلس دیدنی خواهد بود. چنانکه هفته‌ها و ماه‌های در راه، وقت پرده‌داری‌های دو طرف است.

آمریکائی در افغانستان و عراق، برای توجیه هر نوع عمل نظامی کفایت می‌کرده است و واشنگتن نیازی به پرونده‌سازی نداشته و ندارد. اصولاً نگاه دولت آمریکا به ملت ما متفاوت از نگاهش به هر سرزمین اسلامی دیگر است. من هر بار با مسؤولی آمریکائی صحبت کرده‌ام، نه یکبار بلکه چندین بار، منظره چهره‌های اشک‌آلود و شمعهای میدان محسنی (میرداماد) در فردای جنایت ۱۱ سپتامبر را به نشانه همدلی و دوستی مردم ایران با ملت آمریکا یاد آور شده‌اند. در عین حال تا آنجاکه می‌دانم احمد چلبی‌های ایرانی نزد مقامات آمریکائی اعتبار و منزلتی ندارند.

### از بیت «آقا»!

شامگاه دوشنبه، درست یکروز پیش از استیضاح شمس‌الدین حسینی وزیر دارائی، احمدی‌نژاد نزد ولی فقیه رفته بود. (اینها را بر پایه گزارشی بسیار دقیق و فشرده از منبعی که همیشه درست می‌گوید می‌آورم) رئیس جمهوری منتخب سیدعلی آقا، خیلی صریح تهدید کرده بود، اگر حسینی معزول شود من پرونده کثافتکاریهای آل لاریجانی و هاشمی شاهرودی و رئیس دفتر حضرتعالی محمدی گلپایگانی و آقا زاده‌اش داماد محترم جنابعالی، آقای حداد عادل و ولایتی و الباقی اهل بیت را همانجا در مجلس رومی‌کنم تا مردم مستقیماً از رادیو بشنوند.

خامنهای بلافاصله دستور داده بود سران سه قوه جمع شوند و به علت سفر رئیس دفترش به مکه، اصغر حجازی را مامور کرده بود در جلسه حاضر شود. به علت تنگی وقت این جلسه سه شنبه بعد از جلسه صبح و در فاصله دو ساعته ناهار و

# حکومت‌هایی که بر خون بنا شده است!



الاهه بقراط  
نویسنده - روزنامه‌نگار

هیچکدام از این حکومت‌ها نتوانستند پیام‌آور آزادی باشند،  
آیا «بهار عربی» یک استثناست؟!



● تاکنون نمونه‌ای وجود ندارد که رژیم‌های مستبد، انتخابات آزاد را پذیرفته باشند!  
● با قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی نمی‌توان به تعمیر و ترمیم شرایط به سود آزادی و دموکراسی پرداخت!

## پیروزی استبداد در انتخابات آزاد؟!

من این عنوان را با کمی سهو و با ترجیح زیبایی‌شناسی ژورنالیستی انتخاب کردم چراکه پیروزی و غلبه استبداد یک روند است که انتخابات آزاد به مثابه یکی از اشکال کسب قدرت «می‌تواند» به آن منجر شود بدون آنکه الزاماً چنین باشد. درست همان گونه که پیروزی آزادی و دموکراسی نیز یک روند است با این تفاوت که بر عکس استبداد، مهر و نشان «انتخابات آزاد» بر آن حک شده و با این همه این یک نیز ممکن است با انتخابات آزاد به دست نیاید.

اینک در شرایطی که نخستین شکوفه‌های «بهار عربی» به بار می‌نشینند، با پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات آزادی که در تونس برگزار شد و مورد تأیید نهادهای ناظر نیز قرار گرفت، نمی‌توان درباره پیامدهای آن نگران نشد و به انتخابات مشابه در الجزایر دهه هشتاد نیندیشید.

## دموکراسی بر بستر جنایت؟!!

بر من روشن نیست تصاویر زشت و فجیع قتل عمد معمر قذافی، دیکتاتور تروریست و جنایتکار لیبی، چه تأثیری بر زمامدارانی که مشابه وی هستند، نهاد.

به طور طبیعی اگر اینان بر موقعیت واقعی خویش آگاه باشند (که معمولاً نیستند) حتی اگر نخواهند از قدرتی کنار بروند - (که معلوم نیست به چه دلیل آن را نه حق مسلم و مستقیم مردم، بلکه ارث پدر خود می‌دانند) - دست‌کم باید دچار کابوس شوند.

اگر هرکسی، از این قتل خوشحال شده باشد، در مورد زمامداران جمهوری اسلامی باید به درستی

پرسید، در این وضعی که شما هستید، چه جای خوشحالی است؟! من اما در آن صحنه‌ها که هر بار ناخواسته در اخبار شاهدش می‌شدم و با حال تهوع چشم خود را می‌بستم، کابوس دیدم. سرشت و خوی بدوی و جنایتکارسانی را دیدم که به قتل قذافی بسنده نکرده و دهها تن از طرفداران وی را نیز قتل عام کردند.

همان کسانی که شباهت ظاهری‌شان با سرکوبگران وطنی، بیننده را شگفت‌زده می‌کرد و ظاهراً قدرت جدید لیبی یا باید بر شانه‌های آنها تثبیت شود و یاد تقابل با آنها قرار گیرد.

اما همه قدرت‌هایی که بر خون بنا شده باشند، از انقلاب کبیر فرانسه - که علاوه بر قتل اعضای خانواده سلطنتی، فرزندان خود را نیز خورد، تا انقلاب روسیه که از کودکان خانواده تزاری رومانوف نیز نگذشت، و آنگاه انقلاب چین و کوبا که با قتل و اعدام، موقعیت خود را تثبیت کردند و سپس انقلاب اسلامی در ایران (که رهبرش بر

خون نخستین اعدام شدگان نماز گزارد)، هیچ کدام نتوانستند پیام‌آور آزادی باشند. آیا «بهار عربی» استثنایی بر این قاعده تاریخی و اجتماعی خواهد افزود؟ آیا کم کردن اجساد تروریست‌ها و دیکتاتورها در اعماق اقیانوس‌ها و درندشت صحراها، کمکی به حل مشکل تروریسم و از میان برداشتن دیکتاتوری خواهد کرد؟

آیا جوامعی که این تروریسم و این دیکتاتوری‌ها از آنها برخاسته‌اند، از نوع جوامعی نیستند که نیروی توهم و افسانه‌پردازی‌شان، نه امروز، بلکه باگذشت زمان و همراه با غلبه فراموشی و به یاری دکانداران دین و سیاست، می‌تواند حتی جنایتکاران را جامه اسطوره بپوشاند؟

فکر می‌کنم ما ایرانیان در این زمینه کم تجربه نداریم. برای نمونه کفایت به حمله اعراب بیندیشید و برخورد مردمانی را ببینید - که در جریان تاریخ و باگذشت زمان - نه تنها ویرانی و سرکوب و تحقیر را به فراموشی سپردند بلکه حتا

به پرستش فاتحان و تجاوزکنندگان به سرزمین خویش نشستند!

این است که «شادی» مردم لیبی از صحنه‌های شنیع قتل قذافی و خونسردی رسانه‌های بین‌المللی و جوامع آزاده که به تکرار، این صحنه‌ها را نشان داده و متن گفتار خود را به «شادی مردم لیبی از مرگ دیکتاتور» آراستند، جایی برای خوش‌بینی باقی نمی‌گذارد.

قتل قذافی تروریست و دیکتاتور (اکتبر ۲۰۱۱) توسط «شورشیان» و «آزادی‌خواهان» لیبی به اندازه قتل محمد نجیب‌الله رئیس جمهوری مارکسیست افغانستان (سپتامبر ۹۶) توسط طالبان، شنیع و جنایتکارانه بود.

فرقی نمی‌کند مخالفانشان آنها را از لوله فاضلاب در لیبی بیرون کشیده باشند یا از دفتر سازمان ملل در افغانستان. در هر دو مورد، دست پیدا و پنهان نظارت خارجی اعم از شرق و غرب، پشتیبان «آزادی‌خواهان لیبی» و «اسلامیست‌های افغانستان» بود!



## چکه! چکه!

### تزلزل در کلیساها

پس از اعتراض به مادی‌گری و فساد در کلیساهای کاتولیک در سال ۱۴۱۵ میلادی «جان هاس» طی خطبه‌ای در پراگ خواستار اصلاحات در کلیساها شد. بعد «مارتین لوتر» علیه کاتولیک قیام کرد و پاپ او را تکفیر نمود و بدین ترتیب جنگ میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها آغاز شد که ۳۰ سال طول کشید. (۱۶۱۸-۱۳۴۸) عرصه این جنگ مذهبی آلمان، فرانسه و سوئد را فرا گرفت.

### بحران و قدرت

بحران اقتصادی ۱۹۳۰ میلادی یکی از عوامل رشد نازیسم در آلمان و به قدرت رسیدن هیتلر بود. او در ۱۹۲۱ حزب نازی را تأسیس کرد و پس از آن به ۱۳ ماه زندانی محکوم شد. حزب نازی با نزدیک به ۷ میلیون رأی، قدرت را به دست گرفت و آدولف هیتلر صدراعظم آلمان شد.

### نهضت ادبی

نهضت ادبی ایران توسط صدراعظم، نویسنده و دانشمند دوره قاجاریه قائم مقام فراهانی آغاز شد. کتاب «منشآت قائم مقام» از جمله شاهکار نثر دوره قاجاریه است. تا قبل از نگارش این کتاب، اغلب آثار نویسندگان از سبک هندی پیروی می‌کردند که پراز ابهام و استعارات مشکل بود در حالی که نثر قائم مقام فراهانی به نسبت نثر آن زمان شیرین و ساده است.

### نویسنده و پسر نامشروع اش!

الکساندر دوما خالق آثار معروف «سه تفنگدار» و «کنت مونت کریستو» به دوما (پدر) معروف است چون بعدها پسر نامشروع او نیز استعداد نویسندگی را از پدر به ارث برد و شهرت بسیار یافت و به دوما «پسر» معروف شد و در داستان‌های معروف او مانند (مادام کاملیا، پسر نامشروع و دوست زنان) حوادث زندگی نویسنده و مسائل اخلاقی و اجتماعی قرن نوزدهم فرانسه مورد بررسی قرار گرفته است.

### بودا و لامائیسیم

«دالایی لاما» گرچه رهبر مذهبی و کشوری «تبت» معروف به بام دنیاست ولی کیش مردم این قسمت در جوار چین و هند نیز هست. مبلغان دینی بودا در قرن ۷ بعد از میلاد به تبت وارد شدند ولی در آنجا تحت تأثیر از فرهنگ بومی به «لامائیسیم» گردید. «دالایی لاما» واژه مغولی به معنای «اقیانوس بزرگ» است.

موجود بلکه برای تثبیت رژیم‌هایی است که قرار است جایگزین آنها شوند! یعنی انتخابات آزاد همواره پس از کناره‌گیری زمامداران پیشین و آغاز انتقال قدرت برگزار می‌شود. دست‌کم تاکنون چنین بوده است. **ایده‌آل اسلام میانه‌رو!**

ولی «راهکار» انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی نه تنها، بلکه فقط «می‌تواند» مردم را با توجه به شرایط داخلی و خارجی علیه رژیم بسیج کند بدون آنکه تضمینی وجود داشته باشد که مردم به آن گوش کنند.

از همین رو، اینکه این راهکار، و نه خود انتخابات آزاد، بتواند به انتقال قدرت و آنگاه برگزاری انتخابات آزاد بیانجامد، به بنیه رژیم در حفظ خود، به توان نیروهای دموکراسی خواه و هم چنین به سیاست جهانی بستگی دارد (که به نظر من فعلاً چیزی بیش از «اسلام میانه‌رو» را برای کشورهای مسلمان نشین نمی‌پسندد) و هزینه شکست این تجربه را نیز، درست مانند ناکامی سیاست «کمر بند سبز» و پشتیبانی از اسلام‌گرایان افراطی، نه تنها به پای مردم همین کشورها خواهد نوشت بلکه از آنها خواهد ستاند! این است که باید منتظر ماند و دید در موج انتخابات آزادی که در کشورهای عربی در راه است، استبداد به بار خواهد نشست یا آزادی!

تجربه‌ای که بسیاری از نشانه‌های خود را، در جنایت و شعار، از جمهوری اسلامی دارد و درست به همین دلیل رژیم اسلامی ایران نخستین آنهاست که به آخر خط می‌رسد!

«اسلام‌گرایان میانه‌رو» سبب رشک اسلام‌گرایان میانه‌رو وطنی می‌شود، لیکن هنوز در زمینه حقوق بشر، از جمله در زمینه حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی حرف تازه‌ای بیان نکرده که بتوان آن را الگو قرار داد!

من بحث مهم منافع فردی و اقتصادی برخی «اصلاح‌طلبان» در حفظ جمهوری اسلامی و بازگشت آنها به قدرت در همین رژیم را، به آینده‌ای و می‌نمهم که بتوان با استناد به مدارک موجود، به ارزیابی منابع اقتصادی و ثروت منقول و غیرمنقول آنها پرداخت، که در طول «خدمت» به حکومت به دست آورده‌اند. مدارکی که بی‌تردید در دست گروه رقیب آنها قرار دارد و با همان مدارک برخی را مصادره کرده و برخی را نیز به عنوان تهدید و صداخفه‌کن علیه آنها به کار می‌برند.

درست همین جا راه و انگیزه «مدعیان تعمیر و تغییر»، در سطح رهبری و هدایت این دو جریان، از یکدیگر جدا می‌شود و این در حالیست که خیل عظیم طرفداران هر دو - که بدنه فراگیر این دو جریان را تشکیل می‌دهند و هر دو با هم می‌توانند توازن قوای اجتماعی درون جامعه را علیه رژیم و به سود جنبش آزادی خواهی و دموکراسی برهم بزنند - هیچ سودی در حفظ و یا بازگشت آن منافع به جیب «اصلاح طلبان» ندارند!

این است که با توجه به تجربه باید بر این نکته بسیار مهم تأکید کرد که «انتخابات آزاد» نه برای «انتقال» قدرت و تعمیر یا حتی تغییر رژیم‌های

## «انتخابات آزاد» نه برای «انتقال قدرت» و تعمیر و تغییر رژیم بلکه در جهت تثبیت رژیم است!



آیا می‌توان بر بستر جنایت به پرورش دموکراسی پرداخت آن هم در جوامعی که الزامات و ابزار دموکراسی در آنها در نطفه خفه شده‌اند؟ امیدوار باشیم که «بهار عربی» تجربه تازه‌ای در این زمینه به جهانیان و ملت‌های در بند ارائه دهد.

### ظرفیت قانون اساسی‌ها

آنچه را امروز در حال تبدیل شدن به تجربه است به آیندگان بسپاریم تا شاید از آن بیاموزند، اما تجربه‌ای که امروز در برابر مقرر دارد این است که انتخابات آزاد، از جمله در تونس، همواره در شرایطی برگزار شده که دیکتاتوری‌ها و رژیم‌های سرکوبگر یا به شکل عمدتاً مسالمت آمیز (انقلاب‌های مخملی در کشورهای کمونیستی و توتالیتر اروپای شرقی و هم چنین در دیکتاتوری‌های نظامی برخی کشورهای آمریکای لاتین) و یا به مثابه پیامد حمله نظامی و جنبش‌های قهرآمیز مانند افغانستان و عراق - و آنچه به «بهار عربی» معروف شد - از قدرت ساقط شده‌اند.

تاکنون نمونه‌ای وجود ندارد که رژیم‌های مستبد، به ویژه آنهایی که قانون اساسی‌شان این استبداد و سرکوب ناشی از آن را به طور حقوقی تضمین کرده است، مانند جمهوری اسلامی و یا خود تن به انتخابات آزاد داده باشند. همین نکته وجه تمایز مهم نظام پیشین و رژیم کنونی ایران است. در رژیم گذشته بنا بر قانون اساسی مشروطه (با وجود همه تناقضات و ضعف‌هایش) نه تنها در دوره‌هایی شرکت احزاب سیاسی از چپ و راست در انتخابات و هم چنین مشارکت آنها در قدرت تضمین و در عمل تأمین شده بود، بلکه بر اساس همان قانونی که محمدرضا شاه پهلوی آن را در جهت قدرت مطلقه خویش زیر پا نهاده بود، می‌شد به تعمیر و ترمیم شرایط به سود آزادی و دموکراسی پرداخت.

آن قانون اساسی، این ظرفیت را داشت. در رژیم کنونی اما استبداد و خودکامگی و سرکوب و زیر پا نهادن حق حاکمیت مردم، از همان مقدمه قانون اساسی آغاز شده و در اصول آن تضمین می‌شود.

اینکه کسانی که قائل به «اصلاح و تعمیر جمهوری اسلامی» هستند، ابزار و تاکتیکی دارند که می‌توانند رژیم را وا دارند که قانون اساسی خویش را زیر پا نهاده و انتخابات آزاد برگزار کند، شاید تجربه‌ای نوین باشد که قرار است تمامی منطق و ملزومات سیاسی و اجتماعی شرایط برقراری دموکراسی را تغییر دهد.

### بازگشت اصلاح طلبان؟!!

با این همه «انتخابات آزاد» نه فقط تنها راهکار بلکه آخرین ابزار نیروهای موسوم به اصلاح طلب است - که به هر دلیلی دل در گرو یک «جمهوری اسلامی» - فقط بدون برخی از زمامداران کنونی‌اش دارند و سقف مطالبات آنان در راست‌ترین نقطه، (یک «ولی فقیه خوب») و در چپ‌ترین نقطه، یک جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه است (که قرار است بر اساس «الگوی ترکیه» بنا شود که تجربه‌اش اگرچه در به قدرت رسیدن

# دفع حکومت استبداد مذهبی از چه راهی؟

حذف ولایت فقیه، کنار گذاردن قشر دینکاران از مناصب  
حکومتی، قدغن کردن نظارت استصوابی، برگزاری  
نوعی انتخابات آزاد و لغو قانون اساسی

## فقط انحلال

# رزیم حکومت اسلامی!

«راهی یگانه» نیست و همه‌ی گزینه‌های پنجگانه

در آن سهیم هستند.

### لغو ولایت فقیه!

بدین ترتیب، نخست پیردازم به گروهی که پاسخ اول را انتخاب می‌کنند و معتقدند که وجود اصل ولایت فقیه مشکل اصلی ما است. بخصوص که شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» نه تنها یکی از شعارهای دوران رادیکالیزه شدن جنبش آزادیخواهانه سبز در اواخر سال ۸۸ بود و بعنوان «شعاری انقلابی» تلقی می‌شد بلکه هم اکنون نیز یکی از دعوت‌های جاری و رایج برخی از مبارزان چنین است که: «اپوزیسیون بر لغو منصب ولایت فقیه و هدف گرفتن شخص علی خامنه‌ای تمرکز کند».

معنای نخست این پیشنهاد آن است که «مشکل برقراری دموکراسی در جمهوری اسلامی وجود «منصب ولایت فقیه» است که همه‌ی نهادهای دموکراتیک این جمهوری را تحت سیطره‌ی خود درآورده و آنها را فلج می‌سازد».

می‌شود؟

پاسخ‌ها:

۱- حذف منصب ولایت فقیه

۲- حذف امکان تصرف مناصب حکومتی بوسیله‌ی قشر دینکاران

۳- حذف نظارت استصوابی و انجام انتخابات آزاد

۴- آزادی هر گونه فعالیت سیاسی

۵- لغو قانون اساسی فعلی و تصویب یک قانون سکولار / دموکرات براساس منشور حقوق بشر

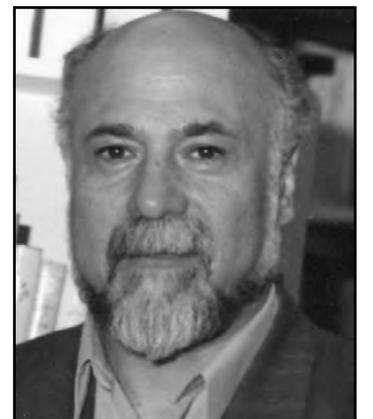
۶- همه‌ی دلایل فوق.

همینجا بگویم که انتخاب گزینه‌ی ششم، که شامل هر پنج پاسخ قبل از آن است، می‌تواند راحت‌ترین انتخاب محسوب شود؛ چراکه اگر بپذیریم که «پاسخ درست» به پرسش ما یکی از پاسخ‌های پنج‌گانه‌ی پیشین است، آنگاه با انتخاب «پاسخ ششم» بهر حال پاسخ درست را هم انتخاب کرده‌ایم. اما همینجا باید به این نکته توجه کرد که گزینش پاسخ ششم بدین معنا نیز هست که راه عبور و برگزشتن از استبداد کنونی

های ممکن برای آن رامطرح سازم. چراکه، بنظر من، اغلب مواضع و شعارهای مبارزان علیه حکومت کنونی ایران ماهیت خود را از پاسخی که هر گروه برای پرسشی که خواهد آمد انتخاب می‌کند به دست می‌آورند و، در عین حال، گفتگوها و جدل‌های جاری در میان گروه‌های حاضر در اپوزیسیون حکومت اسلامی نیز اغلب ناشی از تفاوت‌گزینه‌ی مورد نظر گروه‌ها و شخصیت‌های اپوزیسیون از میان پاسخ‌ها ممکن به این پرسش است.

به عبارت دیگر، اگر پی ببریم که عامل اصلی استبدادی بودن حکومت فعلی چیست، آنگاه قادر خواهیم بود که صحت و سقم مواضع و شعارهای مختلف سیاسی اپوزیسیون این گروه‌ها را ارزیابی کرده و، در کنار آن، به دلایل واقعی گزینش یکی از پاسخ‌های پنجگانه‌ی فوق از جانب یک گروه پی ببریم.

پرسش: به نظر شما کدام یک از اقدامات زیر موجب رفع استبداد مذهبی از کشورمان



اسماعیل نوری علا

### رفع استبداد مذهبی!

با توجه به مسئله‌ی غامض «ضرورت دائم‌التزاید همکاری نیروهای مخالف حکومت اسلامی»، نابجا نمی‌دانم که مقاله‌ی این هفته را با یک پرسش ساده آغاز کنم و شش پاسخ از میان پاسخ



## دینمداران سیاسی که خواستار انحلال حکومت اسلامی از طریق لغو کامل قانون اساسی رژیم باشند می‌توانند با آزادیخواهان ائتلاف کنند!

می‌دانند) اما خود بخوبی می‌دانند که اگرچه وجود منصب ولایت فقیه مانع تحقق این خواست‌هاست اما شرایط مندرج در بخش‌هایی دیگر از قانون اساسی، که به منصب ولایت فقیه هم مربوط نمی‌شود، تحقق این خواست‌ها را در مورد سایر دارندگان عقاید متفاوت (دگراندیشان) ناممکن می‌سازد. این خود نشان دهنده آن است که شعار «لغو نظارت استصوابی» و «خواستاری انجام انتخابات بر اساس قانون اساسی فعلی» نیز صرفاً یک شعار «اصلاح طلبانه» است و بس.

بدینسان می‌توان نتیجه گرفت که گزینه‌های اول تا چهارم در پاسخ به پرسش ابتدای این مقاله نیز، همگی، و به دلایل گوناگون، متعلق به آن گروه از اصلاح طلبان داخل حکومت اند که وجود اصل ولایت فقیه و نظارت استصوابی و زعامت دینکاران فرقه‌ی امامیه رفته‌رفته آنها را به حاشیه رانده است و آنها با تمام قوا می‌کوشند تا امتیازات خود را پس بگیرند.

### مشکل اساسی اصلاح طلبان!

باقی می‌ماند پاسخ پنجم مبنی بر اینکه «راه رسیدن به دموکراسی لغو قانون اساسی فعلی و استقرار یک قانون سکولار / دموکرات بر اساس منشور است».

ابتدا متذکر شوم که هنوز هیچ یک از اصلاح طلبان، از یکسو، به صراحت خواستار لغو کلیت قانون اساسی کنونی نشده‌اند و، از سوی دیگر، اگر هم بشوند هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهند

می‌آید و روشن می‌کند که چرا اصلاح طلبان در جریان جنبش سبز سال ۸۸ آن را یک شعار «ساختار شکن» تلقی نمی‌کردند. اما گروه دیگری نیز هستند که همان پاسخ اول را به دلیلی دیگر برگزیده و استدلال می‌کنند که «تمرکز بر مبارزه با ولایت فقیه می‌تواند، برای توده‌های معترض، آماج معین و ملموسی را بوجود آورده و تسریع هر چه بیشتر مبارزه و رسیدن به پیروزی را ممکن سازد».

بر اساس آنچه در مورد گروه نخست گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگرچه شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» می‌تواند از نظر عملی و کارکردی درست و مفید باشد، و اگرچه می‌توان قبول کرد که این شعار، در برابر شعار «لغو کل قانون اساسی حکومت اسلامی»، برای توده‌ها شعاری جذاب تر است اما، باید دقت کرد که، در غایت کار، استفاده از این شعار نتیجه‌ای نخواهد داشت جز گرفتن مناصب حکومت فعلی از بنیادگرایان مذهبی و تسلیم آنها به اصلاح طلبان در حکومتی که همچنان اسلامی باقی مانده است.

### اصلاح طلبان داخل حکومت

پاسخ‌های دوم تا چهارم نیز به تنهایی قابلیت حل مسئله را ندارند و اگرچه این روزها کسانی همچون محمد خاتمی «شرکت اصلاح طلبان در انتخابات» را، موکول به رفع نظارت استصوابی و آزادی زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات کرده (و به این مجموعه در ابتدا نام «انتخابات سالم» و اخیراً نام «انتخابات آزاد» اطلاق می‌کنند و آن را شرط تحقق دموکراسی [از نوع اسلامی آن] را

آنها همچنین معتقدند که پس از حذف اصل ولایت فقیه از قانون اساسی، باقی مانده‌ی آن به اندازه‌ی کافی راه‌های برقراری دموکراسی را در خود دارد.

خصوصاً که اکثریت ملت ایران شیعه و دیندار هستند و می‌توانند برقرارکننده‌ی یک «دموکراسی دینی» باشند و لذا جای هیچ نگرانی نیست و یک دموکراسی دینی بدون ولایت فقیه اگر هم تفاوتی با دموکراسی بدون پسوند داشته باشد، این تفاوت از آن جهت خواهد بود که «دموکراسی دینی بر بنیادهای اخلاقی» نیز استوار می‌شود حال آنکه دموکراسی غیردینی ارتباطی با اخلاق ندارد! (این سخنان همان‌هایی است که متفکرینی همچون دکتر سروش از یکسو، و حجة الاسلام کدیور، از سوی دیگر، به دنبال آنند).

گروه مزبور بر این اعتقاد نیز هستند که رژیم برآمده از این «جراحی» از تحقق آرمان‌های اصلی انقلاب ۵۷، که «آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی» را طلب می‌کردند، نیز نشان خواهد داشت (همان جمهوری دینمداری که نهضت آزادی و - بعداً - ملی مذهبی‌ها به دنبال اش بودند).

### نوعی جابجایی؟!؛

از این سخنان چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ از نظر من، و بر اساس احتجاجات فوق، شعار ظاهراً انقلابی و رادیکال «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، که حفظ اسلامیت رژیم را در اهداف خود دارد، شعاری عمیقاً «اصلاح طلبانه» از آب در

اما توجه کنیم که این پیشگزاره ظاهراً منطقی (وجود منصب ولایت فقیه موجب تعطیل نهادهای دموکراتیک است) دارای مفروضات اولیه‌ای است که باید آنها را بصورت زیر بررسی کرد:

**اول:** در حکومت موسوم به جمهوری اسلامی نهادهای دموکراتیک وجود دارند.

**دوم:** زیرا قانون اساسی آن واجد و مولد این نهادهای دموکراتیک است.

**سوم:** اما منصب ولایت فقیه محدودکننده‌ی کارکرد این نهادهای دموکراتیک است.

**چهارم:** لذا، یا باید «مواد مغفول و تعطیل شده‌ی قانون اساسی در مورد حقوق ملت را اجرائی کرد» (شعار اصلی مهندس میرحسین موسوی) و یا، اگر وجود ولایت فقیه مانع این کار شود، باید بر آن شد که «فصول و موادی از قانون اساسی» را که به وجود ولایت فقیه اشاره می‌کنند اصلاح کرده و این منصب را از آن قانون حذف نمود.

می‌بینید که، از نظر این گروه‌ها، شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» چندان هم «ساختار شکن» نیست و به مدد آن می‌توان مدعی شد که «قانون اساسی از آسمان نیامده که وحی منزل تلقی شود و نتوان هیچ بخشی از آن را تغییر داد» (گفته‌ی دیگری از مهندس موسوی).

### آپاندیسیت قانون اساسی!

در واقع نظر این گروه آن است که اتفاقاً اصل ولایت فقیه بخش زائد و آپاندیسیت ماندنی در قانون اساسی است که می‌توان آن را جراحی کرد و به دور انداخت.

آنها می‌گویند که برای اثبات این نکته‌ی اخیر می‌توان حتی به دوران برگزاری مجلس خبرگان قانون اساسی بازگشت و مشاهده کرد که قانون اساسی مورد بحث از ابتدا «اصل ولایت فقیه» را در خود نداشت و این اصل را در اواسط کار به قانون مزبور افزودند و بلافاصله شخصیت‌هایی همچون بنی صدر و عزت‌الله سحابی با آن مخالفت کردند.

به عبارت دیگر، به علت افزوده شدن متأخر این اصل به قانون اساسی، اصل مزبور همچون اندامی بیگانه در آن جای گرفته و موجب اختلال کارکردهای بقیه‌ی اندام‌ها شده و باید آن را جراحی و از بدن قانون اساسی خارج کرد.

آنها، در عین حال، مدعی می‌شوند که با حذف منصب ولایت فقیه از قانون اساسی، دیگر نه دلیلی برای ادامه‌ی کار «مجلس خبرگان رهبری» وجود خواهد داشت و نه لازم خواهد بود که برای قشر دینکاران فرقه‌ی امامیه امتیازی خاص قائل شد. (و این همان آرمانی است که کسانی همچون دکتر علی شریعتی در پی تحقق آن بوده و «مذهب بدون روحانیت» را می‌خواستند).

آنها می‌افزایند که، نظارت استصوابی شورای نگهبان قانون اساسی هم به سطح نظارت برای انطباق قوانین مصوب مجلس با قانون اساسی و نیز صحت انجام انتخابات رئیس جمهوری و مجلس تقلیل خواهد یافت (نظر بسیاری از اصلاح طلبان).



## هنوز هیچ یک از اصلاح طلبان، به صراحت خواستار لغو کلیت قانون اساسی کنونی نشده‌اند!

یک قانون سکولار/دموکرات را جانشین آن بسازند.

یعنی، بنظر می‌رسد که حتی اگر در آینده نیز «لغو کلیت قانون اساسی» را بخواهند و در دستور کارشان قرار دهند، این امر بدان معنا نخواهد بود که آنها نیز خواستار برقراری یک قانون سکولار/دموکرات باشند.

چرا که هر گروه مذهبی که در موقعیتی (به خیال خود) فرا دست [هژمونیک] قرار گیرد می‌تواند خواستار لغو قانون اساسی فعلی و جایگزین کردن آن با قانون اساسی نوینی باشد؛ اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این قانون اساسی جدید قانونی سکولار / دموکرات بوده و زاینده‌ی حکومتی سکولار/دموکرات است.

می‌توان نتیجه گرفت که پاسخ پنجم یک پاسخ «اصلاح طلبانه» نیست و نمی‌تواند باشد. در این صورت باید دید که این پاسخ دارای چگونه ماهیتی است.

نخست اینکه‌گزینه‌ی پنجم بصورتی آشکار بر این نکته اشاره دارد که عوارض نامطلوب کنونی حکومت مذهبی، همگی، ناشی از وجود قانون اساسی این حکومت و ساختار آنند و فقط یکی از این عوارض وجود «منصب ولایت فقیه» است و حذف این منصب چاره ساز بقیه‌ی عوارض نامطلوب آن نیست.

در واقع تنها در غیاب این «قانون اساسی مبتنی بر شریعت مذهبی» است که نه می‌توان به ایجاد منصب ولایت فقیه دست زد، نه به قشر دینکاران امکان داد تا «مناصب کلیدی حکومتی» را تصرف

کنند، نه موضوع «اعمال نظارت استصوابی» برای تشخیص وفاداری نامزدهای انتخاباتی به این مذهب پیش خواهد آمد، و نه فعالیت سیاسی آزادیخواهان در برابر معتقدان به اندیشه‌ی مذهبی دچار ممانعت خواهد شد.

### فقط انحلال طلبی!

در دوران معاصر از تاریخ مدرن جهان، هر حکومتی بر اساس یک قرارداد اجتماعی بین ملتها و منتخبینشان برقرار می‌شود؛ قراردادی که «قانون اساسی» نام دارد و اگر بخواهیم یک حکومت استبدادی نامطلوب اما برخاسته از یک قرارداد را (چه از آن قرارداد تخطی کرده باشد و چه نه) کنار گذاشته و «منحل» کنیم لازمه‌ی این کار «لغو» آن قرارداد اولیه است.

به عبارت دیگر، تا آن قرارداد لغو نشده باشد خودبخود بعنوان سرچشمه‌ی مذهبی بودن یا ایدئولوژیک نامیده شدن یک حکومت بجای خود باقی مانده و زاینده‌ی انواع نهادها و مقررات ضد دموکراتیک خواهد بود.

به همین دلیل نیز هست که من، در بین مخالفان حکومت فعلی، تنها انتخاب‌کنندگان این‌گزینه را «انحلال طلب» خوانده و خواستار راستین برقراری دموکراسی می‌دانم. به عبارت دیگر، شعار «لغو کلیت قانون اساسی کنونی» و خواستاری برقراری قانونی که بر اساس اعلامیه‌ی حقوق بشر و بر موازین سکولار/دموکراسی تدوین می‌شود تنها به سکولار/دموکرات‌های انحلال طلب تعلق دارد. و، در مقایسه با این‌گزینه نیز هست که می‌توان گزینش راه‌های دیگر را

ناکافی، فرار از پاسخگویی درست، و حتی ناشی از مصلحت‌بینی‌های صرف سیاسی دانست.

### حضور سیاسی دینکاران!

اما در اینجا پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود که به وضعیت کنونی سپهر سیاسی ما و بحث ضرورت اتحاد نیروهای مخالف حکومت اسلامی مربوط است: آیا برقرار کردن یک قانون اساسی سکولار / دموکرات بجای قانون اساسی مبتنی بر شریعت یک مذهب را باید به معنی حذف کامل نیروهای دینمدار از حوزه‌ی کنش سیاسی دانست؟ و، در آن صورت، تکلیف دموکراسی چه می‌شود؟

بنظر من پاسخ این پرسش امر پیچیده‌ای نیست زیرا با اندکی دقت می‌توان دریافت که: اگر قانون اساسی یک کشور ماهیتی سکولار / دموکرات داشته و از حضور و اعمال نظر شرایع مذهبی گوناگون مبرا باشد، آنگاه می‌توان یقین داشت که هیچ منعی برای حضور سیاسی دینداران در حوزه‌ی عمومی وجود ندارد، احزاب دینمدار اجازه‌ی فعالیت سیاسی آزادانه دارند و حتی دینکاران همه‌ی ادیان و مذاهب و همه‌ی صاحبان عقاید دیگری نیز می‌توانند در مناصب مختلف حکومتی انجام وظیفه کنند.

یعنی، در یک جامعه‌ی سکولار / دموکرات واقعی نمی‌توان مانع از آن شد که، مثلاً، یک آیت‌الله خود را نامزد مقام ریاست جمهوری کند. اما تنها شرط کار آن است که آیت‌الله مزبور به قانون اساسی سکولار / دموکرات وفادار و متعهد بوده و نکوشد که شریعت و مذهب خود را در کار حکومت و مدیریت کشور ساری و جاری سازد؛ همانگونه که، مثلاً، ریاست جمهوری اسقف ماکاریوس در قبرس به معنی رسمی شدن مسیحیت ارتدوکس در آن کشور نبود.

در عین حال، همین نگرش از آن خبر می‌دهد که، در دوران مبارزه با حکومت استبدادی مذهبی نیز «دینمداران سیاسی» که خواستار انحلال حکومت اسلامی از طریق لغو کامل قانون اساسی آن باشند - در عین حال، نخواهند با بهانه‌های مختلف، اسلامیت یا مذهبیت رژیم‌کنونی را حفظ کرده و قرائت دیگری از حکومت دینی را در کشور برقرار سازند - دیگر «اصلاح طلب» محسوب نمی‌شوند و می‌توانند با سکولار / دموکرات‌ها (چه دیندار و چه بی‌دین) وارد ائتلاف شده و همدوش آنان علیه «حکومت مذهبی» کنونی مبارزه کنند و مشترکاً ایران آباد و آزاد و بی‌تبعیض فردا را بوجود آورند.

به گمان من، «خواستاری لغو کامل قانون اساسی و برقراری یک قانون سکولار / دموکرات» کوچک‌ترین مخرج مشترکی است که می‌تواند شخصیت‌ها و گروه‌های گوناگون دینی و غیر دینی مبارزه‌کننده علیه حکومت اسلامی را زیر یک سقف بنشانند.

چرا که در برابر این «وجه اشتراک حداقلی» کلیه‌ی اختلافات جنبه‌ی فرعی دارد و در ایرانی سکولار / دموکرات و بنا شده بر اصل روا مداری قابل حل و فصل محسوب می‌شود.



## چکه! چکه!

### جنگ داخلی و طاعون

آتن مرکز تمدن جهان باستان که «پریکلس» پایه‌ریزی کرده بود با ۳۰ سال حکومت او با جنگ داخلی و شیوع بیماری طاعون - که جان هزاران نفر را گرفت - پایان یافت. طاعون موجب مرگ دو پسر پریکلس نیز شد.

### اولین پزشکان!

«هرودوت» مورخ یونانی در قرن پنجم پیش از میلاد مصریان را اولین رهروان علم پزشکی می‌داند و پزشکان مصری مانند پزشکان امروز هرکدام متخصص یک اندام بدن بودند.

### مرکز ستاره شناسی

«الغ بیگ» نوه تیمور لنگ که در شهر سلطانیه به دنیا آمد (۱۹ جمادی الاول ۷۹۶) برخلاف جدش و سایر مغولان (که شیفته فتح و آدمکشی بودند) ولی او فریفته دانش و حمایت دانشمندان بود. او فرمانروای ماوراء النهر و در سمرقند حکومت کرد و در همین شهر بزرگ‌ترین مرکز ستاره‌شناسی آن زمان را بنانهاد. رصدخانه‌ای بزرگ در سه طبقه و «زیچ الغ بیگی» را به وجود آورد که مورد استفاده اروپائیان هم قرار می‌گرفت.

### زیچ الغ بیگی

نوه امیر تیمور که با مسالمت فرمانروایی می‌کرد با شهرت فراوان «زیچ الغ بیگی» ولی به اتهام ارتداد و کفر شبانه به طرز فجیعی توسط متعصب‌های دینی و خرافی - که به غلط - کارهای الغ بیگ را برخلاف دین اسلام می‌دانستند - کشته شد و رصدخانه را با خاک یکسان کردند اما دوست او تمام اسناد و مدارک و فیش‌های تحقیقاتی رصدخانه را جمع‌آوری و با خود به قسطنطنیه برد. زیچ الغ بیگی بارها به زبان لاتینی و عربی در قاهره و دمشق به چاپ رسید.

### درمان‌الله بختکی!

در بابل باستان بیماران را به بازار شهر می‌بردند و از کسانی که از بازار می‌گذشتند خواسته می‌شد هرکس از درمان بیمار اطلاعی دارد، او را درمان کند!

### سوگند بقراط

بزرگ‌ترین پزشک یونان باستان «بقراط» بود. وی معتقد بود اولین اصلی که پزشک باید رعایت کند. صدمه زدن به بیمار است. متن «سوگندنامه بقراط» که هنوز پزشکان پس از پایان تحصیلات پزشکی متعهد به قبول آن می‌شوند، یادگار این پزشک یونانی است.



اساساً در کشورهای صاحب دموکراسی که مردم صاحب اختیار کشورند هیچ زمامداری بدون آگاهی، رضایت و حمایت افکار عمومی نمی تواند اقدام به یک درگیری نظامی نماید. طرح این سناریو دولت مردان عربستان را نیز بیش از گذشته متقاعد کرده است که سران جمهوری اسلامی در پی ضربه زدن به منافع و اعتبار آن ها در خارج از عربستان هستند، اعتقادی که می تواند شرایطی پدید آورد- تا در صورت برخورد نظامی آمریکا یا اسرائیل با ایران- عربستان پایگاه های نظامی خود را در اختیار این دو کشور قرار دهد. و همچنین در صورت قطع صدور نفت ایران، عربستان برای جلوگیری از افزایش بهای نفت، با بالابردن تولید صادرات نفت خود از ایجاد یک بحران اقتصادی جهانی جلوگیری نماید.

تندروهای حکومت اسرائیل که همواره در تدارک حمله هوایی به مراکز اتمی جمهوری اسلامی و پایگاه های نظامی سپاه پاسداران بوده و هستند، با دریافت بمب هایی که به تازگی از سوی آمریکا در اختیار ارتش آن کشور قرار داده شده و می توانند تا اعماق زمین و دیوارهای بتنی نفوذ کرده و آن ها را متلاشی کنند، آمادگی آنها یافته اند که هر گاه شرایط زمانی ایجاب نماید، حمله هوایی خود را به ایران انجام دهند.

شرایط زمانی به ویژه در سال پایانی دوره چهارساله ریاست جمهوری اوباما از هر وقت دیگری مناسب تر می تواند باشد.

نیاز شدید اوباما به منابع مالی و دستگاه های تبلیغاتی که بیشتر در اختیار یهودیان آن کشور است، نه تنها نمی تواند با واکنش مخالفت آمیز از سوی او روبرو شود بلکه چه بسا اوباما را به حمایت از اسرائیل وادارد.

هر نوع حمله هوایی یا یورش نظامی به ایران در شرایطی که مبارزه کسب قدرت در درون حاکمیت نظام تا حد حذف یکدیگر شدت گرفته، ارکان قدرت جمهوری اسلامی را بهم خواهد ریخت تا تاب مقاومت در برابر خیزش و قیام مردم به پا خاسته ایران را نداشته باشد. مردم زجر کشیده، کشته داده، از زندگی ساقط شده ای که آماده گرفتن انتقام است.

روند پیکار کسب قدرت که میان جناح های حاکمیت به اوج خود رسیده و تردیدی نیست که پس از انجام انتخابات مجلس اسلامی، میان باند احمدی نژاد - اگر تا آن زمان در پست ریاست جمهوری باقی مانده باشد- و خامنه ای شدت بیشتری خواهد یافت، شرایط و احتمال حمله هوایی اسرائیل را بیشتر خواهد کرد.

تهدیدهای توخالی و ادعاهای پوچ سردار پاسدارهای ناآگاه از نحوه جنگ های متکی بر پیشرفته ترین فن آوری ارتباطی - اطلاعاتی، از عمق فاجعه ای که ممکن است در آینده نزدیک اتفاق بیافتد نخواهد کاست.

حمله هوایی اسرائیل به ایران و واکنش جمهوری اسلامی پای آمریکا و به امکان زیاد پیمان ناتورا به

انتقام جویانه توسط سپاه پاسداران نسبت به منافع آمریکا در عراق عملاً منتفی می گردد. افزایش شمار نظامیان ایالات متحده آمریکا در امارت نشین های جنوب خلیج فارس و عربستان سعودی به قصد مراقبت از این منطقه نفت خیز و واکنش بهنگام نسبت به حملات احتمالی سپاه پاسداران به منافع این کشورها، خطراتی است به جمهوری اسلامی که با آتش بازی نکند.

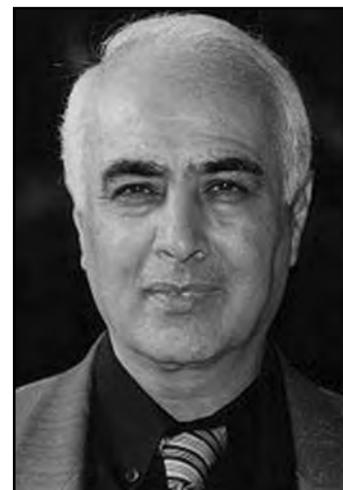
چراغ سبز آمریکا به عربستان برای اعزام نیرو به بحرین، بیشتر برای جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی در این کشور بود که زمانی بخشی از ایران بشمار می رفت و اکثریت مردم آن خود را ایرانی (شیعی) می دانند.

طرح سناریو اقدام عوامل سپاه پاسداران برای ترور سفیر عربستان سعودی در آمریکا که از دید بسیاری از مفسران آمریکائی و غربی از منطق بدور است و عنوان کردن برنامه حمله به سفارت اسرائیل در واشنگتن پس از ترور سفیر عربستان، همه نشانگر آنست که زمامداران آمریکا در مسیر آماده کردن افکار عمومی مردم کشور خود برای برخورد نظامی احتمالی با جمهوری اسلامی می باشند.

سپس لیبی- بدون آنکه بخواهیم وارد ماهیت نیروهای جایگزین و میزان دخالت قدرت های غربی در این ماجراها شویم- و ادامه شرایط رو به وخامت سوریه نشانگر ادامه فصل تازه ای است که به «بهار عرب» معروف است، اما آنچه برای ما ایرانیان مهم می نماید، این است که روند سقوط دیکتاتوری ها آیا به ایران هم خواهد رسید و در صورت پاسخ مثبت، چگونه و در چه زمانی؟ سقوط بشار اسد، بی شک باعث کاهش نفوذ جمهوری اسلامی و افزایش نفوذ ترکیه در منطقه خواهد شد.

با وجود تهدیدهای بشار اسد (مبنی بر اینکه اگر از سوی نیروهای خارجی به سوریه حمله نظامی شود خاورمیانه به آتش کشیده می شود) و نیز مخالفت چین و روسیه با تکرار وقایع لیبی در سوریه که هم پیمان سنتی روسیه است، می بینیم که بشار اسد در آستانه سقوط قرار گرفته است. که این خود به منزله آغاز شمارش معکوس سقوط جمهوری اسلامی می تواند باشد.

با پایان یافتن مأموریت سربازان آمریکائی در عراق، تا آخر سال ۲۰۱۱، امکان هر گونه واکنش

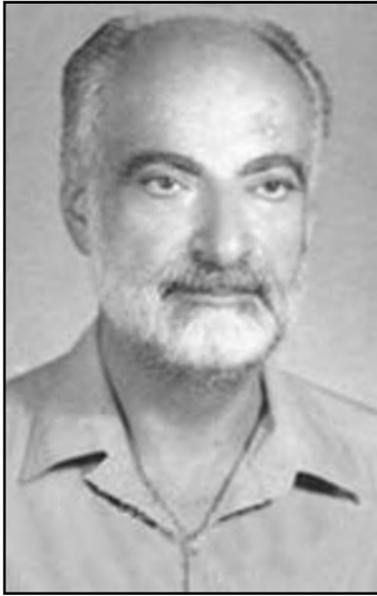


مهندس هو شنگ کردستانی  
جبهه ملی - پاریس

از رویدادهایی که در چند ماه اخیر در خاورمیانه عربی اتفاق افتاد می توان به این نتیجه رسید که ایران نیز آستان حوادث غافلگیرانه ای خواهد شد. سقوط حکومت های خودکامه در تونس و مصر و

# یاد یک مبارز

قهرمان می‌میرد و افسانه‌وار  
در دل ما جاودانی می‌شود  
می‌شود خورشید و از آفاق دور  
شمع راه زندگانی می‌شود



حسنعلی صارم کلالی انسان آزاده‌ای  
که عمری در راه تحقق آزادی و  
مردم‌سالاری در ایران تلاش کرد، ما را  
تنها گذارد و به ابدیت پیوست.

درگذشت شادروان حسنعلی صارم  
کلالی که برای من همچون برادری  
بزرگ محسوب می‌شد، ضربه‌ای  
سنگین و خبری دردناک و باور  
نکردنی بود.

صارم کلالی نخستین دبیر حزب ملت  
ایران بر بنیاد پان ایرانیسم بود که پس  
از کناره‌گیری داوطلبانه از دبیری  
حزب، مسئولیت شورای مرکزی حزب  
ملت ایران را بر عهده داشت.

یاد و خاطره‌ی این بزرگ‌مرد آزاده،  
آزاداندیش، آزادیخواه و میهن‌دوست  
برای خانواده و همهی دوستانش و نیز  
رهروان نهضت ملی و هموندان حزب  
ملت ایران همواره گرامی  
خواهد ماند.

روانش شاد  
پاریس - هوشنگ کردستانی  
۱۷ آبان ۱۳۹۰

سوءاستفاده علی خامنه‌ای این بود که ضمن بر  
کرسی نشاندن مهره مورد اعتماد خود، شرکت  
مردم در انتخابات را به حساب «پذیرش نظام  
اسلامی توسط مردم» اعلام کرد. رفسنجانی در  
هدف خود که پیروزی میر حسین موسوی بود  
شکست خورد و رقبای او (خامنه‌ای و احمدی  
نژاد) حضور مردم را «پشتوانه تأیید نظام ولایت  
فقیه» منظور کردند.

حضور میلیونی مردم در خیابان‌های تهران و  
شهرهای بزرگ این شبهه سیاستمداران غربی را  
تشدید کرد که مردم ایران نه خواهان تغییر بلکه  
خواهان جایجایی در قدرت در چارچوب نظام  
اسلامی هستند.

اکنون مسئله بسیار مهم و اساسی این است که  
رهبران سیاسی، جوانان، زنان و دانشجویان  
پیشگامان رهایی ایران از جهنم ولایت فقیه و  
خواستار آزادی و مردم‌سالاری متوجه باشند که  
نارضایی از شرایط دهشتناک کنونی نباید ما را در  
دام جناحی از حاکمیت بباندازد که ماهیتاً تفاوتی  
با جناح دیگر ندارد و تنها با زد و بندهای سیاسی

از حمایت دولت‌های غربی برخوردار است.  
شرایط زمانی و مکانی، ملت ما را در نقطه  
حساسی از تاریخ قراردادده تا با هوشیاری و  
دراایت، ضمن رهائی از مدار بسته استبداد و  
وابستگی به بیگانه، به آرمان‌های تاریخی  
خود برای استقرار آزادی، رفاه و حاکمیت ملی،  
جامه عمل ببوشاند.

هستند و برای پیشبرد هدف‌های کاربردی خود  
که عبارت است از غارت منابع زیرزمینی  
کشورهای منطقه و بازدارندگی کشورهای مانند  
چین، هندوستان، برزیل و... هنوز با برگ اسلام  
بازی می‌کند. از این رو در پی ساقط کردن نظام  
اسلامی نخواهند بود.

سیاست کاربردی آنان حذف اصل ولایت فقیه و  
جایجایی قدرت در رأس هرم نظام است.  
هدف غرب در به قدرت رساندن جناحی دیگر از  
حاکمیت به جای جناحی است که اهرم‌های  
قدرت را به دست دارد، در حالی که مخالفت  
مردم ایران با «کلیت نظام» است و نه با یک جناح  
خاص.

مردم ایران جناح‌های قدرت در حاکمیت اسلامی  
را شریک جرم در همه جنایات، کشتارها و  
غارتگری‌ها و چپاول‌هایی می‌دانند که در سی و  
سه سال گذشته بر ملت ایران تحمیل شده است.  
غربی‌ها به اشتباه تصور می‌کنند که مردم ایران  
جمهوری اسلامی را پذیرفته و تنها با جناحی در  
حاکمیت مسئله دارد!

این «خطای محاسبه» را هاشمی رفسنجانی  
باعث شد که چند ماه پیش از انجام انتخابات  
ریاست جمهوری اسلامی، تمام امکانات شبکه  
مالی - تبلیغاتی خود را برای تشویق و کشاندن  
مردم به پای صندوق‌های رأی‌گیری بکار برد، با  
این امید که ضمن آنکه یکی از وابستگان خود را  
به قدرت می‌رساند به غربی‌ها هم نشان دهد که  
مردم نظام اسلامی را قبول دارند.



منطقه و ایران باز خواهد کرد و درگیری‌هایی را  
پدید می‌آورد که جمهوری اسلامی قادر به پیش  
بینی و مهار آن نخواهد بود.

سرمداران ناآگاه اسلامی نمی‌توانند درک کنند  
که در جنگ آنهم از نوع امروزی آن، کشوری  
پیروز می‌گردد که از پشتوانه عظیم ثروت ملی  
برخوردار بوده و کارخانه‌های آن توان تولید  
فراورده‌های مدرن نظامی را داشته باشند.

سران رژیم‌های که اقتصاد کشور را بهم ریخته‌اند،  
فساد مالی تا عمق وجودشان ریشه کرده و تنها  
منبع درآمدشان از صادرات نفت و گاز است که  
۷۰٪ آنهم صرف کسری بودجه مملکت می‌گردد -  
چنانچه صادرات نفت و گاز قطع شود  
حکومتشان یک ماه هم دوام نخواهند آورد -  
چگونه ممکن است تصور کنند که در رویارویی  
نظامی با قدرت‌های برتر جهان پیروز می‌شوند؟  
آن‌ها ظاهراً پس از جنگ افغانستان، دو جنگ  
عراق و اخیراً جنگ در لیبی هنوز از خواب  
خرگوشی خود بر نخاسته‌اند. تردیدی نیست در  
صورت حمله هوایی به ایران و خیزش سراسری  
مردم، فروپاشی نظام اسلامی حتمی است. ولی  
پرسش اساسی این است که در آن صورت واکنش  
قدرت‌های غربی چه خواهد بود؟ و آیا منافع آن‌ها  
با خواست و آرمان‌های مردم ایران همراه و هم  
سان است؟

اظهارات وزیر خارجه آمریکا در اشاره به این که ما  
آماده کمک به مردم ایران بودیم ولی آن  
ها (موسوی و کربی) نپذیرفتند، گویای آنست که  
از مدت‌ها پیش از انجام انتخابات ریاست  
جمهوری اسلامی میان آن‌ها و شبکه مالی -  
تبلیغاتی رفسنجانی و نیز اصلاح‌طلبان نظام  
ارتباط برقرار بوده است.

گرچه پس از آنکه میر حسین موسوی اعلام کرد  
حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها «برای اجرای  
قانون اساسی و برگشت به دوران طلایی امام  
است»، پشتیبانی مردم از او کاهش یافت و  
سرانجام به سردی گرائید، با این وجود دستگاه  
های تبلیغاتی دولت‌های غربی، به ویژه بخش  
فارسی‌رادیو و تلویزیون‌های آنان، هنوز به  
پشتیبانی از آنان و نمایندگان خودخوانده‌شان  
ادامه می‌دهند. بسیاری از ما شاهد «دوران  
طلایی امام» بوده‌ایم. دورانی که با غارت‌داری  
های مردم، اعدام افسران میهن‌پرست و تلاش  
در جهت متلاشی کردن ارتش ملی، بازداشت و  
اعدام آزادیخواهان و میهن‌پرستان همراه بود.

آمریکا به چند دلیل آغازگر برخورد نظامی با  
جمهوری اسلامی نخواهد شد.  
نخست آنکه، روسیه و چین به شدت به مخالفت  
با آن برخوانند خاست.

شگفتا! «کمربندسبز جمهوری اسلامی» را که  
آمریکا و غرب برای مقابله با نفوذ روسیه شوروی  
در آن روزگاران طرح ریزی کرده بودند، امروز  
پایگاهی در رویارویی با آمریکا و غرب شده  
است!

دوم، آنکه آمریکا و اصولاً غرب در پی اسلامی  
کردن منطقه از نوع معتدل (مانند ترکیه)



داربوش باقری

## رفتار و اندیشه؟!

«اگر می‌خواهید در زندگی و روابط خود تغییرات جذبی به وجود آورید، به انگیزه‌ها و رفتارتان توجه کنید. اما اگر می‌خواهید گام‌های بنیادی بردارید و اساس زندگی‌تان را دگرگون کنید، نگرش و اندیشه‌ی خود را تغییر دهید.»  
(آلبرت اینشتین)



## از زندگی چارلی چاپلین

# طالع بین!

## حرف‌هایی برای فکر کردن!

گل سرخ و خار: زندگی را نخواهیم فهمید اگر از همه گل‌های سرخ دنیا متنفر باشیم فقط چون در کودکی وقتی خواستیم گل سرخی را بچینیم خاری در دستانمان فرورفته است؟

\*\*\*

رؤیا و آرزو: زندگی را نخواهیم فهمید اگر دیگر آرزو کردن و رویا دیدن را از یاد ببریم و جرات زندگی بهتر داشتن را لب تاقچه به فراموشی بسپاریم فقط به این خاطر که در گذشته یک یا چند تا از آرزوهایمان اجابت نشدند.

\*\*\*

خطا و اشتباه: زندگی را نخواهیم فهمید اگر عزیزی را برای همیشه ترک کنیم فقط به این خاطر که در یک لحظه خطایی از او سرزد و حرکت اشتباهی انجام داد.

\*\*\*

زندگی، درس و مشق: زندگی را نخواهیم فهمید اگر دیگر درس و مشق را رها کنیم و به سراغ کتاب نرویم فقط چون در یک آزمون نمره خوبی به دست نیاوردیم و نتوانستیم یک سال قبول شویم.

\*\*\*

سماجت و پی‌گیری: زندگی را نخواهیم فهمید اگر دست از تلاش و کوشش برداریم فقط به این دلیل که یک بار در زندگی سماجت و پیگیری ما بی نتیجه ماند.

\*\*\*

خیانت و اعتماد: زندگی را نخواهیم فهمید اگر همه دست‌هایی را که برای دوستی به سمت ما دراز می‌شوند، پس بزنیم فقط به این دلیل که یک روز، یک دوست غافل به ما خیانت کرد و از اعتماد ماسو استفاده کرد.

\*\*\*

هراس از دل بستن: زندگی را هرگز نخواهیم فهمید اگر فقط چون یک بار در عشق شکست خوردیم دیگر جرات عاشق شدن را از دست بدهیم و از دل بستن بهراسیم!

\*\*\*

شانس و فرصت: زندگی را نخواهیم فهمید اگر همه شانس‌ها و فرصت‌های طلایی همین الان را نادیده بگیریم فقط به این خاطر که در یک یا چند تا از فرصت‌ها موفق نبوده‌ایم.

\*\*\*

در بسته و کلیدها: فراموش نکنیم که بسیاری اوقات در زندگی وقتی به در بسته‌ای می‌رسیم و یک‌صد کلید در دستانمان است، هرگز نباید انتظار داشته باشیم که کلید در بسته همان کلید اول باشد. شاید مجبور باشیم صبر کنیم و همه صد کلید را امتحان کنیم.

یعنی می‌خواهید از آمریکا بروید، ولی به‌زودی بر خواهید گشت و فعالیت تازه‌ای خواهید داشت... که با آنچه الان دارید، کمی فرق خواهد کرد!

در این موقع خودش هم دچار تردید شد و کمی دستپاچه به نظر رسید. باز گفت: بلی، بالاخره تقریباً همان کار است، ولی البته با کمی اختلاف. البته من در این کار تازه‌ی شما پیشرفت فوق‌العاده‌ای می‌بینم. در پیش پای شما راه فوق‌العاده خوبی باز است و کار بسیار خوبی در انتظار شماست، ولی نمی‌توانم بگویم چیست...!

برای نخستین بار نگاهم کرد، بعد دستم را گرفت و ادامه داد: در طالع شما سه ازدواج می‌بینم که دو تای اول موفق نیست، ولی سومی موفق است و شما عمر خود را با زن سوم به خوشبختی به سر خواهید برد. سه بچه هم در طالع شماست! (در این مورد اشتباه کرد!) بعد، دوباره دست مرا به دقت و ارسی کرد و باز گفت: بلی، شما ثروت کلانی به هم خواهید زد، و در سن هشتاد و دو سالگی از بیماری ذات‌الریه خواهید مرد...!

... لطفاً یک دلار تان را بدهید. دیگر سؤالی ندارید؟ به خنده گفتم:

نه، و گمان می‌کنم که همین کافی باشد!

برگرفته از کتاب چاپلین، چارلی؛ «داستان کودکی من»

روز پیش از ترک سانفرانسیسکو در خیابان مارکت گردش می‌کردم. ناگاه در پشت جعبه‌ی آینه‌ی دکان کوچکی که پرده‌ای هم به آن آویخته بودند، لوحه‌ای دیدم. روی لوحه نوشته بود: «با یک دلار، کف دست شما را می‌بینیم و با ورق، آینده‌ی شمارا می‌گوییم.»!

قدری ناراحت وارد شدم و با آدمی گرد و قلمبه روبرو شدم که در حدود چهل سالی داشت. از اتاقک ته مغازه جلو آمد و هنوز دهانش می‌جنبید، چون او را سر ناهار غافل‌گیر کرده بودم!

او باری اعتنایی نمایانی می‌ز کوچکی را که روبروی در ورودی به دیوار تکیه داشت نشانم داد و بی‌آن‌که به قیافه‌ام نگاه کند گفت: «لطفاً بنشینید!» خودش هم روبروی من نشست. حرکاتش تند و عجولانه بود.

باز گفت: بفرمایید این ورق‌ها را بر بزنید و سه بار کوپ کنید. بعد، دست‌تان را روی میز طوری بگذارید که کف دست به طرف من باشد!

سپس، دست‌های مرا برگرداند و نگاه کرد و پس از مدتی گفت: سفر دور و درازی در پیش دارید،



ژاله اصفهانی

## چه شد؟

چه شد آن روزگار خوش که گذشت  
آن ز کف رفته روزگار چه شد؟  
xxx  
چه شد آن خنده های مستانه  
عشق پُر شور و پُر شرار چه شد؟  
xxx  
بوستان بود جلوه گر ز بهار  
آن گلستان و آن بهار چه شد؟  
xxx  
آن چمن های سبز و خرم کو  
باغ های شکوفه دار چه شد؟  
xxx  
آشیاں ام چرا پریشان گشت  
مرغ مشتاق بی قرار چه شد؟  
xxx  
شد نهران موی مادرم در خاک  
آن سیه زلف و آن مزار چه شد؟  
xxx  
داشتم انتظار خوشبختی  
سود یک عمر انتظار چه شد؟

«دیانا»

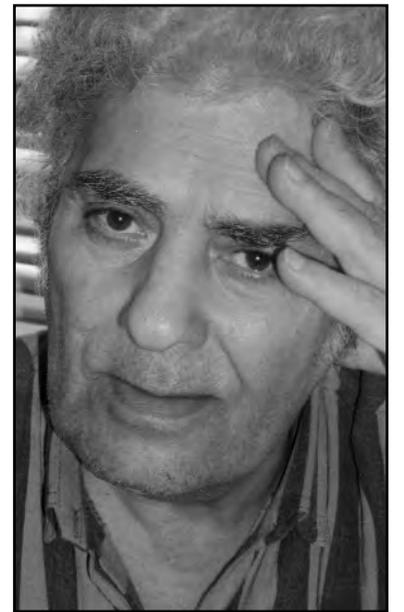
## کلاس زندگی

در یک زنگ تفریح طولانی،  
ما دیگر به کلاس درس،  
باز ننگشتیم  
...و  
موهایمان،  
سپید شد

هما میرافشار

## نگاهش!

نگاهت از نگاهم می گریزد  
گنه ناکرده با من می ستیزد  
نکن کاری که پیش چشم مردم  
سرشکم روی دامانم بریزد



احمد شاملو

## فریاد همه توفان‌ها

شبانه شعری چگونه توان نوشت  
تا هم از قلب من،  
سخن بگوید،  
هم از بازویم؟  
  
شبانه  
شعری چنین  
چگونه توان نوشت؟  
  
من آن خاکستر سردم که در من  
شعله همه ی عصیان هاست،  
  
من آن دریای آرامم که در من  
فریاد همه توفان هاست،  
  
من آن سرداب تاریکم که در من  
آتش همه ایمان هاست.

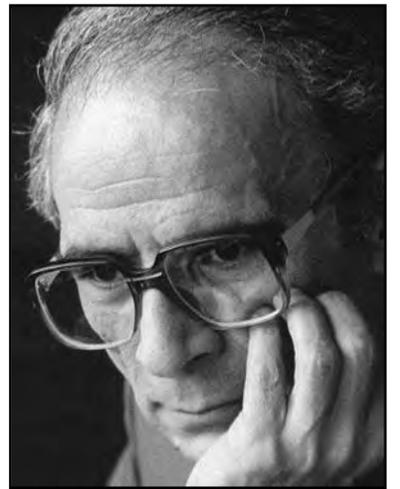


پرویز خائفی

## بوی عصر و بوسه

اتاق، پیر، خانه پیر،  
چراغ پیر، کتاب پیر  
زمین و خاک و خواب پیر  
صدا، درنگ رنگ پیر، پیر...  
  
شگفت! او، شکفته بود،  
شکفتن است:  
به عمق عمر روزگار  
تمام قامتش گلی است در غبار  
که بوی عصر و بوسه می دهد  
که بویی از هنوز، از دوباره می دهد  
شگفت! او  
زالال طرحی از جوانی است  
به ژرفنای قصه ای که،  
در شیار زمزمه،  
شتاب همهمه،  
نشسته روی برگ،  
سایه، خاک، آینه..  
هزار چینه پشت چینه،  
باغ پشت باغ، باز..  
من آن کناره ایستاده ام،  
هزار ساله ام!  
مرا صدا نمی کند، نگاه می کند

اشاره ای به راه می کند  
عجب که نقش پای او  
کنار جای پای رهروی غریب  
هنوز خطی از عبور می شوند  
دو سایه باهمند و دور می شوند  
من ایستاده ام کنار یک درخت پیر  
و دورتر  
نگاه زرد آفتاب  
خراش نازکی است،  
روی لاشه های سرد تیرگی  
زمان درنگ لخته ای معلق است  
به کهنه پوستین شب.  
و باز دورتر...  
منم که ایستاده ام کنار او  
شگفت! آن غریبه نیست  
دوباره سایه می شوم  
دوباره پیر می شومد  
  
عبور ابرهای گله های کوزپشت  
در آن خراب دور دست  
غروب رفته های،  
شادمانه ی من است.



فرخ تمیمی

## پرواز تا اوج

اندیشه ام کبوتر پر قیچی نیست  
در هیچ خانه ای  
بیش از یکی دوروز نمی ماند  
با آب و دانه من خوش نیست  
با کفتران بچه ی همسایه  
هرگز نمی پرد  
آرامش کبوتر خان ها را  
می آشوبد.

گفتم که عاشق شو  
تا گوشه ای بمانی و خوگیری  
اما به حرف من  
هیچ اعتنایی نیست  
خوش دارد اما  
در روزهای روشن بی باران  
در آسمان صاف  
چندان جریده بپرد  
تا خال گردد  
و کفتران دیگر  
در حسرت پریدن با او  
پر زنده بر سر دیوار

مرسده نسائی

## مرد من!

با دستکش های صورتی  
همواره شک می کنم  
به شأن نزول تمثال زنی،  
در آینه آشپزخانه ...

شعله های اجاق  
ارغوانی و سیاه  
روی سینه ی کتری  
دیوی نقش می زنند  
که غریب غل غلش  
جوجه های لج سینه ام را،  
می لرزاند.  
دانه های عدس  
با تواضع سبز می شوند  
پاورچین، پاورچین،  
در زمزمه ورود مرد من،  
زنان اسیر همسایه  
با لبان انجیری خویش ... اما  
به سوگ غیبت

نگاره اوجی

## نوری فراسو!

سیر و سلوک عارفان  
وین خواب ناب عاشقان  
غوغایی و شادان کند  
شور و نوای سالکان  
در واپس مهتاب ها  
پشت سراب خواب ها  
پرسم خدا از جام می  
از ناله ی بی تاب ها  
یا حق و یا هو هوکنان  
از شعر نابی بی کران  
جاری شوم من سوی آن  
آهنگ شب مهتاب ها

مردانشان نشسته اند،

مردانی که به هنگام چیدن خرما  
با پرتاب بادبادک های سیاه دشمن  
به خون نشسته اند،

حالا، مرد من

در تراس با کتاب تاریخ  
چای را کمی کمرنگ تر می طلبد  
و مرگ آنان را توجیه می کند  
و نمی داند که چرا شربت تمشک  
امسال در بطری زنان،  
به تلخی می زند ...

قفل راز خانه ام زنگ خورده است.

سفره ام را با ذوق رها می کنم  
در بستر بند رخت  
باز می گردم به سوی آشپزخانه  
از هجوم عطر سبزی ها  
دیو کتری رمیده،  
شاید صدای ساطورها نیز  
راه فرار را در کوچه های تنگ،  
بر زنان بگشاید.

قلبم چو آوا در دهد

در سینه غوغا سر دهد  
درویش ها حق بر زبان  
این ناله را آخر دهد

شور و نوای عاشقی

در بحر همچون قایقی  
رؤیابیم آخر کند  
این ناله های وامقی

اهریمنانی صد زبان

از هر طرف در هر مکان  
شیطان صفت،  
سوی ام روان

یا حق و یا هو می کنم

شیدائیم خومی کنم  
نوری فراسی ام بود  
من سوی آن رومی کنم ...

شهره چلیپا

## رایحه نفتالین

می گشایم در را  
آسمان یک دیوار  
و درختان بلوط  
در یقین گنگی از باروت،  
سبزی باغچه را  
به بهاری بی رنگ  
و به قلب گل یخ می بخشند.  
یکی از سوسن ها  
با زبانی آکن می گوید:  
تنها نرگس باغ  
بید را دیده که صبح  
می تکاند است جنون خود را

باز من

روسری سبزم را  
در بنفشی پر رنگ  
تُهی از منظره نرگس ها  
در رایحه نفتالین می پیچم

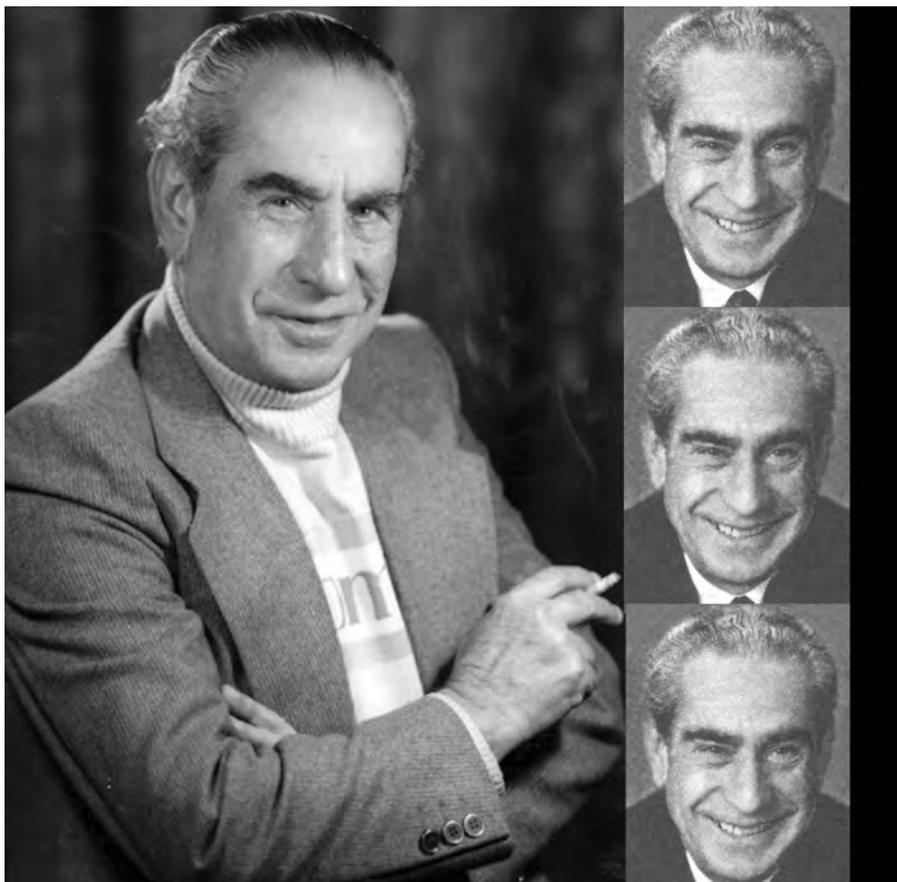


ماندانا زندیان

## هزار پاییز

هزار حرف نگفته مانده بود  
و هزار راه نرفته  
تا هزار بهانه دست نگاهت دهند  
و بمانی .....  
.....  
مثل غریبه ها  
نمی توانم که رد شوم از رفتنت  
هزار پاییز کوشیدم  
و نتوانستم.

## گپ و گفت «سایر محمدی» با «کاوه گوهرین» به بهانه یکی از زیباترین هنرپیشه‌های فیلم فارسی



# نه فقط یک هنرمند چیره‌دست سینما، که یک نخبه روزگار!

## از مردم بود، از میان مردم برآمد با مردم و در میان مردم گم شد!

خاطرات ماست! اداکنم و خوشحالم که امروز این کتاب با چاپ خوب و تقریباً بدون تسامحات چاپی و در اختیار مردم است.

● در مقدمه‌ی کتاب اشاره کرده‌اید که ظهوری، دست بسیاری را گرفت و به سینما آورد از جمله جعفر پورهایمی را، شاعر آهنگسازی که بسیاری تصانیف فیلم‌های فارسی را پدید آورده است. آیا این مسئله صحیح است؟

-این نکته صحیح است. اما آنچه که درست نیست، نسبت فامیلی «پورهایمی» و ظهوری است. در مقدمه نوشته‌ام که پورهایمی خواهرزاده‌ی مرحوم ظهوری است، اما بعدها فهمیدم که زنده‌یاد «جعفر پورهایمی» خواهرزاده‌ی ظهوری نبوده بلکه پسر عمه‌ی همسر ایشان بوده و به همین دلیل در چاپ دوم کتاب این نکته را اصلاح کرده‌ام و نوشته‌ام که پورهایمی یکی از بستگان ظهوری بوده است.

● کاوه‌ی عزیز، آیا این کتاب ارزش آن را داشت که شما برای چاپ آن کارهای ادبی‌تان را کناری

نمایی (که گویا جهیزیه‌اش بود) می‌گذاشت، من هم بابی‌رحمی گهگاهی به آن دست‌بردمی زدم و به سینما می‌رفتم.

در یکی از هایکوه‌های سینمایی‌ام نوشته‌ام که: پول‌های زیر قالی مادر من، سینمای فارسی را نجات داده است!

باری در خاطرات سینمایی من، زنده‌یاد ظهوری، جایگاه ویژه‌ای دارد. آثاری همچون: «مادمازل خاله، ظالم بلا، بلبل مزرعه، طلسم شکسته، ستارگان می‌درخشند، ساحل انتظار، ترانه‌های روستایی» و بسیاری فیلم دیگر از آن بزرگمرد را در دوران کودکی‌ام دیده‌ام و صحنه‌های آن فیلم‌ها «کالانقش فی الحجر» در ذهن و ضمیرم با برجایند. در سفر آخرینم به اروپا در یک کتابفروشی ایرانی نسخه‌ای بد چاپ و آشفته از این خاطرات را یافتم که در آلمان چاپ شده بود. آن را خریدم و قصد کردم چاپ منقح و پیراسته‌ای از آن را منتشر کنم و به نوعی دین خود را به مردی که امروز به قول «عباس معروفی»: «آونگ

اشاره: کاوه گوهرین شاعر، محقق و منتقد ادبی را بیشتر با آثاری همچون «هایکوه‌های ایرانی»، «خدای نامک»، گردآوری آثار زنده‌یاد خسرو گل‌سرخ (سه جلدی)، «پروانه‌ی خواب آلود»، «آنتولوژی هایکو» و نیز «داستان دوستان» می‌شناسیم.

به تازگی کتابی به کوشش او از سوی «انتشارات نگاه» و «نشر آرشام» منتشر گردیده که خاطرات زنده‌یاد «تقی ظهوری»، از پیش کسوتان عرصه‌ی بازیگری تئاتر و سینما و رادیو و فن دوبلاژ را در بر می‌گیرد.

به روزی بارانی و ابری و پاییز سرد تهران، در دفتر انتشارات نگاه با او قرار می‌گذاشتم تا روایت‌اش از ماجرای پدید آمدن این کتاب خواندنی را بشنوم. حاصل گپ و گفت ما پیش روی خواننده است: (سین-میم)

رفتن‌های پنهانی عجیب است. پدرم بسیار مذهبی بود و سخت مخالف سینما و شاید تنها فیلمی که دیده بود «خانه‌ی خدا» (۱۳۴۵) کار مستند زنده‌یاد «ابوالقاسم رضایی» باشد. با این اوضاع من تمام فیلم‌های دوران کودکی‌ام را با اضطراب و ترس ولرز دیده‌ام.

بی پولی هم که همیشه‌ی عمر ما بوده، آن وقت‌ها مادرم خرجی ناچیز خانه را زیر قالی نخ

سایر محمدی: چه شد که از دنیای ادبیات، ناگاه به سراغ سینما، آنهم سینمای فارسی پیش از انقلاب و شخص «تقی ظهوری» رفتید؟

کاوه گوهرین: بیشتر کسانی که کتاب را دیده‌اند، این پرسش برای آنان نیز ایجاد گردیده است واقعیت این است که من آدمی هستم که روز و شب با خاطراتم زندگی می‌کنم. خاطرات دوران کودکی من با بی پولی و ترس و لرز سینما



**چکه!  
چکه!**

### ردیاب خفاش‌ها

«خفاش» ها دارای ردیاب امواج صوتی هستند. آنها امواج ماوراء صوت را که سیستم شنوایی انسان هم قادر به درک آن نیست، از خود ساطع می‌کنند و با انعکاس آن از وجود موانع باخبر می‌شوند و حشرات را در تاریکی هم تشخیص می‌دهند.

### دنیای پستانداران!

پستانداران موجوداتی هستند که جنس ماده آنها نوزادان خود را با شیر از غددی به نام «پستان» تغذیه می‌کنند و در اندازه‌های مختلف نیز هستند: از کوچک ترین آنها «مورچه خاردار» که تخم می‌گذارد تا «کرگدن» با جثه بزرگش، از «وال سفید» که در آبهاست تا «موش کور» کوچک که حشره خوار است تا کانگورو که نوزادش را در کیسه‌ای در جلو خود حمل می‌کند.

### جمع اعداد تزاری!؟

شهر زیبای «سن پترزبورگ» در روسیه ساخته پتر کبیر (تزار، امپراتور) این کشور پهناور است که روسیه را از یک کشور عقب مانده به یک قدرت درجه اول غربی تبدیل کرد. او بسیاری از فنون را در کشورهای غربی به ششخصه آموخته و به مردان دستور دادریش بلند خود را کوتاه‌کنند و لباس های غربی (اروپایی) بپوشند. «پتر» خشن بود و عملیات سبعانه هم داشت و از جمله پسر خود «آلکسیس» را در ۱۷۱۸ میلادی کشت. پتر کبیر ۵۲ سال عمر کرد.

### سلطان خربنده!

«الجایتو» از طایفه مغولان پسر «ارغون» خان وقتی به سلطنت رسید اسلام آورد و شیعی شد و خود را «سلطان محمد خدابنده» نامید (۱۵ ذیحجه ۷۰۳ ه. ج) و سلطانیه را ساخت و پایتخت خود قرار داد. سلطان محمد خدابنده از جمله سلاطینی است که از زخم زبان مردم (شاید سنی‌ها) در امان نماند و او را (خربنده) می‌نامیدند.

### سلطان‌های خردسال!

با این که ترکان برخلاف سنت روز (سلطان مؤنث) هم داشتند ولی همچنان فرزندان ذکور هر چند کم سن و سال را به تخت سلطنت می‌نشانند. پسر ۱۲ ساله سلطان محمد خدابنده به نام ابوسعید ایلخان شد و این رسم میان تباری دیگر از ترکان (قاجارها) به سلطنت رسیدن احمد شاه کم سن و سال (پس از متواری شدن پدرش محمدعلی شاه) ادامه داشت.



## امروز دریافته‌ایم که «فیلمفارسی» آثار ماندنی در تاریخ سرزمین ما هستند!

ذکری به میان می‌آورد. او حتی علاقه‌اش به سینما رفتن را با آثاری که در سینما «تمدن» دیده بازگو می‌کند و اینکه در آن دوران حتی داخل سالن نمایش فیلم، بساط سیرابی و شیردان هم پهن بود... باری ظهوری کار بازی را زمانی در نمایشنامه‌ها شروع کرد که هنوز بسیاری از بزرگان تئاتر و سینما کار بازی را آغاز نکرده بودند. او از سال ۱۳۱۵ بازی در تئاتر را شروع کرد بود و کار دوبلاژ فیلم را هم از سال ۱۳۳۱ دنبال کرده بود یعنی حدود ۶۰ سال پیش، زنده یاد ظهوری در تمام آثار سینمایی خود به جای خود صحبت کرده و در تنها فیلمی که کس دیگری به جای ایشان حرف زده فیلم سینما اسکوپ و رنگی «طلسم شکسته» است که در آن فیلم مرحوم «مرتضی حنانه» استاد مسلم موسیقی به جای ایشان حرف زده است. حتماً این نکته را هم می‌دانید که زنده یادان حنانه و حسین سرشار دو استاد موسیقی هردو در کار دوبله بوده‌اند.

### ● کمی درباره‌ی شخصیت و خصوصیات اخلاقی ظهوری بگوئید؟

- زنده یاد سعید نفیسی نوشته‌ای درباره‌ی «نسیم شمال دارد» که به نقل از حافظه می‌آورم: از مردم بود، از میان مردم برآمد با مردم بود و در میان مردم گم شد. این تعابیر درباره‌ی زنده یاد ظهوری نیز مصداق دارد.

با خواندن این خاطرات در می‌یابیم که چگونه ظهوری در یکی از جنوبی‌ترین نقاط تهران به دنیا می‌آید و می‌بالد و وارد عرصه سینما و تئاتر می‌شود. راز موفقیت او در سینما ایفای نقش‌هایی بود که از میان مردم نشأت می‌گرفت. بازی روان و یکدست او «در قهرمان قهرمانان»، «گنج قارون»، «مو طلایی شهر ما»،

بگذارد و به یک کار سینمایی بپردازید؟  
- من این کتاب را هم اثری ادبی می‌دانم. زنده یاد ظهوری به جز بازی در فیلم‌های فارسی، در تئاتر و نمایشنامه‌های رادیویی و کار دوبله نیز استاد بود و علاوه بر این‌ها در اوقات فراغتی که به سختی او فراهم می‌شد لحظه‌ای از مطالعه و خواندن غفلت نمی‌ورزیدند و به همین دلیل، حافظه‌ای قوی و اطلاعاتی خوب درباره‌ی ادبیات معاصر ایران و جهان داشت. نثر ساده و بی‌پیرایه‌ی او در این کتاب و اشارات و نکته‌های ادبی او گواه این نکته است. در ضمن این را هم بگویم که بسیار پیش - زنده یاد جعفر شهری و امروز مرتضی احمدی - ظهوری نیز دفترچه‌ای از ضرب المثله‌ها و اصطلاحات تهران و تهرانیان فراهم آورده بود که به دلیل پاره‌ای مسایل تا به امروز چاپ و منتشر نشده است و اگر روزی بتوانم خانواده‌ی ایشان را راضی کنم به چاپ و تدوین آن همت خواهم گماشت. شاید این اثر زنده یاد ظهوری که حجمی بیش از دویست صفحه ندارد اما حاوی نکات بسیار زیبایی از فرهنگ تهران و نیز بذله‌گویی‌های خود استاد است، چهره‌ای دیگر از آن بزرگمرد را به علاقمندان هنر او نشان دهد.

● جناب گوهرین از جنبه‌های دیگر هنر ظهوری گفتید، راستی او از کی کار بازیگری را آغاز کرده بود؟  
- در همین کتاب خاطرات، زنده یاد ظهوری، پاسخ روشنی بدین سؤال داده است او گوینکه به سال ۱۳۱۸ شمسی فارغ‌التحصیل دوره‌ی اول هنرستان هنرپیشگی شد. لیکن سالیان سال پیش کار بازیگری را در تعزیه‌های تکیه‌ی دولت آموخته بود و در فصل پنجم خاطرات از نخستین نقش خود که نعش شدن در مراسم عزاداری است

«جهان پهلوان»، «گدایان تهران» و بسیاری آثار دیگر از جمله یکی از آخرین کارهایش «بده در راه خدا» به کارگردانی رضا صفایی و داستان زنده یاد «مهدی سهیلی» از جمله آثار ماندنی او در زمینه‌ی بازیگری است. روزگاری روشنفکران این قبیل این آثار را با انگ «فیلمفارسی» پس می‌زدند اما امروزه دریافته‌ایم که این آثار ماندنی در تاریخ سرزمین ما هستند که منادی یک «ژانر» بودند. همانگونه که در عرصه‌ی ادبیات ژانری به عنوان پاورقی نویسی وجود دارد، در این عرصه نیز کارهایی ضعیف و قوی داریم. در عرصه فیلمفارسی هم بسیاری آثار دهه‌سی و چهل شمسی را نمی‌توان با آثار اواخر دهه پنجاه مقایسه کرد. این آثار از اصالتی برخوردار بودند که خاطرات سینمایی امروز ما را تشکیل می‌دهند. ظهوری چون در میان مردم بزرگ شده بود زبان و فرهنگ مردم را در کاراکترهای سینمایی‌اش بازتاب می‌داد و راز محبوبیت او در همین نکته بود او در سال ۱۳۴۹ و هنگامی که در اوج اشتهار و محبوبیت سینمایی‌اش بود تنها به دلیل اینکه می‌خواست در کنار خانواده‌اش باشد سینما را بوسید و کنار گذاشت و هرگز نیز از خاطرات مردم فراموش نشد و محو نگشت... فروش نسخه‌های چاپ اول این کتاب و تجدید چاپ آن خودگواهی بر این ادعاست.

● سپاس از اینکه در این گفت و گو شرکت کردید. شاید وقتی دیگر، درباره‌ی جنبه‌های دیگر هنر ظهوری از جمله کتاب فرهنگ اصطلاحات تهرانی او حرف بزنیم.  
- آرزوی منم که انتشار این اثر محقق شود. من هم به انتظار آن روز می‌مانم....



## لاله زار و اسلامبول ۶۰، ۷۰ سال پیش (۲)

لاله زار نام ژانگ و لولو  
و جوان های اتو کشیده ای  
و گذرگاه چشم چران ها  
مغازه ها «زنانه فروشی»

# آسد جلال یک کلام، شهین و مهین به قرونه!

در پاساژی بالاتر از مغازه متوسلانی نزدیک به کوچه برلن بود. دو در مغازه خیاطی داشت و از همه پر مشتری بود. او توانسته بود نظر اکثر روزنامه نگاران و هنرپیشگان را به کار خود جلب کند.

اصغر آقا پول پارچه و خیاطی را به طور اقساطی می گرفت و اغلب برای هر کدام دو، سه دست لباس می دوخت و مشتریان تا آخر فصل یا سال، پول آن را به طور ماهانه و یا به مرور پرداخت می کردند. خیاطی ها اغلب در پیاده رو غربی لاله زار توی پاساژها بودند.

نمی خواستند و یا نمی توانستند توی صف بایستند، از پسرهای جوان توی صف می خواستند که برای آنها بلیت سینما بگیرند (آن زمان تازه صف متداول شده بود) و جوان ها هم به شوق آشنایی و مراوده بعدی از این تقاضاها استقبال می کردند و اغلب هم بی نتیجه نبود از همان سینما و تعارف تخمه و آجیل سر حرف را باز می کردند و باقی قضایا.

چند روز در میان و به خصوص شب جمعه از بعد از ظهر جلوی کوچه مهران «آسد جلال یک کلام» بساط حراج خود را توی پیاده رو، پک و پهن می کرد. او با مراجعه به مغازه های لاله زار هر خرت و پرتی گیر می آورد (اغلب مفت) روی یک پارچه کف پیاده رو می ریخت و حراجی به راه می انداخت.

در طرف شرقی پیاده رو راسته سینمای ایران، مغازه های «زنانه فروشی» بود که زن یا دخترهای شیک تهران به این مغازه ها (که تا کوچه مهران ادامه داشت) مراجعه می کردند و اغلب چشم چران ها و جوان هایی که آن زمان به آنها «ژینگولو» می گفتند در این راسته پرسه می زدند و یا توی صف (مثل خود ماساگردهای رشته ادبی!) الکی تو صف سینما می رفتیم (دهه ۱۳۳۰) که خانم های شیک و پیک، اغلب مادرها و دخترهایشان و یا چند دختر که بلیت سینما می خواستند و

که اغلب جوانی خوش سیما با چشمانی سبز و خیلی محبوب در آنجا دیده می شد که فرزند صاحب مغازه بود و اغلب دم دست پدر.

در مورد فیلم «برباد رفته» اشاره شد که هنگامی که این فیلم روی اکران بود، جوانی در کنار ویتربین عکس های فیلم می ایستاد که شباهت زیادی به هنرپیشه مرد فیلم «کلارک گابل» داشت و مردم او را به همدیگر نشان می دادند این جوان «گرشا رثوفی» بود که گویا همانجا با جوانی که در مغازه پدرش در فاستونی فروشی کار می کرد آشنا شد.

یعنی با (محمد متوسلانی) که هر دو آنها از هنرپیشه های معروف بعدی سینمای ایران شدند که پس از بازی در چند رول جداگانه سپس در فیلم «بی ستاره ها» ساخته اثرگذار خسرو پرویزی با «منصور سپهرنیا» مثلی را تشکیل دادند که چندین فیلم با هم بازی کردند که «بی ستاره ها» از همه آنها «متفاوت تر» بود. محمد متوسلانی دانشجوی دانشکده ادبیات بود و اغلب سناریو فیلم هایش را خود او می نوشت و گاهی گویا کارگردانی هم می کرد.

در میان خیاطی های لاله زار «اصغر آقا خیاط» که

### آشنایی های لاله زاری ...

در شماره گذشته نوشتیم که به دنبال درخواست مکرر خوانندگان در مورد سابقه و قدمت اسلامبول و لاله زار (دو خیابان معروف چند دهه گذشته پیش از انقلاب) این بنده در بدو امر خود در مقدمه ای در مورد بعضی از جلوه های لاله زار اشاره کرد. از جمله کافه لاله زار و دکه «مامان آش» و سپس با نقل بخشی از خاطرات همکاران «پرویز دوایی» در مجله فردوسی تهران با سینماها و فضای سالن آنها و هنرپیشه های خارجی فیلم ها آشنا شدید و هم چنین معرفی سینمای البرز که روبروی سینمای ایران بود که در واقع یک صاحب داشت).

یکی دیگر از خصوصیات لاله زار چند خیاطی و خیاط خوش دست در این خیابان بود. هم چنین چندین مغازه پارچه فروشی با فاستونی های گران قیمت انگلیسی، که اغلب هنرپیشه و روزنامه نگاران و نویسندگان و سایر مردم تماشاگر لاله زار، مشتری این پارچه فروشی ها و خیاط ها بودند.

بالاتر از سینما البرز یک مغازه پارچه فروشی بود

«آسد جلال» سبزه و با سبیل نازک و کمی چاقالو بود. یک کلاه شاپو هم بالای سرش می گذاشت و با صدای بلند دو کف دستش را مدام به هم می زد و می گفت: «شهین و مهین یک قرونه!» این شعار حراج بود ولی قیمت آن ها اغلب کمی بیشتر بود ولی از عروسک تا جوراب و یا به ندرت چیزهای با



## صف های سینمایی جوان و در انتظار زنان و دخترهایی که نمی خواستند توی صف بایستند و از «توی صفی» ها تقاضای خرید بلیت سینما می کردند!

عقرب)، «بلای جان جاسوسان» و علی الخصوص سه سری جاودانی و بی مانند عملیات «صاعقه» (سه سری یعنی ۳ سانس فیلم!) تا به قول حسین کرد - به حکایت او برسیم».

### سینمای خارج از محدوده

«در اواسط خیابان لاله زار نو سینمای کریستال بود که دقیقاً نمی دانم از چه زمانی راه افتاده بود ولی قطعاً در حدودهای سال هزار و سیصد و بیست و شش وجود داشت چون در این سال بود که در این سینما فیلم تاریخی - شمشیربازی «قدرت دریاها» که از فیلم های معروف روز بود دیدیم. ولی سینما کریستال و کلاً بالاهای لاله زار نو خارج از مسیر معمول ما بود و گذرمان خیلی به ندرت به آن طرف ها می افتاد. حتی در سال های بعد که خودمان به استقلال شروع به سینما رفتن کرده بودیم، در یکی دو سه نوبت گشت تفحصی در حدودهای سینما کریستال با یک نگاه به عکس فیلم های این سینما (از قبیل «وارث» و «گودال مار») به این نتیجه رسیده بودیم که فیلم های این سینما برای مزاج عاشقان حادثه و بزنی بزنی زبانی سنگین و جدی و درام و به قول خودمان از نوع «چرتی» (چرت آور) است و در نتیجه سینمای کریستال خارج از ملاحظه و علاقه ی ما بود.

در گردش و خیابان گردی هاهم بیشتر همان حول و حوش لاله زار پایین و اسلامبول و گاهی اوایل نادری می چرخیدیم. در دو، سه بار گذر محدود از خیابان شاهرضا، سکوت و سکون آرامش بخش این خیابان، تکه های چمن در وسط آن و درخت های سرسبز انبوه که پیاده روهای پاکیزه و پهن خیابان را سایه می کرد به نظرم برای گردش مساعد آمده بود، ولی وقتی که این نظر را با بهرام در میان گذاشتم او که بیشتر گذرگاه های پر رفت و آمد را دوست می داشت (در این موقع دیگر قد و قواره ای به هم زده بود و میل داشت که ببیند و

جمله سوفیا و جینا و سایر هنرپیشه های زن - می لولید.

بقیه سینمای متروپل (به خصوص از جلوترهای آن) به بعد را وا می گذاریم و تتمه حرف های «دوایی» در مورد سینما البرز به اینجا می کشد که می نویسد:

### سینمای مندرس

«سینمای البرز یک سه، چهار سالی بعد که فکسنی ترمی شود و شروع به نشان دادن فیلم های صراحتاً لاتنی (سریال) می کند و مانخستین سریال های کامل خودمان را در اینجا می بینیم. این سینما با فضای مندرس، دیوارهای گونی کشیده، صندلی های چوبی به رنگ قهوه ای سوخته و صفحه های خراشدار که بین نمایش و یا جلوتر از نمایش فیلم می گذاشت، با تالار کم نور و دیواره گچی قهوه رنگی که به ارتفاع یک متر و نیم طبقه فقیر و محروم - شش قرانی - را از بقیه ی سینما جدا می کرد، عزیزترین سینمای همه عمر ما می شود، به برکت «شزم» (سر

«جینالولو بریجیدا» به شدت از سوی دختران و زنان تهرانی تقلید شد! که البته عده ای مثل «جینا» می شدند و عده ای مثل «لولو» ... و کمی شبیه هنرپیشه ایتالیایی!؟

یک هنرپیشه کمدی هم «آلبرتو سوردی» بود که دو بلورهای ایرانی در چند فیلم اول که اسم ایرانی روی هنرپیشه می گذاشتند. از جمله به آلبرتو سوردی، «علی آقا» می گفتند بعد گویا دستگیرشان شد که این اسم های ایرانی دلچسب نیست از آن صرف نظر کردند.

با این فیلم های ایتالیایی که «سینما متروپل» نشان می داد یک کارگردان ایتالیایی هم بسیار مشهور شد و به خصوص دوبله صدای او که بعدها فهمیدیم که «حسین سرشار» خواننده اپراست با آن صدای بم و حالت خاصی که به کلمات این کارگردان می داد که (اغلب خودش هم در فیلم بازی داشت) به نام «ویتوریو دوسیکا» مردی خوش تیپ باموهایی فلفل نمکی و خوش سخن و جذاب که توی زن های هنرپیشه فیلم ها - از

قیمت تر، همه آنها یک قیمت داشت. و خیلی زود هم حراجش به ته می کشید و ملت می بردند. «سردبیر»

اما خاطرات دوستان «پرویز ادایی» به سینمای البرز رسیده بود که از فیلم های «تارزان» خاطرات خود را نقل می کرد که چگونه شیرین کاری های «تارزان» تماشاچیان را به هیجان می آورد (اما) ... نویسنده شرح خاطرات از اینجا - چون قصدش توصیف خیابان لاله زار نبود - بلکه شرح سینماها و فیلم های آن بوده است، گریزی می زند به «سینما کریستال».

### سینمای نوظهور ایتالیایی

سینما کریستال در کمربت خیابان لاله زار نو بود. خیابانی در ادامه لاله زار که از چهارراه اسلامبول - یک خیابان شرقی و غربی این دو خیابان را از هم قطع می کرد - که نبش آن کافه پارس بود و طرف دیگرش ساندویچ فروشی و کفاشی و کمی بالاتر از چهارراه اسلامبول - لاله زار سینما متروپل بود. (بعد می رسیم به شرح خیابان اسلامبول) سینما متروپل سابقه چندانی نداشت و (بعداً آن را به قلم «دوایی» می خوانید) ولی زمان ما (دهه ۳۰) این سینما با فیلم های دوبله ایتالیایی «برنج تلخ» سیلوانا منگاتو - به خصوص با پر و پاچه عریان و شلوارک داغ و سینه های برجسته نمایی از او را با تخته سه لایی بلند بالایی سر چهارراه اسلامبول / لاله زار آویخته بودند که غوغا می کرد. «آرتیسته» این زمان هم دیگر «کلارک گابل» و «برت تالیور» و «جوننی ویسمولر» و ... نبودند بلکه هنرپیشه خوش سیمای ایتالیایی بود به نام «مارچلو ماسترویانی» به خصوص «دوبله» فارسی آن در ایتالیا این فیلم ها را پرمرتتری تر کرده بود.

با «سیلوانا منگاتو» خیلی زود سینما روهان تهران «جینالولو بریجیدا» و پشت بندش «سوفیا لورن» را شناختند که هر دو معرکه ای از سکس و زیبایی بودند و به خصوص آرایش مو و صورت



# "DEVOLUTION"

فیلمی از احمد بهارلو و راد بهارلو

روایت تازه‌ای از مصیبتی بزرگ که  
سی و سه سال است بر ایرانیان نازل شد است

## سینمای ایتالیا جلوه تازه‌ای به خیابان لاله زار نو داد و هنر پیشگانی ایتالیایی گل کردند!

ظاهراً می‌کشت، و یک پروفیسور بدجنسی او را نمی‌دانم چطوری معالجه می‌کرد، ولی از کله و دست‌های این مرد همانطور برق در می‌آمد، و سپس این مرد که هیچ قدرتی جلودارش نبود می‌رفت و به دستور آن پروفیسور کارهای ناباب می‌کرد، که پیدا بود تأثیر برق، غیر از عوارض جسمی و نورانی کردنش، مغز او را هم تکان داده است! این فیلم را در سینمای خورشید دیدم.

فیلم «دیکتاتور کبیر» چاپلین را هم یادم هست که اولین بار در همین سینما دیدیم، تا چندین سال بعد آراسته به دوبله‌ی خاص و مشهور مولن روژی (از جمله آواز «چرخ چرخ عباسی - خدا منو نندازی») در سینمای مولن روژی هم تماشا کردیم. از این فیلم بیشتر از هر جای دیگری بازی چاپلین با آن بادکنک بزرگ به خاطرماند... هر سه‌ی این فیلم‌ها را در کنار برادرم دیدم، که سینمای خورشید قطعاً جای خواهره نبود. یادم هست که وسط فیلم «شیرین و فرهاد» یک بار فیلم پاره شد و چراغ‌ها روشن شد و عموم تماشاچیان شروع کردند رو به آپاراتخانه و خطاب به آپاراتچی داد زدن: «دزدید! دزدید! آقا ندد...!» (اشاره به این که آپاراتچی مخصوصاً فیلم را قطع کرده که از وسط آن در بیارود و بیرون بفروشد. انکار که در ساعت خارج از سانس نمایش نمی‌شد دزدید!). البته کلمه «آقا» را من می‌گویم و آنها کلمات دیگری به کار می‌بردند. در این سینما بوی عطر «کتی» و «سوآدو پاری» نمی‌آمد و بوهای دیگر می‌آمد که باز باعث خطاب‌ها و شعارها و داد و فریادهای دیگری می‌شد...

از فیلم «شیرین و فرهاد» صورت جذاب فرهاد را یادم است و این که مثل درویش هاردای سفید و بلندی به تن داشت و موهایش روی شانه اش رها بود. به خاطر نمی‌آورم که فارسی بودن زبان فیلم و این که تمام حرف‌ها را می‌فهمیدم اثر چندان عمیقی در من کرده باشد. صحنه‌ای که خوب یادم هست فرهاد را پیش خسرو پرویز آوردند که بر تخت سلطنت نشسته بود (و عاقبت به دیدار جمالشان بعد از هزار جور تصویر که راجع بهش داشتیم می‌رسیدم) و خسرو پرویز پرسید: «نام معشوق تو چیست؟» و فرهاد جواب داد: «نام شیرینی دارد...» یک جاهم یادم هست که پیرزن قوزی زشت رویی نزد فرهاد که در کوه مشغول سنگتراشی بود آمد و نه گذاشت و نه برداشت و بی مقدمه گفت: «شیرین مرد...!» و فرهاد هم معطل نکرد و با همان تیشه سنگتراشی که دستش بود محکم توی سر خودش زد و بعد از دور نشان داد که هیگل ریزش غلت و واغلت زنان از کوه سرازیر شد و برادره به من سقلمه زد که: «عروسکه!»

(ادامه دارد)

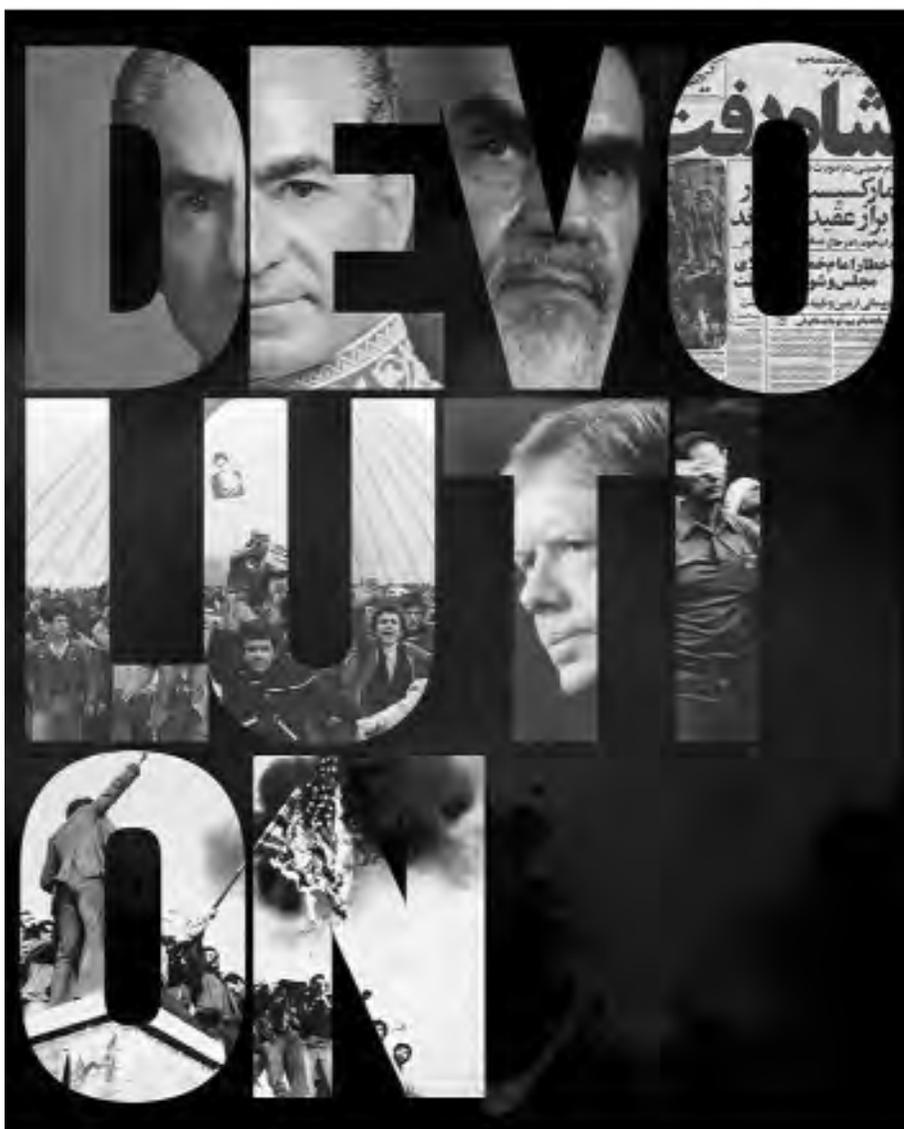
دیده شود، و من درست دلایل مخالف او را در این مورد داشتم) خوب یادم هست که در جواب این پیشنهاد گفت:

«خیابون شاهرضا که خیابون نیست، بیابونه! ... و این خیابان در آن سال‌ها واقعاً آنقدر خلوت و بدون رفت و آمد، بود.»

### تنقلات وسط فیلم

«همین جا و تا یادم نرفته بگویم که بیشتر و یا تمام سینماهای آن موقع‌ها فیلم‌ها را فقط با یک آپارات نشان می‌دادند که معنی اش این بود که نمایش فیلم تقریباً هر بیست دقیقه، نیمساعت یا چهار دقیقه یک بار (بسته به ظرفیت قرقره‌ی فیلم) قطع می‌شد، چراغ‌ها روشن می‌شد، صفحه‌های خراشدار آواز فرنگی به صدا در می‌آمد، «آجیل - لیموناد»‌ی‌ها سینی تنقلات بر سر دست و: آجیل - لیموناد - پسته - تخمه - مسقطی گویان! با ظرافت و مهارت یک رقص باله در میان ردیف باریک صندلی‌های سینما به گردش در می‌آمدند و بسته‌های پسته و تخمه‌های پوسیده و کهنه را که در زوروق‌های جذابی پیچیده بود به دست مشتری رسانده و پولش را می‌گرفتند. این عمل، یعنی فروش تنقلات در اغلب سینماها در جریان نمایش فیلم و در تاریکی سینما هم البته ادامه داشت و فروشندگان با دقت تحسین انگیزی جنس را به مشتری رسانده و وجه اش را وصول و بقیه پول را رد می‌کردند، و حداکثر عنایت آنها نسبت به مشتری و حرمت فیلم - اگر مشتری خیلی مجذوب فیلم بود - این بود که قدری دولا - دولا راه می‌رفتند... فیلم‌ها هنوز از دوبله خیلی فاصله داشتند و با ترجمه‌هایی که لابلای فیلم گنجانده شده بود برای تماشاچی مفهوم می‌شدند. پایین تر از سینمای البرز رو به جنوب، رو به میدان توپخانه در ضلع شرقی خیابان لاله زار (همان طرف سینمای ایران) سینمای خورشید بود که اینجا هم فیلم‌هایی از نوع درجه دوم برای تماشاچی درجه دوم نشان می‌داد (بعدها مخصوص فیلم‌های مصری شد با نام‌های ام‌کلثوم، فریدالتریش، اسماعیل یاسین و ساز و آواز عربی) آدم‌هایی که سرووضع یا میزان حقوق و یا طول و عرض جغرافیایی محل زندگی و سابقه و شناسنامه و این‌هایشان به آنها جرئت بالاتر آمدن از حد و مرز خاصی را در امتداد خیابان لاله زار نمی‌داد.

من در این سینمای خورشید که سینمای مندرسی بود به خاطر دارم که فیلم «خسرو و شیرین» را (که به «شیرین و فرهاد» مشهورتر بود) دیدم و یک فیلم خارجی که مایه‌های وحشتناک داشت به اسم «سری که می‌درخشد» (سرگذشت مرد هیکلدار و بدقیافه‌ای - که بعدها فهمیدم اسمش «لون چانی» یا «لان چینی» پسر است و نمی‌دانم چی می‌شد که برق او را می‌گرفت و



برای سفارش خرید و اطلاعات  
بیشتر لطفاً به وب‌سایت  
WWW.DEVOLUTIONMOVIE.COM  
یا با تلفن: ۹۳۵۰-۴۹۱-۲۰۲ رجوع فرمائید.



# تاریک سرای ویران را، رنگ و روغن نزنیم و عجزه ها را بزرگ و دوزک نکشیم!

## قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی نیاز به ترمیم، مرمت، اصلاح ندارد، دور انداختن و سوزاندن است!

که با خون جوانان ایران - زنده است و هم چنین دیگرانی از همین جنس و فقره؟! این شورا را چه کس و یا کسانی تعیین می کنند؟ رهبر و چند تنی را که قوه قضاییه انتخاب می کند که خود آنها هیچ مشروعیتی ندارند چرا که خود رئیس قوه قضاییه «منتخب رهبر» است پس همه چیز در شخص «رهبر معظم» خامنه ای اعظم خلاصه می شود.

این «توضیح واضحات» را از آن رو نوشتم که دریابیم در چه جاه و یلی به نام قانون اساسی جمهوری اسلامی افتاده ایم و چه تاریک سرایی است، آیا می توان در این تاریک سرا نوری را جستجو کرد؟ به نظر می رسد این محال باشد، پس دیگر بر طبل اصلاح رژیم نکوبیم این قانون از پایه مشکل دارد همه ی ایرانیان از هر گروه و دسته باید در پی برکندن این قانون و در نهایت رژیم برآورده از آن باشند، هیچ نوع بزرگ و دوزکی این رژیم را بریانگه نخواهد داشت معماران برونی نه درونی باید از نوبنایی نوسازند و برای این منظور اول باید این خانه کهنه و موربانه گرفته را در هم کوبید و از نو با ارکانی

استوار، اساس یک خانه نو را گذاشت. ما هیچ جزاین در برابرمان نداریم، رنگ و روغن زدن به این ساختمان ممکن است شکل ظاهری آن را برای مدتی کوتاه «جلوه ای» بدهد اما ساختمان پوسیده است و موربانه خورده و فروریزی آن حتمی است. امروز باید با پس زدن پرده ها به طور روشن و شفاف، بدون هیچ واهمه ای به تلاشی چند برابر دست زد تا قبل از فروریزی کامل فکر و اندیشه ای بشود و مردم کمتری زیر آوار بمانند و عمق فاجعه چند برابر و چند برابر نشود.

کشورهای جهان هستند؟! در حالی که این خود آغاز صدور بنیادگرایی اسلامی به سبک و سیاق گردانندگان رژیم تهران است و نتیجه اش را هم در جلوی چشم خود داریم در برپایی گردان های مرگ و سپاه قدس و فرستادن تروریست به این سو و آن سوی جهان پیامدش این است که این حکومت هم اکنون چتر حمایتی برای بسیاری از تروریست هایی است خود را زیر سایه اسلام پنهان کرده اند و در مجموع حاصل خدمتشان به اسلام کاشتن تخم نفاق در جهان، آشوب طلبی و آشوب آفرینی و برهم زدن نظم جهانی.

پرسش این است که چگونه می توان قانون اساسی رژیمی را تأیید کرد که سرآغازش حتی نیم سطری هم پیام دوستی و حس انسانی و صلح جهانی در آن نیست حالا چگونه می توان به درون این قانون نقب زد و به مواردی رسید که بویی از شرافت انسانی در آن باشد. در این قانون اساسی کج و کوله رژیم، حتی در مواردی که خواسته اند

۱۵۱

جدی پرده ابهام ولی فاجعه آمیز این حکومت را کنار زده باشند. همواره سعی آنها در این بوده است جایی را برای خود در این رژیم حفظ کنند و این به معنی دادن آدرس غلط به کسانی است که گول عنوان «برنده جایزه صلح نوبل» را می خورند و جالب اینجاست که یاران صمیمی سابق خانم در درون ایران و در زندان های پر از خشونت رژیم با شهامتی توصیف ناپذیر رو در روی رژیم استبدادی ایستاده اند و اساس رژیم را - که برمی گردد به قانون اساسی - آن زیر پرسش و بازخواست برده اند. با نگاهی به بگیرو و ببندهای مداوم رژیم - آن همه از میان روزنامه نویسان و نویسندگان و دانشجویان و وکلای دادگستری و زنان و مبارزان حقوق بشر - در خواهیم یافت که اکثر آنها در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی جانمی گیرند و

د ر

نامه برخی از به اصطلاح - روشنفکران و دگرانديش و یا روشنفکر دینی - (که من اصولاً نمی فهمم که «روشنفکر دینی» چه صیغه ای است) در توصیه به انقلابیون تونس، مصر و لیبی منتشر شد.

در رأس این گروه خانم شیرین عبادی و حجت الاسلام سابق «اشکوری» دیده می شوند. خانم شیرین عبادی - که عنوان «برنده صلح نوبل» را هم یدک می کشد - یک شیرین کاری دیگری را به مجموع شیرین کاری های خود اضافه کرده اند - وی در این نامه گفته شده است که: شما از آنچه بر سر ما مردم ایران آمده است پرهیز کنید و راهی را نروید که مردم ایران رفتند و حالا بسیار پشیمان هستند و هیچ سودی در پی نداشته است! این نامه به خودی خود هیچ ایرادی ندارد. ایراد از آنجایی شروع می شود که همین خانم عبادی و آخوند اشکوری هنوزم

که

هنوز است در بوق ها

می دمند که قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایرادی ندارد! ولی در این توهمات هستند که «این قوانین اجرا نمی شود!» یعنی اینان با سازی می رقصدند که اصلاح طلبان آن را می نوازند. و این در حالی است که دیگر کسی نیست که نداند همه ی نکبت و بدبختی مردم ایران از همین قانون اساسی جمهوری اسلامی سرچشمه می گیرد.

در مورد رد این قانون ضد مردمی متخصصان بسیار گفته اند و نوشته اند اما نمی دانم چه وحشتی در دل این دسته از به اصطلاح دگرانديشان وجود دارد که به هیچ وجه دوست ندارند پرده ها را کنار بزنند و بروی جاده واقعیت ها گام بردارند. اگر از عواقب گفته هایشان در مورد رژیم جمهوری اسلامی می ترسند تا شاید در جایی به کسی از کسان آنها صدمه ای برسد حداقل آن این است که سکوت کنند و در دفاع از «قانون اساسی جمهوری اسلامی» برنیایند!

آنها هیچ موردی به طور شفاف و روشن سخن نمی گویند (یا حداقل من نشنیده ام)؟! که به طور

این میان - کسانی هم هستند که دارند بخیه به آب دوغ می زنند و می خواهند با هر جور سر هم بندی این قانون اساسی را توجیه کنند.

پرسش این است: در مرحله اول آیا می توان به آن قانون اساسی ای - که برپایه ی منشور جهانی حقوق بشر استوار نباشد و بر اساس همه ی آزادی های مندرج در این قانون شکل نگرفته باشد - به آن آمیدی داشت یا چون خشت اول همان بنایی است که کج گذاشته می شود که این بنا تا ثریا کج خواهد رفت!؟

در مقدمه قانون اساسی رژیم و در یکی از مواد آن تصریح و تأکید شده است که: «می بایستی به همه نهضت های آزادی بخش اسلامی کمک شود آیا این تأکید می تواند اساس درستی برای مردمی باشد که خواهان صلح با همه ی

دموکراسی را در آورند - و گفته شده که همه ی آزادند تا حزب و سازمان و اتحادیه داشته باشند - بلافاصله در آخر آن اضافه می شود به شرط آن که با «مبانی اسلام» بخواند، حالا این «مبانی» را چه کسانی تعیین می کنند، شورای نگهبان، قانون اساسی، خونخواران حرفه ای چون جنتی فرتوت - دراکولایی



## نیوتیزم / خویشاوندپروری

### Nepotism

نیوتیزم یا خویشاوندپروری اصطلاحی است از واژه ایتالیایی Nepotism به معنای «هواداری از پسر عموها». ریشه‌های قدیمی تر این کلمه به واژه لاتینی Nepos و یا Nepotis به معنی «نوه» می‌رسد.

در زبان سیاست اصطلاح نیوتیزم به معنای به کار گماشتن خویشان در کارهای عمومی یا دادن امتیازات دیگری به آنان و پشتیبانی و حمایت از اقوام و بستگان به ویژه در اعطای پست های سیاسی به آنان است.

## مدرنیسم / نوگرایی

### Modernism

به فرایندی در جهت هماهنگ ساختن نهادهای سنتی با پیشرفت علوم و تمدن اطلاق می‌شود. به عقیده «ژاک برک» یکی از محققان فرانسوی: «نه در پی تجدد بی ریشه و اساس باید بود و نه خواستار حفظ اصالتی که جایی در آینده ندارد».

مدرنیست به کسی گفته می‌شود که روح میهن دوستی، بردباری و مدارا، آزاد منشی و آزادفکری و شهامت و فداکاری در راه افکار و عقاید خود داشته باشد و عواملی از فرهنگ ملی خود را حفظ نماید.

## محاکمات نورنبرگ (۱۹۴۶ - ۱۹۴۵)

### Nuremberg Trials

به دنبال کشف جنایات نازی ها در اردوگاه های اسیران جنگی و نیز کشتار و قتل عام بی رحمانه ای که در مناطق اشغالی خود طی چند نسل متوالی انجام داده بودند، طی سال های ۱۹۴۶ - ۱۹۴۵ بسیاری از سران نازی که موفق به فرار یا پنهان شدن نگردیده بودند، در دادگاه های مختلف به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و مجازات شدند. یکی از محاکمات در دادگاه «نورنبرگ» در آلمان صورت گرفت. علت انتخاب «نورنبرگ» جنبه سمبولیک آن بود زیرا هیتلر و نازی ها بسیاری از اجتماعات و تظاهراتشان ابتدا از نورنبرگ یا مونیخ در جنوب آلمان بود.

قضات بین المللی از چهار کشور شوروی، آمریکا، فرانسه و انگلیس، و ده ها مشاور و وکیل مدافع از کشورهای دیگر کار محاکمه و دفاع از متهمان را بر عهده داشتند. سرانجام رهبران درجه اول نازی اعدام شدند و بقیه آنان منجمله «هس» معاون هیتلر به حبس ابد محکوم گردید.

غلامرضا علی بابایی

ملی مطرح شده و مسائلی را پیرامون آن عنوان کرده اند که در زیر به پاره ای از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱ - کاربرد مفهوم منافع ملی متضمن نوعی مشروعیت بخشیدن به عملکرد نظام سیاسی است، بدین معنا که از دوران تشکیل حکومت های ملی (نیمه دوم قرن هیجدهم) کلیه نخبگان سیاسی، بدون توجه به ساختار حکومتی آنها، رفتار سیاست خارجی خود را بر اساس منافع ملی توجیه کرده اند؛ هر چند تحلیل دقیق پاره ای از نظام های سیاسی از لحاظ کاربردی و ساختاری نشانگر مرجع بودن منافع فردی و گروهی بر منافع ملی است.

۲ - مفهوم منافع ملی دارای بار ارزشی است؛ زیرا هر یک از دولت ها دارای برداشت خاصی از منافع ملی می باشد، بدین معنا که امکان دارد تأمین منافع دولت (الف) به منزله خدشه وارد شدن بر منافع دولت (ب) تلقی شود (بازی با حاصل جمع صفر).

۳ - رابطه مستقیمی میان حوزه اطلاق منافع ملی و میزان برخورداری دولت ها از قدرت و توانایی وجود دارد. در این روند، با افزایش قابلیت های نظام امکان دارد تعریف مجددی از هدف ها و منافع ملی به عمل آید.

۴ - منافع ملی بر اساس ویژگی های ساختاری و مختصات نظام ایدئولوژیک تعبیر و تفسیر می شود.

به طور کلی، سیاست خارجی دنباله

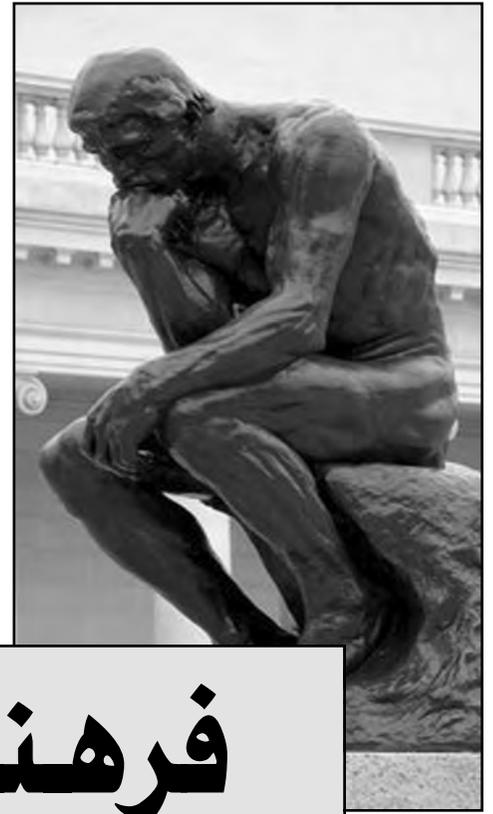
می دهند، در حالی که گروه دیگر آن را بر پایه مبارزه بین دیدگاه های ذهنی و تقدم ها تحلیل کرده و ضمن برشمردن منافع ملی - به صورت پیامدها (داده ها) ی سیاسی - آن را در هیأت هنر مطرح می‌کنند.

در هر حال این مفهوم را می‌یابد بر اساس سنتزی از دو رهیافت عینی و ذهنی مورد بررسی قرار داد. «هانس مورگنتا» به عنوان یکی از طرفداران مکتب واقع گرایی منافع ملی را مترادف با تعقیب قدرت یک دولت می‌پندارد.

واقع گرایی قدرت را امری ضروری برای تأمین دولت ها تلقی می‌کنند. به رغم آن که واحدهای سیاسی هدف های دیگری را در سیاست خارجی خود دنبال می‌کنند، ولی بر اساس این نظریه، «قدرت» تمام هدف های مزبور را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مکتب مزبور بر ناموزون و ناهمگن بودن منافع دولت ها استوار است، از نظر «مورگنتا»، حداقل خواست یک دولت حفظ و

حراست هویت فیزیکی (تمامیت ارضی)، سیاسی (حفظ رژیم) و فرهنگی (حفظ هویت ارزشی و هنجارهای تاریخی) است که در سایه برخورداری از توانایی ها و قدرت لازم می‌توان به آن جامه ی عمل پوشاند.

«مورگنتا» به دلیل عدم دقت در به کار بردن دو مفهوم انتزاعی قدرت و منافع، مورد انتقاد شدید مکتب علم گرایی در روابط بین الملل قرار گرفته است. ولی



# فرهنگ اصطلاحات سیاسی

## منافع ملی

### National Interest

این منافع هدف اصلی و تعیین کننده نهایی در جریان تصمیم گیری سیاست خارجی یک کشور محسوب می‌شود. منافع ملی یک مفهوم کلی از عناصری است که مهم ترین احتیاجات حیاتی کشور را تشکیل می‌دهد. این عناصر عبارتند از حفظ موجودیت، استقلال، تمامیت ارضی، امنیت نظامی و رفاه اقتصادی.

هنگامی که منافع ملی کشورها هماهنگ باشد، این کشورها به طر مشترک برای حل مشکلات فعالیت می‌کنند، ولی اگر منافع ملی آنها مغایر یکدیگر باشد، رقابت، تنش، هراس و سرانجام جنگ می‌آفریند. روش هایی که دولت ها برای حل و فصل اختلافات مربوط به منافع خود ابداع کرده اند؛ شامل توسل به دیپلماسی، تسویه مسالمت آمیز اختلافات، حقوق بین الملل، سازمان های منطقه ای و بین المللی، می‌گردد. انواع منافع ملی عبارتند از: منافع



سیاست داخلی است. بر این مبنا، مختصات نظام سیاسی از لحاظ ساختاری و رفتاری می‌تواند نقش مؤثری در شیوه تبیین منافع، استراتژی ها و اهداف ایفا کند.

در مقابل این انتقادات، او اعتقاد داشت که این مفاهیم ماهیتاً دارای خصلت انتزاعی بوده و نباید آنها را بر اساس مقیاس های کمی توضیح داد. در طول زمان، پرسش هایی چند در مورد منافع

موازی، منافع متعارض؛ منافع مشترک؛ و منافع اختلاف زا. در روابط بین الملل، گروهی منافع ملی را در قالب های عینی و عقلایی و بر اساس رهیافت علمی مورد بررسی قرار



دکتر ناصر انقطاع

در سیسد(سیصد) و اندی سال، پایداری ایرانیان در برابر تازیان، که نفس آنها را به شماره انداخته بود بزرگمردی از سیستان، سرزمین مردان خستگی ناپذیر آن سامان به پا خاست و پله پله نردبان پیشرفت و سرداری را پیمود و اندک اندک نامش در سراسر ایران پهناور آن روز، برای همه آشنا و نماد پایداری و ستیز در برابر بیگانگان شد.

نخستین کوشش او دستورش به نزدیکان و یارانش - که ستون پیشرفت وی بودند - این که جز به زبان پارسی به زبان دیگری سخن گفته نشود، در حالیکه این روش در کشور ما، پس از نزدیک به دو سده چیرگی بیگانگان، همه گیر نشده بود، سهل است، زبان تازی روز به روز گسترش بیشتری یافت.

اکنون که سخن از گرایش یعقوب و کارکنان دربار او به پارسی گویی است، شایسته است از رویدادی که در دیدار یکی از پیک های خلیفه، در پیشگاه یعقوب رخ داد، یاد کنیم.

تاریخ نویسان نوشته اند که یعقوب پسرعمویی داشت که در عین دلآوری و بیباکی و دلبستگی سخت به یعقوب، مردی شوخ و نکته سنج بود، و یعقوب او را «سرپرست تشریفات» خود نیز کرده بود. نام وی «آزهر» بود.

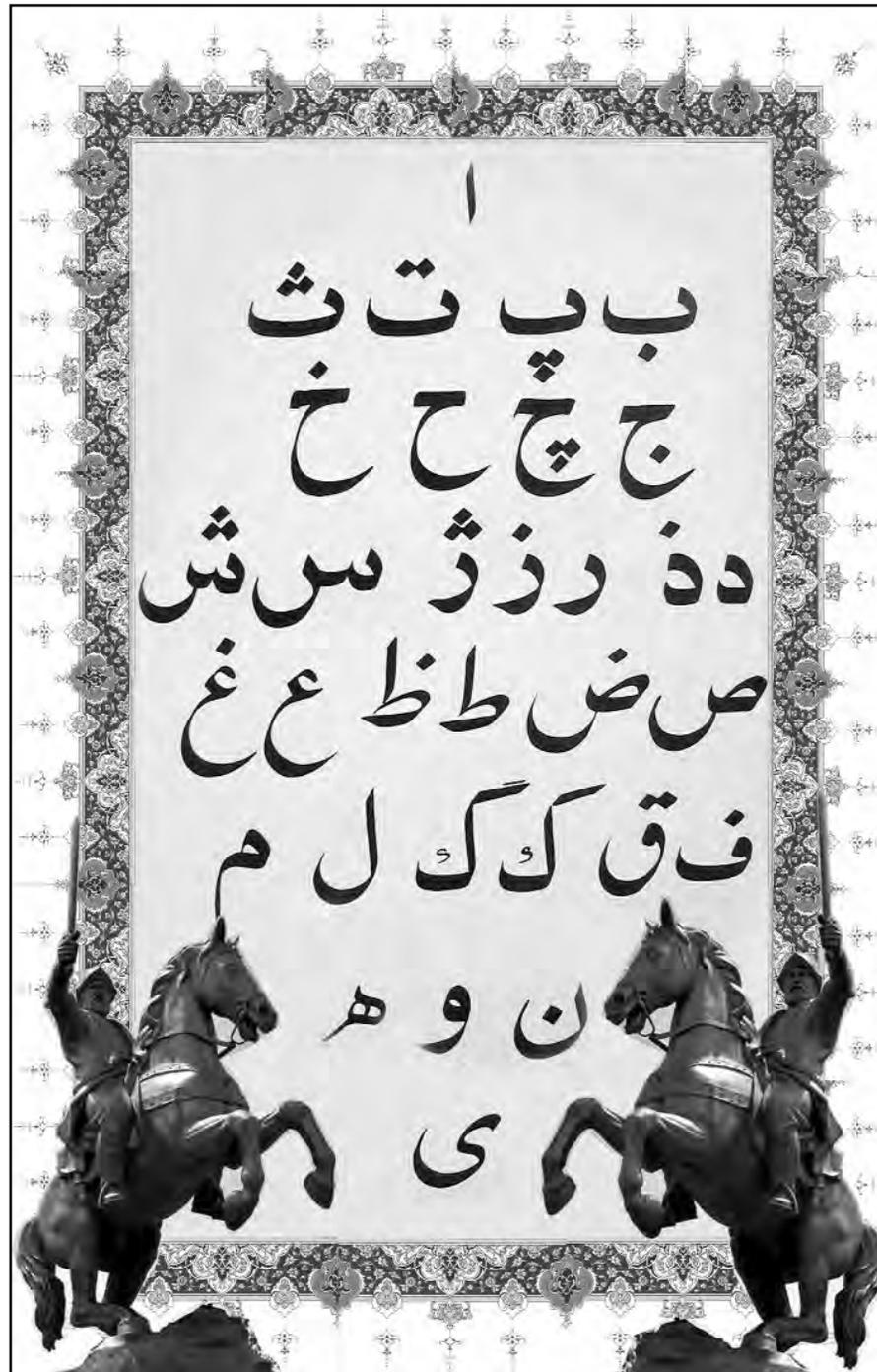
روزی هنگام شامگاه، نگهبانان یعقوب به آگاهی رسانیدند که پیکی از سوی خلیفه، به دربار امیر سیستان آمده است.

«آزهر» بی درنگ به پیشباز بیک رفت و به زبان تازی شکسته بسته ای به او گفت: «صَبَّحَكُمُ اللهُ بِالْخَيْرِ!» (یعنی: بامداد شما را خداوند به خیر و نیکی کند)

یعقوب که اندکی زبان تازی می دانست، پی برد که «آزهر» اشتباه بزرگی کرده است. زیرا شامگاه بود، و می بایست گفت: «مَسَاءُ كُمْ اللهُ بِالْخَيْرِ». (یعنی خداوند شامگاه شما را به نیکی بگذراند) و به آزره گفت: این چگونه سخن گفتن است، آن هم نزدیک مرد تازی؟

«آزهر» پاسخ داد: بر من خرده مگیر، من می خواستم فرستاده خلیفه بدانم که اگر در دربار تو، حتا یک تن پیدا شود که به تازی سخن بگوید، سخن گفتن او نادرست است!

xxx



# به زبانی که من اندر نیابم چرا باید گفت...؟!!

## بدین ترتیب اولین سنگ بنای کاخ ماندگار زبان فارسی گذاشته شد!

در روزی دیگر پس از پیروزی بر هرات، سران شهر، برای گفتن شادباش پیروزی به یعقوب در تالار پذیرایی او به پیشگاه وی رسیدند و یکی از چامه سرایان، چامه ای را که به تازی (عربی) سروده بود چنین خواند:

قَدْ أَكْرَمَ اللهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَالْبَلَدِ  
بِمُلْكِ يَعْقُوبِ ذِي الْأَفْضَالِ وَالْعَدَدِ  
قَدْ آمَنَ النَّاسُ، نَحْوَاهُ وَعَزَّتْهُ  
سِتْرٌ مِنَ اللهِ فِي الْأَمْصَارِ وَالْبَلَدِ.

.....  
هنگامی که چامه سرای چامه ی خود را پایان داد، یعقوب روی در هم کشید و گفت:

«به زبانی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟!»  
(برخی از تاریخ نویسان نوشته اند که یعقوب تازی نمی دانست. ولی چند تن دیگر نیز نوشته اند که او اندکی تازی می دانست)

یعقوب به هنگام گفتن این سخن، روی خود را به «محمد فرزند وصیف» - که دبیر و نویسنده فرمان های خود - کرده بود، محمد فرزند وصیف، از آن پس به پارسی سرودن چامه را آغاز کرد. بر این پایه گروهی «محمد وصیف» را نخستین چامه سرای پارسی گوی ایران، پس از اسلام گفته اند، و یعقوب را نخستین پایه گذار زبان پارسی در گفته ها و نوشته های رسمی دولتی (که سراسر ایران به زبان تازی بود) می دانند. زیرا تا آن روز، زبان رسمی و نوشته های دولتی در سراسر ایران به زبان تازی گفته و نوشته می شد. و اگر روش تازی گویی و تازی نویسی دنبال می شد، روشن نبود که آیا امروز زبان ما، پارسی بود، یا تازی - (ولی باید افزود که بیشترین تاریخ نویسان، نخستین سراینده چامه را به زبان پارسی، به «حنظله ی بادغیسی» (بادخیزی) نسبت داده اند - برخی دیگر از پژوهندگان، چامه سرایی به زبان پارسی را تا زمان بهرام گور کشانیده اند).

اما فرمان ارزشمند یعقوب و سخن استوار و قاطع او، پایه ی «رسمی دانستن» زبان پارسی را در ایران گذارد و پس از وی، سامانیان و آل بویه نیز زبان پارسی را گسترش دادند و از نابودی آن پیشگیری کردند.

نویسندگان کتاب های تاریخ درباره سیستان، از آن میان نویسنده تاریخ سیستان در این باره می گوید:

«... چون این شعر را در نزد یعقوب به تازی خواندند، و او، عالم نبود (یعقوب تازی نمی دانست) و دریافت. محمد فرزند وصیف حاضر بود و ادب نیکومی دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود.

پس یعقوب گفت: «چیزی را که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟!...» و اندر عجبم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود که از پیش یعقوب. (در ایران، پیش از یعقوب کسی را یارای این که زبان پارسی را از دربار خود، وا کند، نبود)...»

## «یعقوب» و دل‌بستگی به پدیده‌های فرهنگ و ادب ایران!



## چگونه زبان پارسی به دستور یعقوب، پایدار و ماندگار شد!

در همان روز (یا پس از پیروزی یعقوب بر کرمان) محمد فرزند وصیف نخستین چامه پارسی را بدینگونه سرود:

۱- ای امیری که امیران جهان خاصه و عام/ بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام/

۲- ازلی خطی، در لوح که فلکی بدمید/ بی «ابی یوسف» یعقوب بن اللیث همام/

۳- به تمام آمد «زنبیل» و کتی خورد به لنگ/ «لتره» شرشکر «زنبیل» و هباگشت گنام/

۴- عمر «عمار» تورا خواست و زوگشت بیری/ تیغ تو کرد میانجی، به میان دد و دام/

۵- غم او نزد تو آمد، که تو چون نوح بزی/ در «اکار» تن او، سراو، باب «طعام»/

xxx

چون شاید خوانندگان به اصطلاح های چامه محمد و وصیف در آن زمان آگاه نباشند، آن را به زبان امروزی می آوریم.

وصیف در چامه‌ی بالا چنین می گوید:

۱- ای فرماندهی که فرماندهان گیتی از بالا تا پایین، همه برده و نوکر و سگ بند، و غلام تو هستند.

۲- نخستین سرنوشتی که در لوح آفرینش برای «ابو یوسف» (یعقوب) نوشته شد. همام (دلیر و دلاور) بود (ابو یوسف) پیشنام یعقوب بود، در جایی که در هیچ جای تاریخ نوشته نشده است

## به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)

۲- جشن‌های ایرانی

۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد

۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)

۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)

۶- توفان زرد (چاپ دوم)

۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)

۸- منم بابک (چاپ دوم)

۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)

۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱

۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲

۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳

۱۳- حافظ و کیش مهر

۱۴- شیر گریان



تلفن: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱

تلفن: ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

## سین. نائینی سوئیس

هر انسانی اشتباه می‌کند. هیچ کس نیست که خطا نکرده باشد. هر خطا و اشتباهی نیز قیمتی دارد که باید آن را پرداخت.

سی و سه سال پیش ما اشتباهی کردیم که سه دهه است در حال «پرداخت بهای سنگین» آن هستیم. اما انسان باهوش کسی است که بتواند از «خطایی که مرتکب شده» بیاموزد و از راه نادرستی که رفته است، دوباره نرود و بتواند معادل «پرداختی» که کرده چیزی هم به دست آورد.

باهوش تر و زرنگ تر از او کسی است که از خطای دیگران سود ببرد بدون آن که همان اشتباه را مرتکب شود.

دسته ای از اشتباهات است که ما «خود مرتکب می شویم» و کسی یا عاملی در آن دخالت ندارد. ولی «خطاهایی» است که دیگران با سوء نیت ما را به ارتکاب آن تشویق می‌کنند و با ترفندهایی ما را به انجام آن وامی دارند. خطاهایی مانند «خطایی که سی و سه سال پیش» ما را به ارتکاب آن واداشتند.

با این حال آن چه که به عنوان درس از این «خطای همگانی» به دست آوردیم شاید به قیمتی که پرداختیم (هرچند گران) بیارزد.

امروز اکثریت ملت ایران به اشتباه خود پی برده اند و درس گرانبهایی از آن آموخته اند که «اختلاط مذهب و حکومت» امکان پذیر نیست، زیرا موجب ضرر و زیان هم مذهب و هم حکومت است... و تجربه های دیگر، از جمله باز شدن مشیت روحانی نماها...!

در سال ۸۸ پس از انتخابات جعلی ریاست جمهوری، به دنبال آقای موسوی و کروبی که با ادعای «تغییر»، مردم به انتخابات و حوزه های رأی گیری آمده بودند، به میدان آمدیم تا شاید بتوانیم اشتباه گذشته را ترمیم کنیم.

با حرکت چند میلیونی در داخل و حمایت هموطنان در خارج و دادن کشته ها و زخمی ها و زندانی های بی شمار، متوجه شدیم که در حال «خطای دیگری» هستیم و به همین سبب خود را پس کشیدیم. چرا که دانستیم که هدف «تعمیر» است و نه «نوسازی».

هدف نگاهداشتن رژیم حکومت اسلامی و ولایت فقیه است نه برقراری یک «حکومت مردمسالار» که بر مبنای حقوق و آزادی های شناخته شده روز، باشد.

به نظر من شاید این بتواند پاسخی باشد به کسانی که می گویند چرا ما نتوانستیم؟ این



# تجربه ما را از داخل «دوزخ» پذیرید!

«عواقب وخیمی» که هنوز در آن دست و پا می‌زنیم، اندیشیده اند؟

به نظر می‌رسد که نه! آنها می‌خواهند اشتباه ما را تکرار کنند و بهایی را که ما پرداخت کرده و می‌کنیم خود به تنهایی بپردازند.

تونس که به نظر می‌رسید از جهت فرهنگی پیشرفته تر از سایرین باشد به دامن حزب «النهضة» افتاد و می‌رود تا شریعت را در تونس پیاده کند. این که می‌گویند «غنوشی» گفته: «مایویکنی ببوشید! در کافه ها می‌بنوشید! از همان حرف های خمینی در اوائل و در باغ سبزه های اوست.

در لیبی پس از کشته شدن ده ها هزار نفر، آقای «جبرئیل» اولین پیام خوشش آن بود که مردها از این پس می‌توانند چند زنه باشند. گویا تمام مشکل مردم لیبی از قسمت تحتانی اندام بوده است!؟

حضرت «جبرئیل» می‌خواهد شریعت را در لیبی پیاده کند. در مصر نیز اگر انتخابات باشد باز «اخوان المسلمین» برنده خواهد بود و قانون، «قانون شرع» خواهد شد. می‌گویند اسلام مدرن، اسلام ترکی!! مگر مذهب (مدرن و سنتی) دارد. مگر می‌توان قرآن (که به جای خود) حتی احادیث و روایات را تغییر داد؟ حجاب را رعایت نکرد، زن را جنس دوم ندانست و ...؟

اسلام بی‌وندپذیر نیست. اسلام مدرن مرا به یاد «مارکسیست اسلامی» می‌اندازد که نه مسلمان است و نه مارکسیست و کمونیست. به یاد «ملی/ مذهبی» که نه ملی است و نه مذهبی! یاد «هلوی انجیری» می‌افتم که نه انجیر است و نه هلو! اسلام مانند هر مذهب دیگر قابل احترام و اعتقاد پیدا کردنی است ولی امری است شخصی و برای اصلاح روح و اخلاق و در عین حال غیر قابل تغییر و دستکاری.

اسلام برای حکومت نیست. اسلام باید در مسجد باشد همانطور که مسیحیت در «کلیسا» و یهودیت در «کنیسا».

اگر اعراب از ما نیاموختند و به راهی می‌روند که ما رفته ایم و به دوزخ رسیدیم، نوبت ماست که از خطای آنها درس بگیریم و نگذاریم «اسلام پیوندی و تعمیر شده» را به ما عرضه کنند.

راه ما راه حکومت مردمسالار و سکولار مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر است و این کار یک گروه و حزب و دسته نیست. کار یک اتحاد ملی است که همه گروه هایی که به اصل بالا معتقدند در آن سهیم باشند.

سوریه به حرکت خود ادامه می‌دهد. این کشورها درس اول که «حرکت» بود را از ما آموختند ولی آیا به «خطایی» که ما در سی و سه سال پیش کردیم، نگاهی انداخته اند و به

حرکت، موجی در منطقه به وجود آورد. که مایه آن چه که به «بهار عربی» معروف است- گردید: حرکتی که از تونس آغاز شد و به مصر سرایت کرد و لیبی و یمن و بحرین را فراگرفت و همچنان در



دکتر حسین حقیقی  
حقوقدان - چهره سیاسی



## اسلام اردوغانی!

«رؤیای اسلام اردوغان» هم چنین عده ای از اسلام شناسان آمریکایی - که فقط اسلام را از روی کتاب خوانده و یاد گرفته اند و نه مثل ماکه آن را بارگ و پوست خود آزموده ایم - این است که شاید به اعتقاد آنان بتوان بین مدرنیسم و اسلام پل زد! و گویا «اردوغان» که توانسته است ده ها ژنرال سکولار ترک را به «اتهام کودتا» علیه حکومت بازداشت کند و با آغوش باز استعفای چهار ژنرال و فرماندهی قوای نظامی ترکیه را (در اعتراض به این بازداشت ها بپذیرد) و خم به ابرو نیابد گمان می کنند که با همین قدرت نیز می توانند جلوی واپسگرایان اسلامی به شدت متعصب را نیز بگیرد.

جمعی از اسلام شناسان غرب باور دارند که باید دموکراسی و اسلامیزه شدن اجتماعی ترکیه را الگویی برای اسلام کنونی ساخت. و آن را در مقابل اسلام متعصب و رادیکال تقویت کرد. در پاکستان چندین مدرسه توسط مریبان ترک در آغوش اسلام ملایم آغاز به کار کرده است و دارند این تجربه را می آزمایند؟!

## مساجد خالی و میخانه ها پر!

تابستان (۲۰۱۱) در شهر کوچکی نزدیک بنادر مدیترانه یک هفته میهمان دوستی بودم. به این قسمت اکثراً توریست های انگلیس می آیند و حتی عده ای از آنها ویلا و خانه در آنجا خریده اند. در این شهر کوچک در جوار گلدسته مساجد، کلوب رقص و انواع کلوب های شبانه دایر است و میکساران و عشرت طلبان ضمن شنیدن آذان از بلندگوی مساجد خالی، تمام میخانه ها را پر کرده اند. گویا از اسلام فقط ندای اذان و صدای موزون لازم است تا به گوش خدا برسد. اما ظاهرأ و فعالگسی باکسی کاری ندارد. همه زنان و دختران و توریست های خارجی با شورت کوتاه (شورت داغ) در خیابان ها و بازار در حرکت هستند. همه کسبه و اصناف با همان ریخت و شمایل آنها را برای خرید و صرف غذا به داخل مغازه هایشان دعوت می کنند. در اکثر غذاخوری ها مشروبات الکلی در دسترس است و میان ساحل نشینان که خود را به آفتاب سپرده اند چند درصدی بدون سینه بند نیز هستند! گویا اسلام در اینجا رنگ

با دموکراسی و اسلامیزه شدن اجتماعی نمی توان الگویی برای اسلام در دنیای کنونی و در مقابل تعصب و واپسگرایی قرار داد!

## میلیون ها ترک ناسیونالیست با آرمان های

## «آتاترک» یک خط قرمز برای دولت به متظاهر اسلام کشیده اند!

و در صورت لزوم نیز فتواهای مورد علاقه آنان را در قالب احکام مذهبی صادر می کردند.

### کشتارهای دینی

وقتی شاه اسماعیل صفوی دست به کشتار سنی های ایران در اجبار آنان به قبول مذهب تشیع زد از ملایان وقت فتوا گرفت که اجر و ثواب کشتن یک سنی معادل با ثواب کشتن هفت کافر است. به امر او (که یک جوان ۱۴ ساله بیش نبود) در آذربایجان، سی هزار سنی را گردن زدند یا قزلباشان شکم آنها را که حاضر به لعنت به ابوبکر و عمر و عثمان نشده بودند، با خنجر دریدند.

شیخ الاسلام ها دربار عثمانی نیز به دستور سلطان وقت فتوا دادند که کشتن یک نفر شیعه رافضی، ثواب کشتن هشت نفر کافر ذمی را دارد توجه فرمایید که آن سلطان خلیفه الله در روی زمین با شیخ الاسلام های ریش دراز و بزرگ عمامه اش بعد از گرفتن این فتوا سی هزار شیعه قزلباش طرفدار صفویه را در آناتولی گردن زدند هر دو پادشاه هم خود را «سلطان اسلام» و هر دو

### خط قرمز ملت!

هنوز «اردوغان» و کابینه اش با تمام قدرتشان نتوانسته اند قانونی را که اجازه نمی دهد که دختران با چادر و حجاب به دانشگاه وارد شوند را لغو کنند. اردوغان - که همسرش همواره با حجاب در مراسم ظاهر می شود - دختر خود را نیز که نمی خواست بدون روسری باشد برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستاده است تا مشمول مقررات کشف حجاب دانشگاهی ترکیه نباشد. روزی که زمزمه تفسیر این قانون بود یک میلیون ترک ناسیونالیست با پرچم های بزرگ ترکیه و عکس آتاترک به خیابان های استانبول و آنکارا آمدند و «خط قرمز ملت» را برای دولت کشیدند.

علاوه بر این که اسلام سنی عثمانی مشکلات امام زمان شیعه و نماینده امام زمان و حالا ولایت فقیه را ندارد هر چند که شیخ الاسلام های خلفای عثمانی کار چاقی کن قدرت سلاطین عثمانی بودند

دیگری دارد یا وقتی در آمد اقتصادی و ایمان اسلامی با هم تعارض دارند اولی جذاب تر می شود.

من گاهی با مشاهده خانم های شیک با حجاب که از اطراف می گذرند به یاد «حسینیه ارشاد» می افتم و اسلام شریعتی و کتاب های مطهری. به اسلام مهندس بازرگان فکرمی کنم و به عبارت «لا اکراه فی الدین» که فعلاً در ترکیه متداول است. و بلافاصله با «قاصم الجبارین» حکومت اسلامی و رفتار زینب کماندوهای حجاب در تهران و شهرستان های ایران تسخیر می شوم به کشور ترکیه که ششصد سال خلافت اسلامی را داشت می نگرم که امروز در کجاست. و به خودمان و به ایران و به مردمان زحمتکش و وطن مان می اندیشیم که چگونه اسیر حکومتی جابر شده اند که حتی در دوره بربریت نیز مشابه آن نبوده است.

اسلام ترکیه با حکومت اسلامی ایران متفاوت است هنوز در ترکیه حکومت سکولار است.



**چکه !  
چکه !**

### شیخ به دار آویخته!

غیر از شیخ خیابانی - یکی دیگر از مشروطه خواهان و مشاهیر آزاده ای (۲۴۲ م. که او هم معمم بود و در زمان جنبش مشروطیت در تبریز فعالیت داشت و همه او را می شناختند به نام «شیخ سلیم تبریزی» در عاشورای ۱۳۳۰ (ق. ۵) به دست روس های اشغالگر به دار آویخته شد. مستبدین آن حدود از جمله «حضرت والا فرمانفرما» به شدت از شیخ سلیم کینه داشتند و به قول خودش «به شیخ سلیم لباس بلوا طلبی پوشاندند!»

### علمای اسلام و محمدعلی شاه!

به روایت زنده یاد ایرج افشار «در ایران شناسی» شیخ سلیم تبریزی در نامه ای به تقی زاده که آن زمان نماینده مجلس بود اطلاع می دهد که: «علمای اعلام ... جماعت تبریز کم کم در صدد این هستند که برای محمدعلی شاه «درجه عصمت» ثابت نمایند و ظلم های او را پوشیده و فسق او را پرده پوشی نمایند! ولکن افسوس این علمای اعلام رییس و سرپرست ندارند که دورش جمع شوند». بعد با طعنه می نویسد: اگر همت فرمایید آقای حاجی میرزا حسن مجتهد را بفرستید خوب دورش جمع شده و خروج خواهند کرد.

### اختلاس در تاریخ!

شاید اولین وزیریری که به «اختلاس مالی» متهم و در ایران به این جرم محکوم به مرگ گردید و به قتل رسید سعدالدین ساوجی وزیر الجایتو بود (۷۰۲ ق. ۵). او در وزارت با رشیدالدین شریک بود و پس از ۸ سال با هم اختلاف پیدا کردند و به این اتهام کشته شد.

### حرکت به فرنگستان

دکتر ایرج افشار در «ایران شناسی» اشاره می کند که: «علی مصدق (نواده دکتر محمد مصدق) اوراق و محاسبات آن مرحوم مربوط به (سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ ق. ۵) را در احمدآباد یافته و برای او آورده است: «نکته تاریخی و مفیدی که از آن به دست آوردم تاریخ دقیق حرکت مصدق به نخستین سفر فرنگ است. یکی از مباشران مصدق موسوم به دبیرالوزار نوشته است: «تشریف بردن آقای مصدق السلطنه به طرف فرنگ روز بیستم شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۷ (ق. ۵) حرکت فرمودند». (اما ۱۳۲۷ سهوالقلم است و ۱۳۲۶ درست است) ... نخستین پولی هم که برای مصدق حواله شد ربیع الاول ۱۳۲۷ بوده است».

## هم اکنون مساجد خالی و تمام کلاب ها و میخانه ها پر است و ندای اذان از گلدسته ها متعدد شنیده می شود و در سواحل زنان با سینه های عریان خود را به آفتاب سپرده اند ولی آیا خطر اسلام واپسگرا در کمین چنین وضعیتی است؟

گفت: برادر دینی! مردم ایران قربانی این تصور از دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی شدند و اکنون ۱۵ سال است که بابت این اشتباه خود می سوزند و از نادانی آن روز خود شرمسارند که از چاله اصلاح طلب خاتمی به چاه احمدی نژاد و هاله نور و درکات مقنی چاه جمکران سرنگون شدند.

### از دهای اسلام واپسگرا

اجداد مادر ایران در سال ۱۹۷۹ بعد از قیام مشروطیت ۱۹۰۶ که در کشور ما نماینده مشروعه خواهان را به دار مکافات آویختند بعد از ۷۳ نسل تحصیل کرده ها واپسگرا ترین حکومت دینی را سرکار آورد.

اجداد شما در ترکیه به پیشوایی ترقیات آتاترک خلافت عثمانی و حکومت ملایان را در سال های ۱۹۲۹ - ۱۹۲۳ برچید و از دهای اسلام واپسگرا به غارش پس راند.

امروز شما بعد از هشتاد سال از آن اقدام متهورانانه و مترقیانه او، دوباره دین را می خواهید داخل حکومت کنید؟ در حالی که بعد از صدها سال تلاش، دول آزاد جهان موفق شده اند که حکومت سکولار بیزم را صاحب شوند و به حکومت کلیسا و کشیش ها خاتمه دهند، اینک شما نیز مثل ماملت ایران برخلاف جریان متعالی و مترقی جهان گام برمی دارید و خفته ای را بیدار می کنید که بعد از بیداری پاسخگوی عریده های خشونت آمیز آن نخواهید بود.



قیام) سعی می کنند که بین اسلام و تجدد یا اسلام و دموکراسی پلی بزنند.

البته ما از نوع «اسلام شیعه» آن را آزموده ایم و خسارت جبران ناپذیر آن را تحمل کرده و می کنیم. امیدوارم نوع مورد آرزوی «اردوغان» و همفکرانش از اسلام تسنن بتواند چنین ارتباطی را برقرار سازد ولی اگر از من می شنوید باید به ایشان و دیگر همفکرانشان در حزب حاکم ترکیه

گروه از ملایان صادرکننده فتوا مجتهد و شیخ الاسلام و ستون خیمه سلطان و ملعبه دست سلطان!

متأسفانه امروز نیز این شیوه نفرت انگیز بعد از ششصد سال از آن تاریخ توسط مأموران حاکم در وطن ما ادامه دارد.

آیت الله هایی چون مصباح یزدی و علم الهدی یا احمد خاتمی که واقعاً باید آنها را «آفت الله فی الارض» نامید مخالفین خامنه ای آخوند بی صلاحیتی را به عنوان رهبر را «مخالف نظام» و «مخالفت با نظام» - رژیم سفاک آخوندی را - نیز مخالفت با اسلام اعلام می کنند و بدین ترتیب هم آبروی خود و هم آبروی اسلام را می برند.

«اردوغان» برای شاخ و شانه کشیدن به اتحادیه اروپا که عضویت ترکیه را این دست و آن دست می کنند با مخالفت قهرآمیز خود در مقابل اسرائیل و جلب حمایت اعراب تندرو و نیز در همایش خود با رئیس جمهور برزیل و احمدی نژاد در تهران در ارتباط با مسئله اتمی ایران می خواست خود را صاحب نفوذ و قدرتی در منطقه معرفی کند و پس از موافقت با اعزام کشتی «ماوی مرمره»

(مرمره نیلگون) که منجر به کشته شدن هشت نفر از اتباع ترکیه شد این بار با تهدید این که اگر کشتی دیگری برای رفع محاصره دریایی غزه از ترکیه حرکت کند ناوهای دریایی ترکیه آن را همراهی خواهند کرد در واقع به قول ما، قمه را از رو بست! تا با توجه به رشد چشمگیر اقتصادی ترکیه یک موقعیت ممتاز سیاسی نیز برای کشور خود به دست آورد.

### سراشیبی تعصب!

نشانه جامعه اسلامی در ترکیه علاوه بر «اذان پنجگانه» از بلندگوی تمام مساجد در سراسر ترکیه و پوشش نوگرای حجایی، در فیلم ها و برنامه های تلویزیونی نیز داعیه نظارت اسلامی به چشم می خورد گاهی مجریان برنامه های تلویزیونی را که حجاب دارند، می بینم و البته در تمام فرودگاه ها و ادارات دولتی نیز در کنار توالت های فرنگی توالت های اسلامی به شکل قدیمی در ایران «پیام حاکمان» را اشعار می دارد!؟

در جاده لغزنده سیاست در خاور میانه، ترکیه سوار بر مرکب تند و تیز اسلامی ست و که بعید به نظر می رسد با سرعت گیری این مرکب خود حکومت قادر به کنترل آن در سراشیب تعصب و واپسگرایی باشد. جناح روشنفکر حزب عدالت و خیزش (یا

# Crown Valley Market Place

**مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!**

**27771 Center Drive  
Mission Viejo, CA 92692  
Tel: (949) 340-1010**

# از بنایی تا ژنرالی سپاه قدس!



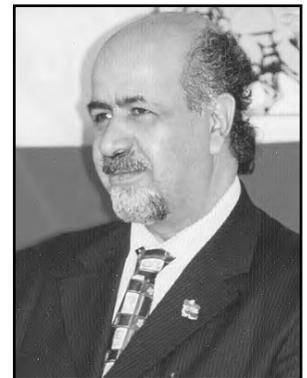
«ژنرال قاسم» جوان بنایی که تا کلاس پنجم درس خوانده کاندیدای رهبر برای ریاست جمهوری است؟!

او روزی در سرکوب طالبان، از بین بردن تروریست های بعثی عراق و فروخواباندن شورش شیعی های مقتدی صدر، با آمریکایی ها همکاری تنگاتنگی داشت و اکنون در لیست سپاه (تحریم) آنهاست!

حفظ کرده است. این جوان بنای بیست ساله قاسم سلیمانی نام دارد که در ۱۹ شهریور ماه ۱۳۳۶ در روستایی نزدیک بافت کرمان به دنیا آمده بود و به خاطر کمک به مخارج پدرش و بدهی ای که به دولت داشت تحصیل را از پنجم دبستان رها کرده و به کرمان آمده بود. ابتدا در ساختمان سازی های شهر کار می کرد اما پس از چندی پیمانکار سازمان آب شد و پس از اندک زمانی کارمند رسمی این اداره دولتی شد!... قاسم سلیمانی در بجنوبه بلبشو و هرج مرج سال ۵۷ بیشتر به سیدعلی خامنه ای نزدیک شد و هنگامی که وی معاون وزارت دفاع بود قاسم نیز یکی از محافظان و نزدیکان سیدعلی آقا خامنه ای محسوب می شد... با آغاز جنگ ایران و عراق قاسم از کرمان گروه های جوان را برای بردن به جبهه های جنگ سازماندهی می کرد و همو چند ماه پس از جنگ ایران و عراق لشکر ۴۱ ثارالله کرمان را سازماندهی کرد قاسم سلیمانی در بیست و چهارسالگی به عنوان فرمانده یکی از بزرگ ترین لشکرهای سپاه - پس از جنگ ایران و عراق رادر سیستان و بلوچستان و کرمان زیر کنترل خود داشت و مأموریت های موفق رادر مبارزه با قاچاقچیان که از افغانستان می آمدند، انجام داد! و همومانور ۲۰۰ هزار نفری رادر مرز

گناباد و از سیزده سالگی وارد حوزه مذهبی شد. و از ۱۷ سالگی با سیدعلی خامنه ای آشنا گردید. وی مانند چهار نفر دیگر از جوانان به اصطلاح روشنگری بود که با ساختار کهنه حوزه مخالف و پیرو اندیشه های مجاهدین و علی شریعتی و سیدعلی خامنه ای بودند... رضاکامیاب دهسال از خامنه ای کوچک تر و در حزب جمهوری اسلامی مشهود بسیار فعال بود وی در سال ۱۳۶۰ به پیشنهاد خامنه ای نامزد نمایندگی مجلس اسلامی شد و در انتخابات رأی بالایی آورد اما پیش از این که به مجلس راه پیدا کند - روزی که از دفتر حزب جمهوری اسلامی مقابل خانه شیخ عباس واعظ طبسی عازم خانه اش بود - با گلوله یکی از دوستان سابق خود که مجاهد خلق کشته شد! رضاکامیاب یکسال پیش از انقلاب سپاه برای سخنرانی به کرمان رفته بود و سخنرانی تند او موجب شد تا پلیس وی را تحت تعقیب قرار بدهد اما وی به کمک یک جوان بیست ساله که در سازمان آب کرمان به کار بنایی مشغول بود توانست از کرمان فرار کرده و به قزوین برود وی از قزوین به تهران و پس از چندی به مشهد بازگشت آن جوان بیست ساله بنا هم به عنوان مرید سرسخت رضاکامیاب همراه او به مشهد آمد و با سیدعلی خامنه ای آشنا شد و از همان روز تا به امروز پیوند و ارادت خود را به خامنه ای

مجاهدین خلق ترور شد. پدر ابطحی نیز از «امام زمانی های سرسخت است که مدعی دیدار با اوست و در همین رژیم هم بارها زندانی شده و همو صاحب مسجد امام زمان مشهد است. ۲- سید موسوی قوچانی: او در روزهای نخست انقلاب اسلامی رئیس کمیته مشهد بود که در جنگ ایران و عراق منفجر و تکه تکه شد. ۳- حبیب الله آشوری: وی نویسنده کتاب «توحید» است که در روزهای نخست انقلاب هنگام بازدید از پارلمان اسلامی توسط عبدالمجید دیالمه نماینده مجلس از انجمن حجتیه بازداشت و به عنوان «آخوند مرتد» اعدام شد! عبدالحمید دیالمه نیز خود از جمله کشته شدگان حزب جمهوری اسلامی بود... ۴- حسین غزالی: طلبه جوان و عمامه سفیدی که عمامه اش را نیز کج می گذاشت تا زلفانش نمایان باشد، وی وارث روزنامه خراسان شد و تا به امروز نیز از سوی خمینی و خامنه ای به عنوان سرپرست روزنامه خراسان در حال فعالیت است. ۵- پنجمین طلبه هوادار و مرید سیدعلی خامنه ای که در حلقه نزدیک ترین یارانش به شمار می رود «رضا کامیاب» است که هر چند هیچ نسبت فامیلی با او نداشت اما کمی شبیه وی بود. رضاکامیاب اهل یکی از روستاهای



## سیاوش اوستا - پاریس

سیدعلی خامنه ای در دوران محمدرضا شاه پنج بچه طلبه به عنوان «مرید» داشت که همواره در مجالس و سخنرانی ها او را همراهی می کردند و به گونه ای گوش به فرمان او بودند و سال و ماهی هم به آنها مأموریت می داد تا به دیگر شهرهای کشور برای سخنرانی بروند. به ویژه در ماه های محرم و صفر و رمضان... این پنج نفر عبارت بودند از:

۱- سید محمدعلی ابطحی: که بعدها به خاتمی و جناح تقریباً مخالف ولی فقیه پیوست و در جنجال انتخابات ۸۸ مزه زندان و تحقیر را نیز چشید. ابطحی خواهر زاده سیدعبدالکریم هاشمی نژاد است که از یاران نزدیک سیدعلی خامنه ای و شیخ عباس واعظ طبسی بود او در سال ۶۰ توسط سازمان



**چکه!  
چکه!**

### عمر انسان بیشتر می شود

دویست سال پیش، در آمریکا، به علت جنگ داخلی، مرگ و میر فراوان نوزادان، تصادفات، بی قانونی و کشتارها و شیوع امراض واگیردار، میانگین سن ۳۵ سال بود. با کشف و استعمال واکسن های ضد امراض عفونی همه گیر و سایر داروهای مدرن، در آغاز قرن بیستم سن متوسط انسان ها در آمریکا به ۴۵ سال رسید. در دهه ۱۹۵۰، تعداد زیادی از مردم آمریکا، توانستند جشن هفتادمین سال تولد خود را برگزار کنند. اخیراً مجله نیوزویک در گزارشی نوشت که تعداد آمریکایی های بالای ۶۵ سال که در ۱۹۸۰، ۲۵/۵ میلیون نفر بوده است در پنجاه سال بعد از آن یعنی در سال ۲۰۳۰ به ۶۰ میلیون نفر خواهد رسید. در حال حاضر معدودی از انسان ها در آمریکا به سن ۱۲۰ سالگی رسیده اند که احتمالاً بالاترین حد طول انسان می باشد.

### شاعره نوازنده!

«مهستی گنجوی» شاعره قرن پنجم و ششم هجری عمری نزدیک به ۸۶ سال کرد (۴۹۰ - ۵۷۶ ه. ق) او از شاعرهای محبوب دربار سلطان سنجر بود. اسم اصلی اش «منیژه» و در خلوت سلطان چنگ و عود می نواخت که در این دو ساز، استاد بود.

### خالق هیولا!

«دکتر جکیل و مستر هاید» را می توان سرآغاز فیلم های هراس انگیز و ترس آور سینما خواند. نویسنده آن «ربرت لوئیز استیونسن» شاعر و داستان نویس انگلیسی قرن نوزدهم بود. کتاب دیگری از او که در قرن بیستم فیلم شد «جزیره گنج» بود. چاپ این دو اثر در ۱۸۸۶ نیز برای او شهرت زیادی به دست آورد.

### حمایت از حکومت مسلمان!

جنگی که دو دولت اروپای مسیحی فرانسه و انگلیس به حمایت از یک حکومت اسلامی سلطان عثمانی در مقابل تزار روسیه برخاستند. «جنگ کریمه» نام داشت و دو سال طول کشید. تزار دو ایالت عثمانی والاشی و مولداوی را تسخیر کرد که دو دولت متحد به جنگ تزار روس رفتند. میدان اصلی این جنگ «شبه جزیره کریمه» بود که با تلفات زیاد انجام گرفت. این جنگ پر تلفات پس از دو سال با فداکاری سربازان فرانسوی و فتح قلعه معروف آن (که سنگر اصلی روس ها بود) خاتمه یافت.

## «فرمانده سپاه قدس» امین ترین فرد در نزد

## سیدعلی خامنه ای است و از او کارت سفید برای همیشه دارد!

توافق جدی می رسیدیم و توافق برای همیشه پایدار بود. چیزی که در میدان دیپلماسی ایران غیرممکن است؟!

«قاسم سلیمانی» که به زبان عربی، انگلیسی و کمی اردو و پشتو و فرانسوی و ترکی سخن می گوید امین ترین فرد در نزد سیدعلی خامنه ای است که از او کارت سبز یا سفید برای همیشه دارد!...

با روی کار آمدن احمدی نژاد و خارج شدن او از کنترل دیگر ارگان های قدرت، حال و روز حاج قاسم نیز در نگاه آمریکایی ها خراب شد!...

از سویی در دو مورد تلاش شد - تا با وعده قدرت دادن به قول آمریکایی ها «ژنرال قاسم» - وی را وارد کمپ مخالفان ولی فقیه کنند که این طرح ناموفق ماند و مخالفت های گسترده در میان سران رنگارنگ اسلامی ارتباطات و همکاری های گذشته سپاه قدس با آمریکا را در عراق و افغانستان دچار اشکال کرد به طوری که در آمریکا سخن از طرح ترور قاسم سلیمانی به میان آمد و اخیراً نیز در لیست تحریم ها قرار گرفت!

«شیمون پرز» رئیس جمهور اسرائیل

گفته است که خاورمیانه روی کلیک انگشت قاسم سلیمانی می چرخد!!

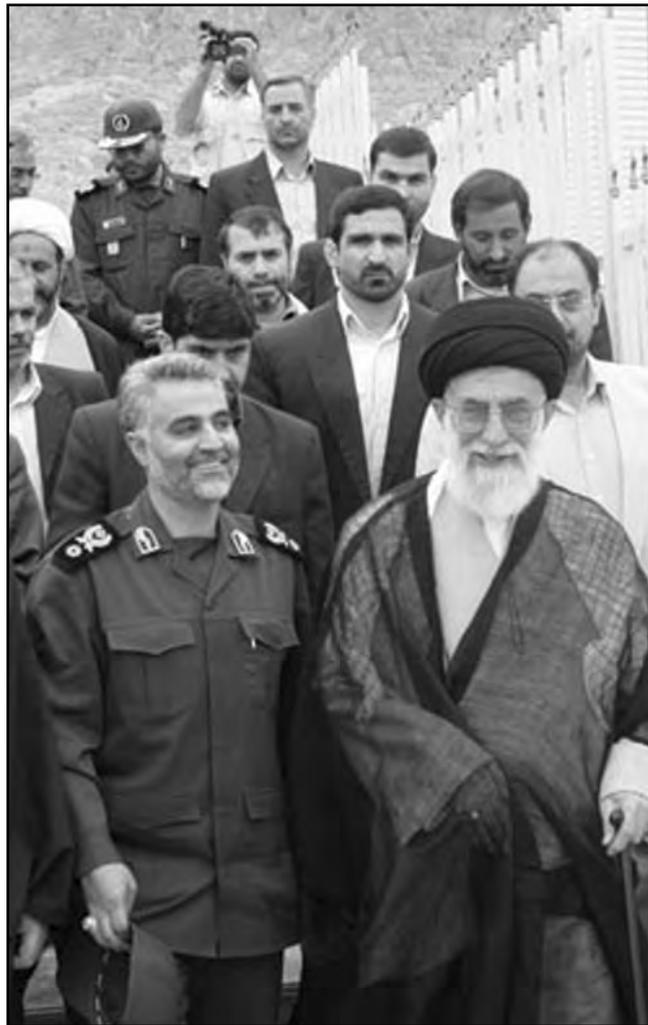
روزنامه معتبر آمریکایی نوشت که قاسم سلیمانی اصلی ترین بازیگر تحولات خاورمیانه به ویژه عراق و لبنان و غزه است!

پس از دیدار حاج قاسم سلیمانی با ژنرال دیوید پیترانوس یکی دیگر از فرماندهان ارشد پنتاگون گفته بود که بی صبرانه خواهان دیدار و گفتگو با قاسم سلیمانی است و می خواهد از او

پرسد که او از آمریکایی ها چه می خواهد؟! شایان یاد آور است که آنگونه که به نظر می رسد، ژنرال قاسم سلیمانی گزیده سید علی خامنه ای برای پست ریاست جمهوری است!!

بدین رو اگر بخواهند کار مقام ریاست جمهوری را واگذار به کار صندوق های قلبی بکنند و یا با رأی سفارشی مجلس اسلامی باشد، حاج قاسم! جوان بنایی - که در زمان محمدرضا شاه تا کلاس پنجم ابتدایی به مدرسه رفته بود -

جای احمدی نژاد را خواهد گرفت...



افغانستان هدایت کرد و از طریق تاجیکستان با ائتلاف شمال همکاری کرد...

در سال ۱۳۷۹ که رحیم صفوی فرمانده سپاه شد، سیدعلی خامنه ای قاسم سلیمانی را به تهران فراخواند و وی را به عنوان فرمانده کل سپاه قدس معرفی کرد.

محسن رضایی، قاسم سلیمانی و رحیم صفوی سه تن از یاران صمیمی سپاه پاسداران و دوران جنگ بودند. رضایی و رحیم صفوی بیشتر به جناح هاشمی رفسنجانی گرایش داشتند اما قاسم سلیمانی همچنان به سیدعلی خامنه ای وفادار مانده و همه جا می گفت که وی مرید و مقلد سید است!...

چهره و نام قاسم سلیمانی برای ایرانیان و جهانیان ناشناخته بود تا این که معرکه مقتدی صدر در عراق پیش آمد و کشتارهای بی حد و حساب در صفوف آمریکایی ها و عراقی ها!!

هنوز خاتمی رئیس جمهور و روابط ملایا با آمریکا «محرمانه» خوب و دوستانه بود و سپاه قدس هم در

افغانستان برای سرکوب طالبان و هم در عراق برای از بین بردن بعثی ها با آمریکا همکاری تنگاتنگ نظامی و اطلاعاتی می کردند!

پس از این که خاتمی و خامنه ای توافق کردند تا معرکه خونین مقتدی صدر را در عراق به پایان برسانند، قاسم سلیمانی وارد عمل شد و با بردن «جوان شورشی» به ایرانی، لشکر مهدی او را هم آرام و رام کرد!...

آمریکایی ها از آن دوران با نام «قاسم» آشنا شدند اما او را ندیده بودند و در تلاش برای دیدن و گفتگو کردن با او بودند تا این که در سال ۲۰۰۵ زیر پوشش امنیتی آمریکایی ها قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس وارد منطقه سبز عراق شد تا یکبار دیگر به آمریکایی ها در رابطه با خشونت جیش المهدی کمک کند.

وی که با لباس شخصی حزب اللهی ها به عراق رفته بود از استقبال گرمی برخوردار نشد!! شاید آمریکایی ها او را با یک پاسدار معمولی اشتباه گرفته بودند، لذا پس از نخستین نشست از

طریق نخست وزیر عراق یک پیام اس ام اس برای ژنرال «دیوید پیترانوس» ارسال کرد:

«آقای ژنرال دیوید! شما فرمانده نیروهای چند ملیتی در عراق هستید اما بدانید و آگاه باشید که من فرمانده سپاه قدس هستم! سیاست ایران را در غزه و عراق و لبنان و افغانستان من تعیین می کنم! سفرای ما در این کشورها همیشه از اعضای سپاه قدس بوده و خواهند بود!...»

پس از این اس ام اس آمریکایی ها گفته های ژنرال قاسم را تجربه کردند!! زیرا وی تنها کسی بود که می شد با او به توافق رسید بدون آن که او بخواهد با تهران مشورت کند!! آمریکایی ها می گویند چنین چیزی در دیپلماسی پنهان با ایران بی سابقه است!! زیرا همیشه طرف های مذاکره تا حدی با ماره می آیند اما هرگاه موقع تصمیم گیری ها حساس می شود، «فرصت» می خواهند تا با تهران مشورت کنند! اما با قاسم سلیمانی حتی روی مسائل بسیار حساس و استراتژیکی و امنیتی به آسانی به

# نقش مردم و «تئاتر» ایران!



اردوان مفید

جنبش مشروطیت و دستاوردهای آن در زمینه شعر، ترانه سرایی، موسیقی، تئاتر و روزنامه نگاری گرفته تا پژوهش های ادبی در آثار ادبیات گذشته ایران، ریشه در عقاید و افکار پرچم داران این جنبش سیاسی و وطنمان و گروه «منورالفکر» ی دارد که با تمام تجدد فکری تا مغز استخوان ایرانی بودند و عاشق فرهنگ ایران و وفادار به سنت های معقول و آداب و رسوم پسندیده و فولکلور و ادبیات بومی ایران که متأسفانه از زخم دیکتاتوری و تعصب مذهبی از قافله تمدن و تجدد عقب مانده بود که به مدد تغییر نظام و ظهور «رضا شاه» و توجه به «مدرنیته» تا حدود زیادی جبران شد.

اما سرآغاز نهضت سیاسی و فرهنگی دوران پهلوی دوم، متأسفانه ریشه در افکار «حزب توده ای» داشت که عملکردش در زمینه های مختلف، متأسفانه موجب انحراف بخش بزرگی به قول امروزی ها: «روشنفکر» شد، گروهی که خود را «تافته های جدا بافته» می انگاشتند و هر آنچه که عوام یعنی ۹۰ درصد مردم می پسندیدند به هیچ عنوان مورد قبول این «قبیله روشنفکر» خود شیفته نبود. در نتیجه هنر «مردمی» را (چون مورد رسمیت دولتی قرار گرفته بود) مردود می دانستند و هر چیزی برای طبقه «خاص» بود مورد قبول آنان بود.

خواست مردم «عقب افتاده» و «فنا تیک» بود فیلم ها «لومپنی» بود و «فیلم فارسی» عامه پسند! و قصه های ماندگار در اذهان مردم یک مشت قصه های «کلوتم ننه» و مربوط به «عهد بوق» و هر آنچه اروپایی و روسی بود از اقبال فراوانی در محدوده خود برگزیدگان (خاص) برخوردار می شد. و بدین ترتیب «هنری» در این عهد پدید آمد که مربوط به «الیت» کم سواد است که نه حرف خود را می فهمیدند و نه حرف مردم را، در این مصاف می

بینیم که چگونه خواست مردم درست ترین نتیجه این کشمکش «خاص» و «عام» است... «منورالفکر» ریشه در فرهنگ ایران داشت روشن فکر ریشه در «باد»... تلاش آن است که در پیگیری این مطالب از نکات گفته شده در **خاطرات منوچهر حالتی** که در چند هفته گذشته به آن پرداخته شد به سادگی نگذیریم و از سر تأمل و بازنگری به بن بست های نگهدارنده هنر تئاتر ایران و شاید به این ترتیب اکثر هنرهای «سوقات فرنگ» نگاهی از سر نقد و بررسی بیاندازیم تا شاید در این دوران و قدری دور از زمان وقوع خاطره هایمان و قرار گرفتن در جامعه ای - که از جمله پیشرفته ترین و متمدن ترین کشورهای دنیاست - (آمریکا) بتوانیم لافاقل به مشکلات و معضلات چگونگی تحول «نمایش های ایرانی» به «تئاتر ایرانی»، نقاشی مینیاتور به نقاشی پرسپکتیو، جام جهان نما به سینما، سنگتراش های تخت جمشید به مجسمه سازی، موسیقی روستایی ساز و دهل، به یک موسیقی هارمونیزه و بالاخره از قصه های شفاهی به نگاشته ها و حتی از شعر کهن به شعر نو، بپردازیم. در این رهگذر به دنبال سراب نیستیم بلکه به دنبال آن سلسله حوادثی هستیم که ما را لاجرم به شکل



## تحوالات اجتماعی و هنرهای ایرانی

سازند و پرده از رازهای پنهانی گروهی مذهبی تحت لوای **خدا و صلیب و کلیسا** بردارند و جنایات خارج از تصور بشری را آنگونه که به وقوع پیوسته بود را در کتاب ها و سپس با ظهور سینما در این پرده جادویی به نمایش در آورند.

در روزگار شکسپیر مشکلات پادشاهان و حاکمان و قدرت های مافوق تصور طبقاتی بود، در دوران «کوپرنیک» این دانشمندی که معتقد بود و اعلام داشته بود که «زمین می گردد!» هم به دور خود و هم به دور خورشید، که او را قدرت کلیسا به آتش کشید، هم چنین در سردابه های خشونت و زندان های مخوف خودگلوئی هر دانشمند و فرزانه و شاعر و نویسنده ای که برخلاف مذهب یون فریاد می زد

آنقدر می فشردند که صداهایشان خفه شود و این در حالی بود که قصه «گالیله» بر سر زبان ها بود و قدرت کلیساها و واتیکان هنوز پابرجا، اما انقلاب کبیر فرانسه و عصر بیداری اروپا با اعلام دموکراسی - حکومت مردم - جمهوری های منتخب مردم و همزمان با آن قرن شگفت انگیز صنعتی اروپا و ورود به جهانی مدرن و دگرگون با خواست های دیگرگونه، در این دوران اروپا ناظر بر تولد، فیلسوفی چون «مارکس» می شود که حالا دیگر از عصر کشاورزی و حکومت «بورژوا» ها سخن نمی گوید او

معقول و مقبول به یک حاصل جمع هنرهای مذکور سانید. آگاهی از آنها می تواند ما را امروز در روش انتقاد، ارزیابی و یا پشتیبانی توسط مراکز فرهنگی که در اکثر ایالات آمریکا و کشورهای اروپایی و کانادا در حال شکل گیری است، رهنما باشد. این سلسله از مقالات در مسیر «ایران چگونه تماشاخانه دار شد» و تحت عنوان **مردم و تئاتر** ایران دنبال خواهد شد...

باید پذیرفت در کشور ما در سال های اعتلا و اوج هنرهای مختلف دودیدگاه وجود داشت:

× اول: دیدگاه روشن فکری و یا به قول آن روزها «انتلکتوئلی»

× دوم: دیدگاه «مردمی» یا بومی و عامیانه! با یک نگاه گذرا متوجه می شویم که لفظ «منورالفکر» دوران مشروطیت که برگرفته از دوران بیداری اروپا بود و جایگزین یا ترجمه روشنگرانی بود که پس از رنسانس اروپا، خاصه در قرن ۱۸ و ۱۹ توانسته بودند، زیربنای مذهب و خرافات و بافت بیمارگونه و مریض حکومت هایی را که تحت نظارت و فشارها و خرافات شدید مذهبیون و به طور اخص (کلیسا) کنترل می شد. با قصه و گفتار و شعر کتاب های به شدت ضد مذهبی و ضد خرافی و از طرفی حضور و ظهور فلاسفه نامدار و روشنگر، برملاء

از کارگران و کارفرمایان سخن به میان می‌آورد و «تقسیم عادلانه ثروت» و این در حالی است که جامعه صنعتی اروپا با قدرت و شدت وارد آمریکای قرن نوزده شده است، جامعه‌ای نوپا خواست‌های بلند پروازانه که مانده مذهبی - خرافی اروپا را پشت سر می‌گذارند و عصر برق (ادیسون) تلفن (گراهام بل) و بالاخره عصر پرواز به هوا (برادران رایت مخترعین هواپیما) را رقم می‌زنند در حالی که اروپا خود را برای ورود به قرن صنعت آماده و مجهز می‌کند، در ایران و در این دوران اصطلاح «منورالفکر» برچسب نوینی است که ریشه از حرکت اولیه اقدام «امیرکبیر» و ایجاد «مدرسه دارالفنون» می‌کند و بشارت از آغاز تحول فکری گروهی مشتاق، باسواد و آگاه را در پهنه یک کشور خواب آلوده می‌دهد، با در نظر گرفتن تعداد معدودی باسواد، تعداد محدودی مسافران خارج و تجار سفر کرده به اروپا و روسیه می‌توان حدس زد که دایره عمل این «منورالفکر» چندان گسترده نبود و خواست آنها بسیار دقیق، منطقی و تا حد بسیاری منطبق با شرایط مملکتی بود. شرایطی که عبارت بود از اکثریت فقیر و بی‌سواد و بی‌بضاعت و اقلیت بسیار ثروتمند که وابستگان مستقیم دربار قاجار که از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بودند ولی از دید جهانی و این‌که در دنیا چه می‌گذرد اکثراً بی‌خبر، بیشتر در پی عیاشی‌ها و برگزاری مراسم مذهبی و به شدت خرافی خود بودند. مذهب در این قرن تا عمق جامعه فرورفته بود و دوران «قجر» دوران انحطاط مسایل انسانی و اوج قدرت خرافات مذهبی بود - قهوه خانه‌ها پر از مشتری برای برگزاری نقالی‌ها و پرده خوانی‌های مذهبی، دسته‌های سینه زنی و زنجیر زنی برقرار، اوج تعزیه و برقراری «تکایای» دولتی و برپایی یک «تکیه» مهم تحت عنوان تکیه «دولت» بر اساس الگوی تئاترهای فرنگی، برپایی و نمایش عظیم و چندین روزه تعزیه‌های متعدد با قصه‌های حقنه شده و تزریقی و حالا پذیرفته شده وقایع شخصیت‌هایی چون خُر و شمر و یزید و معاویه، و چهره‌های مظلوم پرطرفداری که مردم بی‌پناه زندگانی رقت بار خود را بسیار نزدیک به این شهدای مظلوم می‌دیدند. و این در حالی بود که پادشاه زمان «ناصرالدین شاه» با نشان دادن توجه دلباخته و آراز خود نسبت به مظاهر اروپا و آرزوی ایجاد برج‌ها و خیابان‌ها و حتی معابر و تماشاخانه‌ها و اپراهای آنها در ایران که در سفرها و بازدیدهای خود از نقاط مختلف اروپا (آن هم به عنوان یک «پادشاه») می‌دید، و این همه را در حرکات و سکنات و پشتیبانی‌های خود برای مثال از رقصنده‌های باله در اروپا به صورت «شلیته و تنبان» زن‌های دربار خود و یا الگوی اپرای اروپا به صورت «تعزیه» و بی‌اختیار در هر موقعیت و مناسبتی مقابل عکاسی‌های مخصوص نشستن تا عکس‌های خود را دیده و از تحیر دیگران همان‌کیفی را برد که خود در اروپا از دیدن عکس‌های امپراطور و لوئی‌ها برده بود و بالاخره آرزوی ایجاد یک کافه رستورانی که در حالی که می‌شود مشروب نوش جان کرد و غذایی خورد و احیاناً «تبارتی» هم ببیند، و این همه را در قصه

امیراسلان نامدار که توسط «نقیب الملک» گفته می‌شد و دخترش آن را بر روی کاغذ می‌آورد، در تخیل خود همراه امیراسلان نامدار وارد میخانه می‌شد و همراه خواجه کاووس به تماشاخانه سری می‌زد و از طریق خواجه کاووس، فرخ لقا را عاشقانه تحسین می‌کرد و اگر چه در ایران و در آن فضای مذهب زده خرافی نمی‌توانست چنان کند که امیر اسلان در قصه می‌کرد، اما لاقل می‌توانست با دم گرم «نقیب» نقل درباری گوشه و کنار دیار کفار سری بزند و ایام سفر پراز حادثه خود را در اروپا مزه مزه کند و در رهگذر این دو حریف روشنگری (امیرکبیر) و شیفتگی به مظاهر اروپا (ناصرالدین شاه) جامعه منفذی یافته بود که از بی‌خبری محض درآید و گام در راه آگاهی و روشن بینی بسپارد که این، دوران همزمان با بازگشت عده‌ای دانشجو از فرانسه‌ای می‌شود که فریاد آزادیخواهی و مساوات و برابری و برادری فضای اروپا را پر کرده بود.

«منورالفکرها» با دستی خالی و آرزوی واقع‌گرایانه قدم در میدان روشنگری می‌گذارند عدالت خانه می‌خواهند و روبه سوی، روشنگری‌هایی ابتدایی دارند، جدایی قوای سه‌گانه را طالب هستند و از آزادی و امنیت و رفاه عمومی سخن گویند، که حرف‌های بدیع و شگفت‌انگیز برای آن روزگار بود، روزنامه‌ها با ترجمه‌های مقالات فرنگی و درج آنها و باز خواندن این مقالات توسط باسوادها در قهوه خانه‌ها موجی اساسی و اصیل را دامن می‌زند، آثار هنری این دوران سرشار از مطالب روشنگرانه و اخلاقی و آگاهی‌دهنده است در تعداد محدود و معدود نمایشنامه‌ها و قصه‌ها و بیشتر اشعار ملی و میهنی این شعرا به صورت محسوس به چشم می‌خورد، و بالاخره موفقیت مشروطه و توشیح «سند» آن توسط «مظفرالدین شاه قاجار» در سال ۱۹۰۶ میلادی و تأسیس عدالت خانه و کشمکش‌های تاریخی و بالاخره مطرح شدن چهره‌های قهرمانی چون ستارخان و باقرخان و «میزبیرم» خان ارمنی، و آثار قلمی، سید اشرف‌الدین گیلانی و صوراسرافیل تا دهخدا همه و همه دست در دست یکدیگر شاهد آن بودیم که ایران توانسته است در دهانه قرن بیستم پرچم دار آزادی خواهی شرق خفته در خواب غفلت باشد، این حادثه در قلم تنها هنر دیرآشنای و ریشه دار ایران یعنی شعر و ترانه محسوس است با چهره‌هایی چون ملک الشعرای بهار، عارف قزوینی، عشقی و ...

این‌ها شور و احساسات روشنگری و بیداری اروپا را به درستی درک کرده بودند و حاصل آن اتفاقی بود عظیم در تاریخ تحولات ایران، قهرمانی چون «ستار»، توانسته بود یادآور سواران و قهرمانان و مرزبانان تاریخ کهن ایران باشد و روحیه میهن پرستی و آزادی خواهی را در رگ‌های افیونی مردم ایران به جریان بیاورد، در این میان تیغ تیز این حمله همه جانبه نه فقط حکومت استبدادی که بیشتر متوجه مذهب و خرافات بود، و این مرحله در اوج خود با به دار آویختن «شیخ فضل الله نوری» فریاد بلند مردم ایران شد و غضب فروخورده مذهبیون با نگاهی به این دستاورد درمی‌یابیم که این نقطه موفقیت «منورالفکر»ها

## بیژن مفید (۱۳۶۴-۱۳۱۴)

سحرگاه ۲۱ آبان ۱۳۶۴ بیژن مفید خالق شهر قصه در آمریکا - لس آنجلس - چشم از جهان فروبست او هنرمند درد آشنای مردم بود.

«شهر قصه» او هنوز فریاد بلند عشق است و آگاهی و هشدارهای ناشنیده و پیامدهای ناگوار... او نویسنده آثار کودکان بود و زبان آثارش زبانی صاف و شاعرانه و دور از تصنع و تقلید، یادش و آثارش گرامی باد.

«فردوسی امروز»



بود که خاصیت اصلی آنها «حس میهن پرستی، عشق به ایران احترام به تاریخ کهن ایران» بود، این گروه بی‌هیچ شک و شبهه‌ای آرزوی سرفرازی و سربلندی ایران را داشتند و در تحقق و پیوستن این اهداف حاضر بودند حتی جان خود را بدهند... چیزی که به هیچ عنوان در «روشنگران» بعدی با ریشه‌هایی در آب و خواست‌هایی تصنعی و تقلیدی نمی‌توانستی یافت.

در این تحول و پیشرفت، نباید نقش عمده مردم را از نظر دور داشت مردمی که تا دیروز به حساب نمی‌آمدند، حالا جزئی از سازندگان جامعه شده بودند، و عجب‌که حضور همین مردم بود که پایه‌های اصلی هفت هنر وارداتی از اروپا را با از خودگذشتگی و اشتیاق پایه‌ریزی کرد و پشتیبانی کرد و به نتایج درخشانی در دوره پایانی پهلوی دوم تا پایان بهمن ماه ۱۳۵۷ - رسانید، این مردم از ریشه همان منورالفکرهایی بودند، که از یوغ بندگی استبداد رهایی یافته بودند و با آن که مشکلات در سیر تحولات اجتماعی فراوان بود اما مردم احساس می‌کردند به حساب می‌آیند، دارای شخصیت طبقاتی شده بودند احساس می‌کردند حتماً نمی‌بایست جزویکی از «دوله» ها و یا «سلطنه» ها باشند تا شغلی به دست بیآورند و آبرویی کسب‌کنند، کم‌کم دارای نام و نام‌فامیل و ریشه و رشته‌کاری شده بودند مشاغل جدیدی وارد بازار کار می‌شد، «تفریح» نیز به مجموعه زندگی روزمره ملال آور مردم افزوده شده بود، «تفریح» جای به خصوصی پیدا کرده بود. هنر و هنرمند و موسیقی، سینما، تئاتر و خلاصه عرضه انواع هنرها توانسته بود به تلطیف روحی جامعه کمک‌کند و از خمودگی بیرون بیاورد و همه این عوامل باعث شده بود که در میان این مردمان شوق به زندگی پدید آید. در قصه فیلم‌های آغازین، «عشق‌های روستایی‌ها»، «پیشرفت‌های شهری‌ها»، «نمایش تکنولوژی» های جهانی، و خلاصه آهنگ یک زندگی کاملاً متفاوت با قرن نوزدهم نوید بخش زندگی جدیدی بود شوربختانه این لحظات پیشرفت و سرعت با یک پدیده‌ای به نام «روشنگر» روبرو می‌شود که در واقع ترجمه

همان «منورالفکر» بود، «منورالفکر»ی که دارای ارزش‌ها و ارزیابی‌های خاصی بود هرکسی نمی‌توانست این لقب را داشته باشد مگر آن که او از علمی و بیانی و قلمی برخوردار باشد، همگام مردم قدم بردارد، و عاشقانه به میهن خود و اعتلا و پیشرفت مردم خود بیاندیشد که این همه آثار در همه قلم به داستان این جنبش وجود دارد از طنز پردازان گرفته تا ترانه سرایان تا قصه پردازان و سخن‌سرایان، اما «روشنگری» نه یک ریشه اصلی که یک «ادای سطحی» بود که بیشتر از سرخوردگی‌های اروپای صنعتی به تقلید سخن می‌راند. روشنگر ایرانی اولاً به شدت تحت تأثیر «توده‌ای» ها و آرمان‌های «جهان وطنی» قلابی رو به قبله «روسیه» داشت دوم «گرایش» یأس و نومیدی‌های «واخورده‌های» اروپا و آمریکای صنعتی را داشت که مانند اژدهایی آتش بر دهان داشت و با هر عضو بدنش «ماشین وار» و بی‌توجه به ضعف‌های که عقب افتاده‌بند، پیش می‌رفت و این همه را با نمایش قدرت ظفر در جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و سپس جنگ سرد به منصف ظهور رسانیده بود و روشنگر ایرانی دیدگاه اصلی خود یعنی هدف‌گیری‌های اصلی خود را بر روی دکانداری‌های مذهب و مذهبیون فراموش کرده بود به پایه‌های حکومت شاه با هر حربه‌ای که داشت می‌کوفت غافل از آن که «تبر به ساقه‌ای می‌زند» که خود بر آن نشسته است «چپ» رو به قبله سرخ سرگرم بود غافل از آن که سبز و سید و شیخ و آخوند مانند ماری از افسردگی بیرون می‌آمدند و موریانه وار مملکت را از پایه و در خفای جویدند... اما در این رهگذر با نگاهی اجمالی به پیشرفت هنر مردم یعنی همان عوام الناس، همان افرادی که با احساس خود درک واقعه می‌کنند، در انتخاب هنر و هنرمند خود بدون هیچ اشتباهی پیشرفتند، و اگر این روشنگران چپ‌گرا و یا پیروان «افسردگان هنرهای اروپایی» قدری توجه کرده بودند، می‌توانستند راهگشایان بهتری باشند و به جای تقلید روشنگری اروپا توجه به تبلیغات توخالی و روس، روشنگران راستین ایرانی باشند...

حکایت همچنان باقی...

# سفر

چهارشنبه ۱۶ نوامبر ۲۰۱۱ - ۲۵ آبان ماه ۱۳۹۰



## ویراستار: قاسم بیک زاده

معه او را داشته باشد مضاف بر آن که، در هر چند دقیقه یک بار هم لگن دردار کوچکش را برای افکندن اخلاط سینه، جلوی دهانش نگاه بدارد.

از آنجاکه دیگر هیچ کس از اهل خانه خدمتی درباره بیمار انجام نمی دادند و تمام امور او به عهده کبری محول شده بود، تمام اوقات، حتی وقت غذا و خواب کبری مصروف بلند و کوتاه کردن مریض می گردید تا آنجاکه فرصت آن که ساعتی را به خانه خویش سرکشیده، نان و آب فرزندان خود را فراهم نماید، نمی نمود. عصر روز سوم که کبری مشغول نظافت اتاق بیمار بود، ناگهان صدای جیغ و داد و صیحه

و فریاد و نفیر اهل خانه بلند شده، ولوله عجیبی در میان آن ها پدیدار گردید و وقتی کبری حواس خود را متوجه نمود، معلوم کرد شبی از اهل خانه مفقود گردیده و درباره او حرف می زنند:

— کورشم، کار خودشه! والا چی کار داشت یه کار به اون عجله بره برگرده؟ — آره زن عمو! ببین از اون وقت تا حالا چه جور مژه موش توله اش خزیده و صداس در نمی یاد!

— بابا غیبت مردمون کنین! گناه بیچاره رو نشورین! خب می دونین که بچه داره، خواهر کور داره، نون آور نداره، رفته بوده نون و آب اونارو جور کنه بیاد. الان چند وقته تو این خونه رفت و اوامد می کنه، کدوم دست کجی رو از اش دیدین که این دفعه دومش باشه؟ می گن مال یه جا می ره، ایمون

— پس خیال کردی سه زار پولو واسه همین چند ساعته روز بهت می دم؟ اصل کارش مال شبه!

کبری اول کمی تردید کرد و شب ماندن را کاری شاق می دانست، مخصوصاً دست به تن نامحرم زدن برایش بسیار گران شمرده می شد. تصمیم گرفت تا خواهش کرده، معافش بدارد ولی وقتی سه قران اجرت و فرتوتی بیمار را که محرم و نامحرم در او صورت مسئله شرعی پیدا نمی کند را به نظر آورد و این که با چند روز بر سر هم کردن آن پول می تواند سر و پای فرزندان و خواهرش را بپوشاند، تن به رضا داده، آماده به کار گردید.

چون غالب سرجنبانان مشهد متولیان دستگاه حضرت رضا و کسبه و خرده پاهادر هر شغل و حرفه، خدمه و فراش و خدمت گزاران او محسوب می شدند، این بیمار نیز یکی از معتبرترین آن بارگاه به شمار می آمد و چون متعلقات و عروس و دامادهای فراوان داشت و تا امروز کاروی میان آنها تقسیم گردیده بود و هر یک راه گریزی می جستند، به محض ورود کبری هر یک از سمتی گریخته، اتاق و بیمار رادر اختیار او گذاردند. کار کبری آن بود که هر ساعت و نیم ساعتی که شکم مریض به هم آمده، اجابتی به او دست می دهد، از جاییش برخیزانده، بر سر لگنش بنشانند و پس از قضای حاجت با دست خود طهارتش را گرفته، با حوله خشکش نموده، آهسته به جاییش برگردانده، بخواباند و انتظار عمل بعد

(۷۲)

تا اینجا خوانده اید که:

میرزا باقر، که همسر دارد با عزت در غیاب شوهرش رابطه پیدا می کند. بعد زندانی و سپس خلاص می شود. دکان های پدرش را می فروشد. تمام ذخیره مالی و پولی که کبری همسرش از پدرش برای او می گیرد و سپس پول طلا آلات او را به باد می دهد. مدتی به کار بنایی می رود، سپس با همسرش راهی مشهد می شوند. میرزا باقر دوباره دکان نانوايي راه می اندازد. با یکی از مشتری ها که زن شوهر داری ست معاشقه می کند، تا روزی که شوهر زن از این جریان باخبر می شود و او را طلاق می دهد ولی مردم محله دکان نانوايي میرزا باقر را به آتش می کشند. او به سراغ زن مسن ثروتمندی می رود. این زن سه پسر به نام محمد، محسن و مرتضی داشت. دو پسرش با خواهر خود به اسم زرین تاج با مادرشان زندگی می کردند. میرزا باقر روزی دختر را دید و وسوسه شد. زن اتاقی در خانه اش به او داد. زری که شاهد هماغوشی مدام مادرش با میرزا باقر بود، با وی همبستر شد و از او آبستن شد. روزی برادرها که برای تفریح به باغشان رفتند، دست و پای میرزا باقر را با طناب از زیر گردن تا مچ پا محکم بستند بعد سراغ خواهرشان رفته و او را خفه کردند و در چاله ای انداختند و میرزا باقر را در چاه قنات متروک باغ وارونه آویزان کردند. دو برادر توسط محمد برادر بزرگ تر خبر شدند که مادرشان بدنام و مقصر است که زری را به فحشا کشانده است. فردای آن روز با مادرشان به باغ رفتند و دیدند که اسیرشان نیست. آنها مادر هوسبازشان را به قعر چاه انداختند اما هنگام فرار از باغ گرفتار مأموران شدند. قبلاً چند مقنی که مأمور لایروبی قنات بودند به این چاه رسیده و پیکر نیمه جان میرزا باقر را نجات دادند ولی او به حبس افتاد. محمد برای جبران خطای برادرها، حکمی بر برائت میرزا باقر گرفت و او به خانه برگشت و وقتی اطلاع پیدا کرد که زنی پسر زاییده است، از فرط استیصال، لباس درویشی پوشیده و از خانه فرار کرد. پس از چند روز صاحبخانه کرایه اش را می خواست و کبری به ناچار آن خانه را ترک کرد. روزی پسرش جواد را به اتهام دزدی پس از تنبیه سخت از مدرسه بیرون کردند. مادرش، او را به مدرسه برد و به مدیر التماس کرد که پسرش را بپذیرد ولی مدیر قبول نکرد. کبری متوجه شد که خواهرش زهرا به مرور کور می شود و این به خاطر سیفلیس است که سال ها پیش از شوهرش گرفته. بعد برای گرفتن خاکه ذغال، دنبال کوپن مجانی رفت. جواد فروشنده خاکه ذغال به او نظر پیدا می کند و با هم به شدت درگیر می شوند و به خانه برمی گردد. فردا صبح برای گرفتن حواله ده منی خاکه ذغال به خانه یک عطر فروش می رود ولی متوجه می شود که این مرد نیز قصد تجاوز به او را دارد و از آن اتاق و خانه فرار می کند. نایبانی خواهرش بیشتر شد و حکیم گفت باید او را نزد چشم پزشک ببرد. گرفتاری های کبری با بیماری پسر اویش بیشتر شد و سختی معیشت و شدت فقر او را وادار به گلفتی کرد. اهل خانه ای به او علاوه بر خورد و خوراک پانزده قران هم اجرت می دادند. او برای جواد کاغذ و قلم و شلوار خرید و پسرش را به مدرسه دیگری فرستاد وقتی از جواد شنید که مرد تنقلات فروش به او مشتی نخودچی و کشمش داده عصبانی شد و با او به جلوی مدرسه رفت و چند سیلی به گوش مردک نواخت. با پول شام یک کفش کهنه برای جواد خرید و او بسیار خوشحال شد ولی بیماری پسر دیگرش مانع کارش شده بود و مرض آبله تمام پسر دومش را زخم کرده بود و یک شب خواهرش به نزد او آمد و اطلاع داد شوهرش او را گذاشته و فرار کرده است. کبری کفري شد و شروع کرد به خدا بد و بیراه گفتن. خواهرش نصیحت کرد که باز هم به خدا پناه ببرد. با مراقبت خواهرش از بچه ها او را پیش خود نگهداشت و خود به هرکاری تن می داد. با همه زحمت، مخار جشن تأمین نمی شد و هنجنان فقر و بدبختی از سر و پای هر چهار نفر، کبری، دو فرزندش و خواهرش پیدا بود:

می کنی اما عیبش اینه که پیرمرده، وسواسی یه، می که حتماً هر دفعه بایس طهارت شو بگین! بیشتر کار تو اینه که طهارت شو بگیری! روزی سه زارم مزدت می دم!  
— چشم خانوم انجوم می دم اما بایس شبام اینجا بمونم؟

— بله خانوم! چه فرمایشی داشتین؟  
— می خواستم بگم، آقا مریضه، حیضه (اسهال دمادم) شده، ما از پس سر قدم بردنش بر نمی یایم! می تونی بالا سرش باشی، لگن زیرش بذاری و رداری یا نمی تونی؟ کارش اون قدر سخت نیست که داری فکر

روزی از طرف خانم خانه ای که از کار فرمایان کبری بود و تقریباً نسبت به سایرین مزد بیشتری به او می داد و رسیدگی فزون تری می نمود، زنی آمده و برای کاری خیرش کرده، به اتفاق هم به راه افتادند.  
— کبری اومدی؟

هزار جامی ره! ولش کنین!  
- نه خانوم بزرگ! بچه هامو کفن کردم،  
کار خودشه! غیر از اون که از صبح تا  
حالا غریبه تو این خونه نیومده! حالا  
می گین نه؟ صداش کنین،  
می گردیمش!

در این میان عمه خانم دخالت کرده،  
گفت:

- برو خدا پدر صاف صدق تو بیامرزه!  
خُب خانوم جون! اون که خر نیست  
بیشینه، نیکرش داره! هر بلایی  
خواسته سرش بیاره تا حالا هزار باره  
آورده! همون وقتی که رفت و برگشت،  
بر سر به نیستش بکنه!

- بذار من صداش کنم، اگه کار اون  
باشه، از رنگش معلوم می شه! آدم  
دزدو حرف زدنش و رنگش نشون  
می ده!

- آهای کبری!

کبری که همه حرف ها را شنیده و  
مناظره صاحب مال و اهل خانه را  
مطلع شده بود و از این اتهام مثل بره از  
آب بیرون آمده که پشم خود را تکان  
می دهد، بر خود می لرزید، باناراحتی  
وهول و هراس بی حد از اتاق بیرون  
آمده، خود را به خانم رسانید.

- بعله خانم چه فرمایشی داشتین؟  
- بیا جلوز نیکه ببینم! این دستبندو تو  
ورداشتی؟

- کدوم دستبند خانوم؟

- خودتو به کوچه علی چپ نمی  
خواد بزنی، زود باش بگو ببینم کجا  
گذاشتیش؟

- به این امام رضا اگه من دیده باشم و  
ازش خبر داشته باشم!

- امام رضا کمرت بزنه! زنیکه دزد  
پدر سوخته! نمی خواد پای امام و  
پیغمبر رو میون بکشی، هر دزدی  
واسه راه فرار خودش، پای قسم و خدا  
و پیغمبر رو میون می کشه! زود باش  
بگو چی کارش کردی؟ خیال کردی  
بتونی جون سالم در ببری؟ اگه  
دستبندو پس ندی، بدون که به همین  
لنگه در طویله چارمیخ ات می کشم،  
شمع آجینت می کنم!

کبری که رنگ صورتش از این تهمت  
ناروا و سماجت و سوء گمان شدید  
صاحب خانه به رنگ یرقانی ها شده،  
قدرت دفاع و گفت و گواز او سلب شده  
بود چون وسیله دیگر نداشت، باز  
شروع به قسم و آیه نمود:

- به آیه های قرآن اگه من روحم از  
دستبندی که می گین خبر داشته  
باشه! به سی جزو کلام الله اگه من اونو

ورداشته باشم! می خواین قرآن رو  
بیارین روش مشت بزمن! اصلاً من کی  
از دیروز تا حالا توزندگی شو ما اومدم و  
کی مجال داشتم پامواز اتاق آقا بیرون  
بذارم؟

- حالا دیدید خانوم بزرگ کار  
خودشه! نیگا کنین رنگش چه جوری  
شده و چه جوری ترس دزدی توتنش  
نشسته! من بی خود حرف نمی زنم!  
گفته ان، نذرد و نترس! اگه ندزیده  
بود، این جور بالا و پایین نمی پرید!

یک مرتبه بر کبری حمله ور گردیده،  
گیس های او را به دور دست پیچیده،  
با مشت های سنگین به سر و مغزش  
کوبید و بادشنام های غلیظ و شدید و  
وقیحانه ای مطالبه دستبند نمود که  
باز خانم بزرگ دخالت کرده، خود را به  
میان انداخت.

- ولش کن ببینم! کتک زدن و گیس  
کندن که دستبند نمی شه! بایس فکر  
کرد که فکر باشه!

- نه خانوم بزرگ! ان قده می زنمش تا  
مُفر بیاد! مگه نعش شو از زیر دست من

بیرون بره! خودش بمیره، اینجا، اون  
جاهای دیگه نیست که بتونه خودشو  
به موش مردگی بزنه، جون در  
بیره! چه بدونی هزارتا خونه دیگه ام  
دزیده، خبر نشدن! اما اینجا،  
اونجاها نیست! زمین سفت نشاشیده  
که به صورتش بیاشه! این عیب دارای  
دزدو بایس کباب شون کرد! بایس  
سُرب آب کرده تولنگ شون ریخت!  
شو ما کاری نداشته باشین، بذارین  
خود من دستبندش می کنم! آدم  
براش هیچ چی، بعضی مثل جونش  
نیست! یه نیم سوز سرخ که آوردم  
وسط لنگش گذاشتم، راست شو می  
گه!

- نه! صبر کن! من راه شو پیدا کردم!  
دزد اگه می خواست مُفر بیاد که ور  
نمی داشت! می فرستم عقب درویش  
قربون بیاد، قلیون بگردونه! قلیون  
گردونی اون شک نداره! هرکی باشه،  
معلوم می کنه!

طولی نکشید که درویش قربان که  
بیشتر سرفقت های مشهد به وسیله او

کشف می گردید نیز رسیده و به  
عملیات پرداخت. اول مطالب خانم  
بزرگ را شنیده، سپس تمام اهل خانه  
را به صف کرده، به چشمان یکی یکی  
خیره شده و وقتی چیزی دستگیرش  
نشد، دستور داد که یک نان سنگک  
بیات حاضر نمایند و وقتی نان در سینی  
وارد مجلس گردید، با چاقویی که بر  
تیغه اش چیزی نوشت، آن را قطعه  
قطعه، به اندازه های معین بریده، باز بر  
روی هر یک لقمه خطوطی کشید و رو  
به خانم بزرگ کرده و گفت، این از قلیان  
گردانی سهل تر و ساده ترمی باشد که  
لقمه نان ها را میان اهل خانه برای  
خوردن قسمت می کنیم و هر یک از آن  
ها که قادر به فرو دادن آن نبود، گلوگیر  
خواهد گردید و دزد مال شما همان  
خواهد بود و هر یک را لقمه ای سپرده  
و دستور داد همگی با هم به دهان  
گذارد، به خوردن بپردازند و خود به  
صدای مهیب، با گفتن، یا قادر! یا  
کشاف! یا سبح! یا قدوس! یا دانای  
کل حال! و یا کاشف اسرار! مشغول



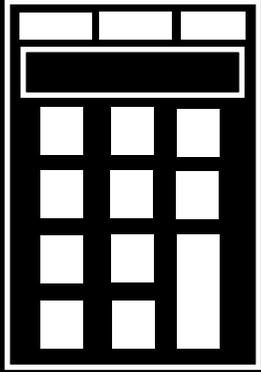
نگریستن به یک یک آن ها گردید.  
اما اول کسی که لقمه را از گلو فرو داد،  
همان کبری بود که برای همه گرسنگی  
هایی که کشیده بود، باز یک لقمه نان،  
خود لقمه ای بود که هر آینه تمام نان  
سنگک هم در اختیارش قرار  
می گرفت، از گلو پایین می فرستاد. در  
تعقیب او نیز یکی یکی لقمه ها را فرو  
برده و آن کس که آخر همه توانست  
لقمه را جویده و فرو دهد، خود  
صاحب دستبند بود که این اتفاق خود  
مشکل دیگری تولید نمود!

- پس در این صورت آن چه به نظر  
این حقیر می رسد آنست که دستبند  
در نقطه ای فراموش شده که صاحب  
آن یا از بی دقتی و پرتی حواس در  
جایی نهاده، از یاد برده و یا آن که از  
دستش باز شده در جایی افتاده است!  
صاحب دستبند که عروس خانم بزرگ  
و از زنان دست و رو شسته و بی چاک و  
دهن خانه بود هم چه که این حرف را از  
درویش قربان شنید، پاشنه دهان را  
کشیده، هر چه از آب و آتش عمل  
آمده، نثار کرده و به جیغ و فریاد بر آمد:

- یعنی می گی خودم دزدیدم؟ یعنی  
می گی من خودم ورداشتم؟ که خانوم  
بزرگ خیال کنه، بردم و فرو ختم و  
خرج آتینا کردم یا به کس و کارم دادم!  
خُب معلومه! کسی که این همه حرص  
و جوش خورده باشه، کج راه گلو واسه  
اش می مونه که بتونه نون قورت بده!  
- بسیار خوب! همین طوری که اول  
خانم بزرگ گفت، قلیان گردانی  
می کنیم!

و این کار باز دارای دو صورت بود که با هر  
اسم یک مرتبه عمل دعای قلیان را  
انجام می دادند و با قسمتی دیگر تاده  
اسم را می نوشتند. در هر صورت، کوزه  
قلیانی حاضر شده، در اطرافش آیاتی  
از سوره یاسین نوشته، زیر آن را  
علامتی نهاده، دایره ای در کف سینی  
گردی کشیده، اسامی اهل خانه را در  
یک سمت دایره قرار داده، لب یک  
طرف کوزه قلیان را خود درویش قربان  
و لب دیگری را با انگشت سبابه خانم  
بزرگ گرفته، درویش مشغول خواندن  
سوره یاسین گردید و هنوز مبین  
چهارم سوره تمام نشده بود که کوزه  
قلیان حرکت نامحسوسی کرده،  
علامت زیر آن بر بالای اسم صاحب  
دستبند قرار گرفت که باز حکم اول  
مورد تأیید قرار گرفت.

عروس کوچک که در این موقع از



# F.M. Razy

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX CONSULTATION

## خدمات حسابداری

## و مالیاتی رازی

عضو انجمن ملی حسابداران

آمریکا و کالیفرنیا

عضو انجمن حرفه‌ای مالیاتی آمریکا

■ انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با

استفاده از کامپیوتر

■ ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق

کامپیوتر

■ تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت

استفاده مدیریت، بانک‌ها و سایر مؤسسات

اعتباری

■ تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات

واشخاص

■ محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax

■ ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه

خواهیم کرد

**(818)301-8100**

**Fax:(818)301-8101**

20501 Ventura Blvd., #160  
Woodland Hills, CA 91364

نمود و همین امر سبب می‌شد در وقت موعود که چوب را تسلیم کرده، مرد جن‌گیر یا جادوگر در خلوتخانه دور از انظار دیگران، آن‌ها را با یک دیگر اندازه می‌گرفت و برایش مسلم می‌گردید که چوب‌ها کوتاه شده، کار باینده مفقوده بوده، سارق را شناسایی می‌کرد.

هم چنین نفر دیگری وجود داشت که ادعا داشت که، به وسیله بانگ خروس، کشف سرقت می‌کند و رمز کار وی نیز چنان بود که در محل تاریکی از خانه، مانند زاویه یا زیرزمین و امثال آن که کاملاً روزنه‌های نور آن را می‌پوشانید، خروسی را بر زیردیگی نهاده، یک مته‌مین را به داخل فرستاده، دستور می‌داد که دست خود را به پشت دیگ مالیده، خارج شده، خود را به او بنمایند و چنین می‌گفت: که چون کف دست سارق به پشت دیگ رسد، خروسی زیر آن به صدا خواهد آمد! اما واقع امر چنین بود که پشت دیگ را با روغن و دوده سیاه کرده، آنان که مرتکب آن گناه نشده بودند، با کمال شهامت، دست به پشت دیگ مالیده و باز می‌گردیدند اما مقصر واقعی از ترس رسوایی صدای خروس، هرگز دست به پشت دیگ نمی‌مالید و همان پاکیزگی و عدم آلودگی دست او گواه بر آن می‌گردید که وی را رسوا و گرفتار نماید. لیکن مرتاضینی واقعی نیز یافت می‌شدند که در علوم غریبه و تسخیرات، ریاضت‌ها کشیده و صاحب تصرفات و کشف و کراماتی گردیده بودند که منکر فضائل آنها نمی‌شد گردید و درگشایی‌ها و دربندی‌هایی انجام می‌دادند که یکی از آن جماعت - که تعدادشان در مملکت شاید به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسید - همین درویش قربان مرتاض بود که گاه عملیات شگفت‌انگیزی به ظهور می‌رساند.

باری، درویش قربان وارد بالاترین مرحله عملیات خود گردید.

ادامه دارد ...

رمان «شکر تلخ» را از کتاب

و انتشارات پارس تهیه فرمائید

تلفن: ۳۱۰-۴۴۱-۱۰۱۵

خفت عروس بزرگ غرق شادی و مسرت گردیده، جزء جزء وجودش به خنده برآمده بود، به دفاع از کبری برخاسته، حق را به جانب درویش قربان داد که: حتماً زیر سر خود جاری اش باشد!

با این حرف چنان غوغا و شیون و شینی میان دو عروس برخاست که ناگزیر خانم بزرگ مجبور شد برای جلوگیری بیشتر فتنه، درویش قربان را مرخص کرده، کار را برای شب نهاده، به اختیار مردها بگذارد. اما درویش قربان که از ریاضت کشان معروف و مرتاضین به نام و کارآمد زمان خود بود، این اهانت را نپذیرفته، به خانم بزرگ پیشنهاد نمود که هرآینه پنج تومان اجرت زحمت عمل خاصی را به او بپردازند، حاضر است که حتی مقصر دستبند و محل مال را هم تعیین نماید و با این ترتیب چون نزاع دو عروس هنوز پایان نیافته، هم چنان با ناسزاهای رکیک هریک دیگری را مته‌م کرده و ترس این درویش بود تا مفسده عظیم تری را شب در نزد شوهران خود به بار آورند، خانم بزرگ حاضر شد پنج تومان را که شاید بیش از قیمت خود دستبند بود، به درویش قربان تسلیم کرده تا حقیقت امر را معلوم نماید.

در آن زمان، زیرک‌انی وجود داشتند که با تدابیر مزورانه دست به مکاشفاتی زده، موفقیت‌هایی نیز به دست می‌آوردند. به این صورت که مثلاً هرگاه در خانواده‌ای سرفتی اتفاق می‌افتاد، به تعداد نفرات خانه چوب‌ها و ترکه‌هایی تهیه کرده، همه را به یک اندازه نموده، به دست‌های آن‌ها می‌دادند که همراه داشته، روز بعد تسلیم نمایند و متذکر می‌گردیدند که هرآینه مال یا پول منظور در نزد نفری از آحاد آنان باشد، چوب‌وی دو انگشت بلندتر از چوب‌های سایرین خواهد گردید! که البته برای جلب توجه و تولید هراس در دل آنان، شاید به اقداماتی وحشتناک در آوردن خواندن دعا‌های پرسرو صدا و شکلک در آوردن‌ها و نوشتن خطوطی با خون کبوتر و همدند و غیره نیز اقدام می‌کردند. لیکن اصل مسلم آن بود که سارق یا رباینده مال از ترس بلند شدن چوب خود، همان مقدار را از آن بریده و کوتاه می‌

## خرید و فروش و نصب انواع دیش و رسیور

(کانال‌های ایرانی، ارمنی و ترکی)

# SEROJ

Office: 818-542-3029

Cell: 818-334-7535

E-mail: serojkh22@yahoo.com



آگهی و تبلیغات کسب و کار و حرفه و شغل شما در هفته نامه «فردوسی امروز» اعتماد و اعتبار هموطنان ما را به شما بیشتر جلب می‌کند.

## وحید بیات



فوق لیسانس از آکادمی باکو

تعلیم آواز، تار و سه تار

تلفن: ۳۱۰-۵۰۰-۶۳۱۵

vahidbayat66@yahoo.com



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،  
فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن  
و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،  
نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.  
Tel - 818-882-7300  
Fax - 818-882-8250

# فریدون میرفخرایی

تبدیل نور به هر سیستم  
عکاسی پورتره  
فیلم برداری از مراسم خصوصی  
**(818)585-3901**



# Aria Realty

Properties for US & International Clients

## مشاور املاک آریا

مشاور شما در امور خرید و فروش  
خانه، آپارتمان و املاک تجاری در لاس وگاس

Buying? Selling?  
Investing?  
I CAN HELP.

برای دریافت هزینه مشاوره  
در مورد خرید املاک در لاس وگاس  
با تلفن یا ایمیل ما تماس بگیرید.

بهار یک نقطه دارد نقطه آغاز  
بهار زندگی‌تان بی انتها باد  
سال نو مبارک

**Hamid R. Jalali**  
Manager  
702.321.5751  
hamid@ariarealtylv.com

To Receive free listing of  
available Properties email us @  
mstertz@vegasrealtors.org  
hamid@ariarealtylv.com

**Mel Sertz, SFR**  
Corporate Broker/Realtor®  
702-858-6237



www.AriaRealtyLV.com

# فرم اشتراک هفته نامه «فردوسی امروز» به وسیله پست از طریق دفتر مرکزی

Visa & master card is accepted:  
(if you pay by credit card, please provide us with a number to call you at)  
Check & Money order are accepted  
Payable to  
Ferdosi Emrooz

ویزا و مسترکارت پذیرفته می شود  
در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com  
چک مورد قبول است  
چک در وجه: Ferdosi Emrooz

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵
آمریکا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵
کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵
کانادا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰
اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵
اروپا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

**هفته نامه فردوسی امروز**  
 سردبیر: عباس پهلوان  
 مدیر مسئول: عسل پهلوان  
 مسئول تدارکات: رضا پهلوان  
 گرافیک: آرتور آزابان  
 عکاس: فریدون میرفخرائی  
 تایپ: حمیرا شمسیان  
 www.FerdosiEmrooz.com  
 E-mail: Ferdosiemrooz@gmail.com  
 19301 Ventura Blvd., #203,  
 Tarzana, CA 91356  
 Tel: (818)-578-5477  
 Fax: (818)-578-5678

**facebook** Ferdosi Emrooz  
ferdosiemrooz2010@gmail.com

Name: .....  
نام

Last name: .....  
نام خانوادگی

Address: .....  
آدرس پستی

Country: .....  
کشور

Telephone: .....  
تلفن

## مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

<b>Eskan Varam</b> 62 Bis Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 <b>France</b>	<b>Time Co.</b> 62 Ter Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 <b>France</b>	<b>Caspian Supermarket</b> 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042	<b>Haji Food Market</b> 4621 W.Park Blvd., #108 Plano, TX 75093	<b>Westwood Music</b> 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	<b>Coming Soon</b>
<b>Ketab Corporation</b> 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	<b>Star Market</b> 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	<b>Tehran Market</b> 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	<b>Q Market</b> 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	<b>Selin Food Bazaar</b> 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	<b>Crown Valley Market</b> 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
<b>Kolbeh Ketab</b> 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	<b>Tochal Market</b> 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	<b>Super Saman Market</b> 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	<b>ARA Grocery</b> 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	<b>Wholesome Choice</b> 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	<b>Super Irvine</b> 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
<b>Pars Book, INC.</b> 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	<b>Glatt Kosher Market</b> 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	<b>Woodland Hills Market</b> 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	<b>Patrick's Market</b> 1143 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 247-7329	<b>Jordan Market</b> 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	<b>Mission Ranch Market</b> 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

# VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

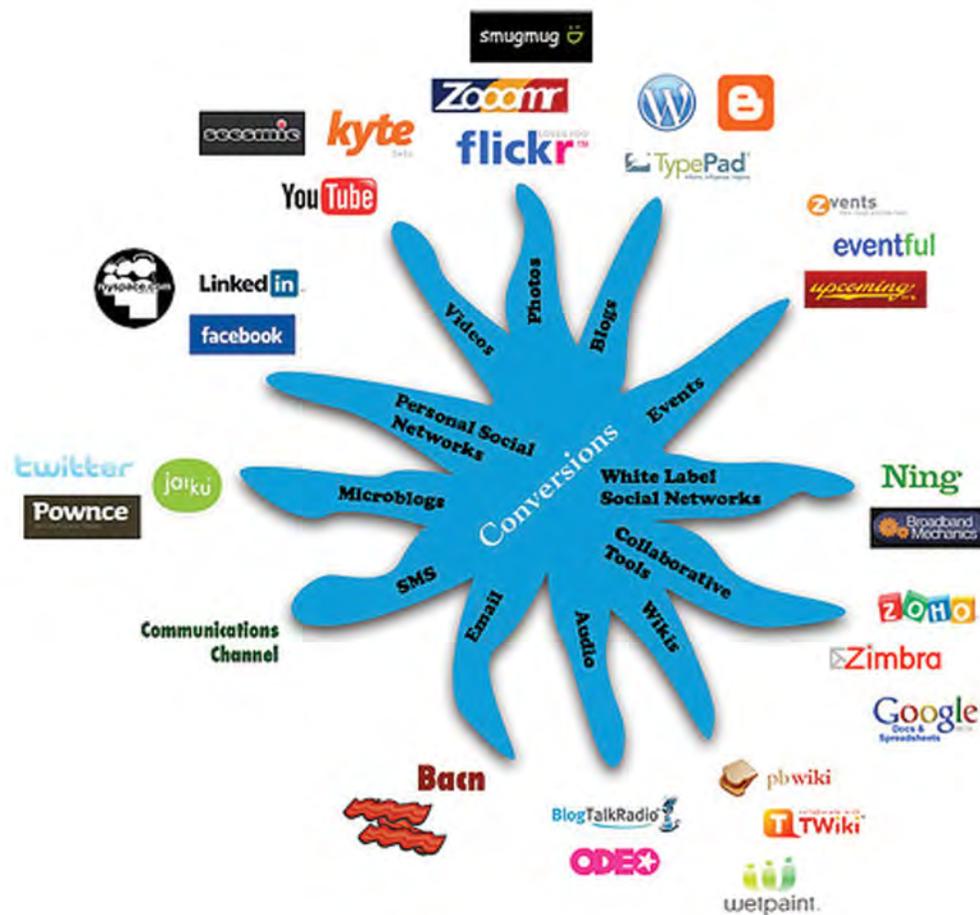
# هفته نامه فرز دوسی امروز

FERDOSI EMROOZ



# Wise Window

mass opinion business intelligence™



پدیده نو گرا: منبع جدید اطلاعاتی برای رقابت جهانی شرکتها

Wise Window.com

(800)691-8681